

دولت صنفی

(جلد دوم)

ماهیت، کارکردها و زوال اصناف

مترجمان:

اصلاح قودجانی، محمد گوهریان، ناهید مسعودی

زیر نظر دکتر محسن رنانی

(عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)

فهرست مطالب

فصل اول: اصناف اسلامی

- مقدمه ۱
- اصناف اسلامی ۵
- کارکردهای اجرایی، اقتصادی و اجتماعی سازمان اصناف ترکیه ۲۷

فصل دوم: اصناف در اروپا

- مقدمه ۵۱
- اصناف در قرون وسطی ۵۵
- اصول مدیریتی نهفته در صنعتگری صنفی ۸۱
- عبرت آموزی از تاریخ اصناف: کمبود تنوع را باید با نوآوری جبران کرد ۹۹

فصل سوم: اضمحلال اصناف در اروپا

- مقدمه ۱۱۵
- مقدمه‌ای بر استحاله استادکاران صنفی ۱۱۹
- استحاله استادکاران صنفی ۱۲۳
- مجمع ملی و انحلال اصناف در فرانسه ۱۴۱
- زوال اصناف و ظهور یک نظم اجتماعی جدید ۱۷۳

فصل اول

اصناف اسلامی

مقدمه

اطلاعات مستند و دقیق موجود در دو مقاله این فصل، شباهت‌ها و تفاوت‌های اساسی بین اصناف اسلامی و اروپایی را - از لحاظ سازماندهی و نیز کارکرد - نشان می‌دهد. بازار استانبول؛ به عنوان مرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دوره مورد بررسی؛ محور بررسی‌های مقاله دوم بوده است. پذیرش پسوند اسلامی برای اصناف کشورهای اسلامی، با دقت و اشاره به اسناد کافی صورت پذیرفته است. تقسیم‌بندی اصناف و توجه به گستره وسیع فعالیت آنان نیز از ویژگی‌های قابل توجه در این دو مقاله است. این دو مقاله از نظر معرفی اصطلاحات تاریخی در حوزه تحت بررسی - به ویژه که بسیاری از آن اصطلاحات در حال فراموشی است - ارزشمند به نظر می‌رسند.

مقاله نخست در این فصل، نوشته برنارد لوئیس^۱ - یکی از باسابقه‌ترین اسلام‌شناسان غربی -

۱. برنارد لوئیس (Bernard Lewis) استاد دانشگاه پرینستون و متخصص تاریخ اسلام و تاریخ امپراتوری عثمانی است. او یکی از غربی‌هایی است که مطالعات گسترده‌ای درباره دنیای اسلام داشته است. وی در کتاب «اسلام: مذهب و مردم» (Islam: The Religion and The People) که برای افراد ناآشنا با اسلام نگاشته شده است، در صفحات ۱۴۵ تا ۱۵۰ درباره خطر تروریسم خاورمیانه برای دنیای متجدد، این گونه نتیجه‌گیری می‌کند:

- حقوقدانان مسلمان در هیچ موردی تروریسم را تأیید نکرده‌اند. همچنین (در سنت اسلامی) هیچ شهادی درباره به کارگیری تروریسم وجود ندارد.

- «به مسلمانان سفارش شده است که از کشتن زنان، کودکان و سالمندان بپرهیزند و از شکنجه یا بدرفتاری با زندانیان خودداری کنند. آنان باید شروع جنگ را آشکارا به دشمن خود اعلام کرده و به پیمان‌های خود پایبند بمانند.»

- «ظهور پدیده بمب‌گذاری و عملیات تروریستی انتحاری، فقط محصول قرن بیستم است و هیچ پیشینه‌ای در اسلام یا الهیت، حقوق و سنت اسلامی ندارد. مایه تأسف است که ارتکاب کنندگان به این اقدامات، با دین خود و با فرهنگی که زمانی در سایه آن دین به بالندگی رسید، آشنایی ندارند.»

- «آن جنگجوی متحجری که به قربانیان خود، انتخاب بین قرآن و تیغ شمشیر را عرضه می‌کند، دروغی بیش نیست.»

- «به طور کلی تا قبل از ظهور سکولاریسم در قرن هفدهم، تساهل مسلمانان در برخورد با غیرمسلمانان، بسیار بهتر از هرگونه تساهلی بود که در قلمروی مسیحیت می‌توانست مشاهده شود.» - گ.ت. (منبع: ویکپدیا).

است.^۱

نویسنده مقاله اول به نفوذ اسماعیلیه در اصناف و تبادل قدرت بین نهاد اجتماعی اصناف و نهاد سیاسی و مذهبی اسماعیلیه به عنوان یکی از مشخصه‌های اصناف اسلامی اشاره کرده است که هر چند با این کارکرد در اصناف اروپایی مشابهت‌هایی داشته، ولی عمیق‌تر و ماندگارتر از آن بوده است. اصولاً یکی از زمینه‌هایی که شرایط انحلال اصناف اروپایی را مهیا ساخت، انقلاب تجدیدخواهی و سکولاریستی بود که پایه‌های فرهنگی اصناف و کلیسای مدافع آنها را تضعیف کرد. پس از مطالعه این مقاله شاید بتوان به این نظریه فکر نمود که یکی از علل مهم پایداری نظام صنفی در ایران، ارتباط تنگاتنگ آن با فرهنگ توده مردم و عجین شدن آن با باورهای فرهنگی و مذهبی است. کارکرد همدستی صنفی، مقابله با فشارهای حکومتی و تأمین امنیت و معیشت فردی نیز از دیگر عوامل پایداری اصناف اسلامی بوده است.

مقاله دوم این فصل، بررسی دقیق و عالمانه‌ای از تاریخ اصناف ترکیه است که توسط گابریل بائر^۲ نوشته شده و توسط انتشارات دانشگاه کمبریج در نشریه *بین المللی مطالعات خاورمیانه*^۳ منتشر شده است. بررسی تاریخ اصناف ترکیه، به دلیل شباهت‌های زیاد بین نظام اقتصادی و تاریخ ترکیه و ایران در قرون پیشین، می‌تواند به محققان حوزه اصناف در ایران کمک نماید. دسته‌بندی گروه‌های شبیه به اصناف و ارزیابی معیارهایی برای تمیز دادن آنها از اصناف، توجه دقیق به تمامی کارکردهای اصناف و توجه خاص به اصطلاحات سازمان اصناف، از امتیازات این مقاله است. نویسنده ذکری نیز از اصناف مصر به میان آورده و بدون محور قرار دادن آن، خواننده را با ویژگی‌های خاص آنها آشنا می‌کند. استانبول به عنوان مرکز حکومت خلفای عثمانی، رقیب تاریخی اصفهان بوده است و به ویژه در زمان اقتدار شاه عباس، این دو شهر و مردمان آن به شکل آشکار و پنهان در رقابت بوده‌اند. شباهت‌های زیاد اصناف ترک به اصناف ایران نیز می‌تواند به دلیل فضای رقابتی بین دو کشور قدرتمند آن زمان ایجاد شده باشد.

۱. متأسفانه متن این مقاله با عنوان اصناف اسلامی (*The Islamic Guilds*) فاقد تاریخ انتشار بود و در شرح حال لویس نیز درباره این مقاله اطلاعاتی پیدا نشد. به احتمال زیاد این مقاله مربوط به قبل از سال ۱۹۶۰ میلادی است.

2. Gabriel Baer

3. *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 1, No. 1, Jan 1970, pp. 28-50, Cambridge University Press.

اصناف اسلامی ۳

نویسنده با طرح موضوع تسلط دولت و حکومت بر اصناف، به طور غیرمستقیم بر تمایز اصناف اروپایی-موسوم به گیلد - با اصناف اسلامی صحه می‌گذارد.

در ترجمه اصطلاحات ترکی سعی شده ضمن پابندی به متن اصلی، از کلمات متناظر در زبان فارسی استفاده شود ولی در اغلب موارد و به دلیل نامأنوس بودن برخی از عبارات و معانی، از عین کلمات موجود در مقاله اصلی استفاده شده است.

گروه مترجمان

اصناف اسلامی^۱

اصناف صنعتگر را باید یکی از جالب‌ترین و بارزترین پدیده‌های تمدن اسلامی در دوران قرون وسطی محسوب کرد. در سرزمین‌های اسلامی به ندرت می‌توان ردپایی از آن چیزی پیدا کرد که اصطلاحاً روح شهروندی نامیده می‌شود. شهرهای اسلامی در قرون وسطی، اکثراً رونقی کم دوام داشته، پس از آنکه در حدود یک قرن یا در همین حدود، از رونق تجاری و فکری بهره‌مند می‌شدند، به تدریج رو به افول رفته یا به کلی ناپدید می‌شدند. به این ترتیب در بلاد اسلامی به ندرت نهادهای شهری به معنای واقعی کلمه، یا هرگونه نهاد شهری تثبیت شده و دایمی وجود داشته است. روح واقعی اتحاد و سازماندهی محلی - که آن همه در اروپای قرون وسطی اهمیت داشت - به خاطر اوضاع همواره بی‌ثبات شرایط سیاسی جهان اسلام و به دلیل ویژگی‌های قلمروی سیاسی اسلام اصلاً تحقق نیافت و به همین دلیل در بُعد اقتصادی زندگی، مفری برای خود پیدا کرد. بنابراین در میان اصناف صنعتگر و در انجمن‌های اخوت اسلامی می‌توان نه تنها معادل اصناف اروپایی، بلکه علاوه بر آن، زندگی محلی پُرشوری را مشاهده کرد که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ اروپای قرون وسطی به حساب می‌آمد.

اصناف در زندگی مردم مسلمان به قدری اهمیت داشتند که در بسیاری از موارد، نقشه دقیق وضعیت مکانی شهرهای اسلامی - که در اصل با توجه به تأسیس بازار ساخته می‌شدند - طبق نیازهای اعضای اصناف طراحی می‌شد. شهرهای مسلمان از مراکش گرفته تا جاوه، با همسانی شگفت‌آوری در اطراف سه یا چهار محور اصلی ظهور کرده و همواره شکلی یکسان داشتند. اولین محور مهم همان معامله بود که برای دنیای اسلام در قرون وسطی - همچون نظام اقتصادی دو فلزی^۲ - اهمیت فراوان داشت. حول این محور بود که افرادی همچون مسئول جمع‌آوری عوارض، ضرابخانه محلی (اگر وجود داشت)، بازار حراج و محتسب یا همان بازرس بازارها، کار خود را انجام می‌دادند. حملات نیز وجود خود را مدیون همین محور بودند.

1. "The Islamic Guilds", by Bernard Lewis.???

۲. نظام پولی دوفلزی (bimetallist) همان نظامی بوده است که ارزش پول (سکه‌ها) در آن بر حسب وزن آنها تعیین می‌شده و تمام سکه‌ها از دو فلز طلا یا نقره بوده‌اند - گ.ت.

دومین محور، قیصریه بود: ساختمانی مستحکم و در بسته که کالاهای خارجی و اشیای قیمتی در آن نگهداری می‌شد. چنین نامی احتمالاً ریشهٔ بیزانسی دارد. سومین محور، بازار نخ (سوق الغزل) بود که زنان برای فروشِ بافته‌های دستِ خود به آنجا می‌آمدند. در همان مکان فروشندگان کالاهایی که احتمال داشت زنان خریدار آنها باشند، مستقر می‌شدند: قصابان، نانویان، و غیره. محور چهارم، محل درس بود که معمولاً در کنار مسجد بنا می‌شد و در آن آموزگاران و دانش‌آموزان، یک تشکیلات صنفی تمام و کمال تشکیل می‌دادند.^۱ اعضای اصناف حول این محورها پراکنده شده، و هر صنف در بازار مخصوص به خود فعالیت می‌کرد. همان‌گونه که به زودی خواهیم دید، با توجه به ثابت بودن موضع این چهار محور، توزیع وضعیت مکانی این اصناف در مراکز شهرها نیز به همان ترتیب ثابت بود.

حال بهتر است که به موضوع خاستگاه و سابقهٔ اولیه اصناف بپردازیم، موضوعی که وضعیت نامشخص آن، بسیار جالب توجه است. یکی از نظرات کاملاً منطقی آن است که اصناف در آن زمان، دنبالهٔ اسلاف بیزانسی خود بودند. می‌دانیم که تا قرن هفتم پس از میلاد، در هر گوشه از متصرفات دنیای عرب، در ایالات بیزانسی سوریه و مصر^۲، اصناف بی‌شماری وجود داشت و نامحتمل به نظر می‌رسد که این اصناف توسط فاتحان آن سرزمین‌ها از بین رفته باشند زیرا آن فاتحان، تا جایی که ما اطلاع داریم، دستگاه اداری و اجرایی را کم و بیش بدون تغییر به خود بیزانسی‌ها واگذار می‌کردند. با این حال فقط از قرن دهم میلادی است که می‌توان نشانه‌هایی قطعی از وجود اصناف اسلامی را مشاهده کرد و آن اصناف، مشخصه‌هایی کاملاً متفاوت با دوران پیش از اسلام پیدا می‌کنند. در کل دورهٔ ۳۰۰ ساله مذکور، یعنی از قرن هفتم تا دهم، شواهد اندکی در دست است و آن شواهد نیز مختصر و جسته‌گریخته هستند. اولین سند، جمله‌ای به نقل از مورخی به نام *ابن الاظهاری* است که طبق آن در سال ۷۷۰ پس از میلاد، حاکم عرب *قیروان* در تونس، «برای بازارها قانون وضع کرد و هر صنف را در جایگاهی مشخص مستقر کرد».^۳ اگرچه متنی که این اظهار در آن درج شده، متعلق به قرن دهم هجری است، اما همه

۱. برای این تقسیم‌بندی از تحقیق ارزشمند *ام. ماسینیون (M. Massignon)* استفاده کرده‌ام.

2. See Stockle, *Spatromische und Byzantinische Zunfte*, Leipzig, 1991.

3. Ibn-ul-Adhari, Ed.R.Dozy, Leyden, 1851, p. 68.

شواهد دلالت بر صحت آن دارند. اطلاعات مندرج در این متن، جالب است زیرا نشان می‌دهد که حاکم وقت، صنعتگران و بازارهای قیروان (شهری جدید که توسط فاتحان عرب ساخته شده بود) را به شیوه‌ای واحد و دقیقاً به همان روشی تحت نظارت بخش عمومی قرار داد که اسقف‌های کلیسای ارتدوکس در شهرهای بیزانسی آن را به کار می‌بردند. البته به نظر من با توجه به شواهد موجود، غیر موجه به نظر می‌رسد که بتوان - همانند ون کرمر^۱ و آتگر^۲ - از این موضوع نتیجه‌گیری کرد که اصناف عرب در قیروان وجود داشته‌اند.

تعداد قابل توجهی از منابع در دست است که نشان می‌دهد تا پایان قرن نهم، شکل‌هایی از تشکیلات جمعی در میان تجار و صنعتگران وجود داشته است. با این حال آن اصناف هنوز خصیصه اسلامی نداشته و بیشتر نوعی قانون‌گذاری و نظارت عمومی بر بازارها و پیشه‌وران؛ از همان نوعی بود که در منابع بیزانسی آن زمان نیز مورد توصیف قرار گرفته است.^۳ ظاهراً از این دلایل می‌توان نتیجه‌گیری کرد که حاکمان مسلمان، همان شیوه نظارت عمومی بیزانسی بر صنعتگران را حفظ کردند. این واقعیت، حداقل در مورد صنعتگران غیرعرب و غیرمسلمان صادق است و شاید حتی بتواند به صنعتگران مسلمان نیز تعمیم داده شود. با این حال در قرن بعد از آن، تحولی عمده مشاهده می‌شود که شاید بتوان واقعاً آن را با عنوان اصناف اسلامی توصیف کرد، اصنافی که دیگر تحت تأثیر روش بیزانسی نبوده و بازمانده‌ای از آن روش نیز محسوب نمی‌شدند.

البته علاوه بر نظریه بیزانسی، نظریه دیگری نیز وجود دارد که تأمل در آن، مستلزم مطالعه‌ای هرچند مختصر، درباره موضوعی است که احتمالاً غیرمستشرقان با آن ناآشنا هستند. شرق‌شناسان در سال‌های اخیر، بیشتر و بیشتر دریافته‌اند که در دوران حکومت خلفای مسلمان، اسلام سنی (متعارف)، مذهب حقیقی توده مردم نبوده است. هر چقدر که بیشتر متون اسلامی مربوط به قرون وسطی را مطالعه کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که تسنن، همه‌جا به عنوان

1. Von Kremer, Kulturgeschichte des Orients, Vienna, 1877, vol. ii, p. 187.

2. Atger, *Les corporations tinisiennes*, Paris, 1959.

3. See von Kremer, op. cit. and Mez, *Die Renaissance des Islams*, Heidelberg, 1922, chap. 26.

مذهب طبقه حاکم، مذهب حکومت، و نشانه بارز اشرافی گری عربهای فاتح تلقی می شده است.^۱ در مراحل اولیه، حتی خود فاتحان نیز چنین نظری داشتند. به مدت چند قرن پس از سلطه اسلام، بیشتر پیروان خلفای اسلامی، سنی نبوده، از مذهب تسنن - به عنوان مظهر یک حکومت ظالم و بیگانه، و نماد طبقه ثروتمند حاکم - نفرت داشتند.^۲

البته گرایشات مذهبی در میان توده مردم، به شکلی قدرتمند وجود داشت. نشانه بارز این گرایش را در مجموعه کاملی از فرقه‌های صوفیانه و بدعت آمیز می توان مشاهده کرد که از قرن هشتم میلادی تا زمان جهانگشایی قوم مغول شایع بودند. تقریباً همه این فرقه‌ها، خصیصه اعتقاد به نوعی فلسفه وحدت عقیده‌ای^۳ را داشته، شامل مؤلفه‌هایی بودند که از دستگاه‌های اعتقادی قبل از اسلام، به ویژه از نوافلاطون گرایی^۴، مانی گرایی^۵ و مزدک گرایی^۶ وام گرفته شده، متأثر از نوعی فلسفه اجتماعی برابری طلبانه و انقلابی بود و اغلب تشکیلاتی مخفیانه و شبه فراماسونری داشت که معمولاً از طریق شنیدن اقرارهای پذیرش در تشکیلات و مراتب تدریجی پاگشایی^۷ (اجتماعی) برقرار می شد. نمونه امروزی جالبی را که مشابه توفیق این جنبش‌ها و شکست تسنن است، می توان در اوضاع اندونزی هلند^۸ و آفریقای غربی (تحت استعمار فرانسه) پیدا کرد که هیئت‌های مذهبی مسیحی، علی‌رغم برخورداری از منابع فراوان، در مقایسه با اسلام، در میان

1. See van Volten, *Recherches sur La domination arabe*, etc., Amsterdam, 1984. Also Becker, *Islamstudien*, Leipzig, 1924, vol. I, and Barthold, *Mussulman culture*, Calcutta, 1934, PP.72-7 and 100.

البته جالب است بگوئیم که تفکیک بین سنی‌ها و فرقه‌های بدعت‌گذار را نمی توان دقیقاً مشابه با تمایز بین عرب‌ها و غیرعرب‌ها دانست. طبقات حاکم در ایران در اواخر حکومت سلسله ساسانی به زودی در ساختار اجتماعی خلیفه گری ادغام شده و با عقیده تسنن نیز سازگار شدند. از طرفی فقرای عرب سوری و عراقی هم به مانی گرایی و سایر فرقه‌های غیرسنی گرایش پیدا کردند.

2. See *Streitschrift des Ghazzali gegen die Batinijeskete*, Goldziher, Leyden, 1916.

3. syncretistic

4. Neoplatonism

5. Manichaeism

۶. مزدک گرایی (*Mazdakism*) یک جنبش مذهبی - اجتماعی بود که در قرن ششم میلادی به شدت پایه‌های امپراتوری

ساسانی در ایران را سست کرد. رجوع کنید به:

Browne, *A Literary History of Persia*, 1906, vol. I, and Christensen, *L' Iran sous Les Sassanides*, Copenhagen, 1937.

7. initiation

8. Dutch Indonesia

مردم بومی به توفیق خاصی دست نیافتند. در این مورد هم دلیل امر را باید در تلقی مالزیایی‌ها یا سیاهپوستان از مسیحیت - به عنوان یک قاعده [مذهبی] بیگانه - دانست. ایشان ترجیح می‌دهند یک مسلمان با عزت باشند تا یک مسیحی زیردست و فرومرتب.

این جنبش‌ها در قرون دهم و یازدهم به دوران اوج خود رسیدند. آن دوران با توسعه صنعتی و رونق شهری همراه بود. ظهور یک نظام بانکی پیچیده - که اداره مرکزی آن در بغداد و شعبات آن در تمام مناطق امپراتوری اسلامی قرار داشتند - حکومت را از پول مسکوک بهره‌مند کرده و حفظ نظام اقتصادی پولی را میسر می‌کرد. با رشد صنعتی شدن، توجه به هر دو مقوله سرمایه و نیروی کار افزایش یافت.^۱ رشد سرمایه‌داری بزرگ مقیاس - طبق انتظار - باعث بحران‌های حاد اجتماعی شد. در متون مربوط به آن دوران می‌خوانیم که رشته‌ای از آشوب‌های خطرناک در بغداد^۲، و قبل از آن در قرن نهم میلادی، قیام برده‌های سیاهپوست در مزوپوتامیا^۳ رخ داد^۴ و ظهور مداوم فرقه‌ها و طبقه‌ها در همه‌جا ادامه داشت. جهان اسلام در آن دوران با جنبشی طغیانگرانه به لرزه افتاد که جنبشی فکری و در عین حال، سیاسی و اقتصادی بود و نتیجه‌جانبی فعالیت‌های فاطمی‌های ضد خلیفه در قاهره به شمار می‌رفت. آن جنبش در نهایت با سقوط خود، کل تمدن اسلامی در قرون وسطی را به زیر کشید. جنبش قرمطی (قرامطه) - که به نام فعال‌ترین و مهم‌ترین شعبه آن نامگذاری شده است^۵ - بیشتر از همه دارای خصیصه آزاداندیشی بود. آن جنبش در لوای آزادی‌اندیشه و عدالت اجتماعی، بر همه مذاهب و طبقات جامعه اسلامی اعم از سنی، شیعه، مسیحی، یهودی، زرتشتی و غیره تأثیر گذاشت. فهم دقیق فلسفه آن جنبش برای ما دشوار است زیرا منابع موجود درباره آن عمدتاً یا سنی (و در نتیجه به شدت خصمانه و غرض‌ورزانه) هستند و یا اسماعیلی بوده، یعنی به دوران دیگری تعلق دارند که در آن زمان،

1. See Me, *Die Renaissance des Islams*, Fischel, "The Origin of Banking in Mediaeval Islam", *Journal of the Royal Asiatic Society*, 1933, pp. 339 and 569, and *Jews in the social and economic life of medieval Islam*, London, 1937. Massignon, "l'influence de l'Islam au Moyen Age sur la foundation et l'essor des banques juives." *Bulletin d'Etudes Orientales de l'Institut Français de Dames*, Vol. I.

2. Hamza Isfahani *Annales*, Petropolis, 1844-8, vol. I, P. 201, vol. 2, p. 155.

3. Mesopotamia

4. See Noldeke, *Sketches from Eastern History*, Edinburgh, 1982.

۵. سایر نام‌های ایشان عبارت بود از: باطنیه (باطنیان)، تعلیمیه و اسماعیلیه.

آموزه‌های قرمطی دچار جرح و تعدیل‌های فراوان شده بود. با این حال شکی نیست که آن جنبش، نوعی آرمان‌گرایی عقلانی بود که برای تمام مذاهب، جنبه نسبیّت قایل می‌شد، قوانین رسمی اسلام را مردود می‌شمرد و بنیان خود را بر نظامی مشتمل بر عدالت، تساهل و برابری کامل وضع کرده بود.^۱ این آموزه‌ها از طریق یک نظام شفاف از تفسیر و برداشت معنا - که تأویل خوانده می‌شود - با متن قرآن و نوشته‌های مقدس اسلامی تطبیق داده می‌شد. در قبال متون یهودی و مسیحی نیز چنین رویه‌ای اتخاذ می‌شد.^۲

این جنبش در واقع نوعی حرکت آموزشی قدرتمندانه نیز بود و توانایی خود را با بنیان‌گذاری مدارس و دانشگاه‌های برجسته (معروف‌ترین آنها /الأزهر در قاهره بود که بعدها به شیوه متعارف تغییر روش داد و هنوز هم باقی است)، و با گردآوری دایره‌المعارفی بزرگ به اثبات رساند که ما را به یاد جنبش دایره‌المعارف نویسی فرانسه در قرن هجدهم می‌اندازد. در آن دایره‌المعارف با عنوان «رسائل اخوان الصفا»، تقریباً کلیه عقاید مترقی آن دوران و اشاراتی گرانبها درباره شیوه‌های سازماندهی دیده می‌شود. از وجود این دایره‌المعارف به وجود جمعیت‌هایی از «اخوان الصفا» در سراسر امپراتوری اسلامی پی می‌بریم که با یکدیگر برای انتشار عقاید خود در میان همه طبقات جامعه - و به ویژه در میان صنعتگران - تلاش می‌کردند.^۳

به نظر استاد ماسینیون، جنبش قرامطه بود که باعث شکل‌گیری اصناف اسلامی شد و به ایشان خصیصه‌ای متمایز بخشید که تا به امروز نیز همچنان باقی است. او می‌گوید اصناف اسلامی در اصل سلاحی بودند که مبلغان قرمطی در تلاش خود برای تبدیل کردن طبقات کارگر مسلمان به نیرویی برای براندازی خلفا و هر چه به خلفا وابسته بود، به تأسیس آن پرداختند. ایشان با

۱. حتی امروزه هم گروهی از بازمانده‌های متحجر این فرقه به نام *آلهاک* در برخی از روستای شمال غربی ایران ساکن بوده و برخی از ویژگی‌های اولیه را حفظ کرده‌اند. مثلاً در یکی از اشعار معادشناسانه ایشان چنین آمده است که: «سلاطین مجازات خواهند شد». رجوع کنید به:

Minorski, "Notes sur Les Ahl-i-Hakk," *Revue du Monde Musulman*, vol. Xi 1920, pp.20-7 and *Encyclopedia of Islam* supp. Ahl - i- Hakk.

مینورسکی به ویژه به خصیصه آن مذهبی اشاره می‌کند که به قول وی، «به ویژه مردم کهنتر، چادر نشین‌ها، روستاییان، ساکنان مناطق فقیرنشین، درویش‌ها و از این قبیل مردم به شدت به آن پایبند بودند».

2. See Kraus, *Hebraische und Syrische Zitate*, *Der Islam*, vol. 19.

3. *Rasa'il*, Cairo edition. vol. IV, p. 24.

نفوذ کردن در میان صنعتگران توانستند بر اصناف تسلط پیدا کرده و به این ترتیب خصلتی دوگانه پیدا کنند؛ یعنی در آن واحد، اصناف حرفه‌ای و نیز انجمن‌های اخوتِ قرمطی باشند.^۱

بد نیست شواهد تأیید این فرضیه را بررسی کنیم. در درجه اول باید به علاقه فراوانِ قرامطه به طبقات صنعتگر توجه داشته باشیم. یکی از نامه‌های رسائل اخوان الصفا به طور کامل به بررسی صنایع دستی، دسته‌بندی آنها و ذکر اصالت و شرافت ذاتی آن هنرها اختصاص یافته بود.^۲ عامل دوم، تفاوت در موقعیت اصناف در قلمروی حکومت فاطمیان و در قلمروی حکومت‌های سنی است. اصناف در قلمروی اهل تسنن، مورد آزار و اذیت قرار گرفته، با محدودیت‌های فراوان روبرو بوده و از هرگونه حقوق قانونی محروم بودند. یکی از مشاغل قانونی در آن زمان، شغل محتسب بود که وظیفه اصلی او، نظارت بر اصناف و سعی در متوقف کردن هرگونه اقدام مستقل در همان مرحله ابتدایی بود. متون ضد صنفی جالبی موجود است که بی‌اعتمادی حکومت اهل سنت را نسبت به اصناف نشان می‌دهد.^۳

اوضاع اصناف در قلمروی حکومت فاطمیان کاملاً متفاوت بود و ایشان از رونق و امتیازات فراوان برخوردار بودند. اصناف در آن حکومت به دلیل توجه مسئولان حکومت، از مزایای قابل توجه بهره‌مند شده و نقش مهمی در احیای توان تجاری در قلمروی فاطمیان ایفاء کردند. در همان قلمرو بود که اصنافِ طلب و مدرّسان شکل گرفت و به عامل اصلی تشکیل الأزهر تبدیل شد که از آن صحبت کردیم. در سال ۱۷۱۱، حکومت ضد خلافت فاطمیان توسط صلاح‌الدین ایوبی سرنگون شد و مصر دوباره به جرگه جریان متعارف اسلامی پیوست. اصناف بلافاصله پس

۱. متأسفانه ماسینیون هنوز به طور کامل درباره نظریه‌اش کار نکرده است.

2. *Rasa'il*, vol. I, pp.21. ff:

درفرن هفدهم، یک شاعر اسماعیلی مذهب ایرانی، یکی از قطعات خود را به طور کامل به بحث درباره اصناف صنعتگر اختصاص می‌دهد. رجوع کنید به دیوان خاکی خراسانی، بمبئی ۱۹۳۳.

3. See Bernhauer, "Les Institutions de police chez les Arabs," *Journal Asiatique*, 1860 et 1861, and Colin et Levi – Provencale, *Manual Hispanique de Hisba*, Paris, 1931.

بویوات (Bouvat) به نظارت سختگیرانه‌ای اشاره می‌کند که اصناف حاشیه اقیانوس [هند] در دوران حکومت تیموریان با آن روبرو بودند:

"Essai sur la Civilisation Timouride." *Journal Asiatique*, 1926, April June, PP. 273-275.

از سقوط فاطمیان از کلیه حقوق خود محروم شده و نظارتِ سختگیرانه‌ای در مورد ایشان اعمال شد.

عامل سوم که باعث قوت این فرضیه می‌شود، ردپای معتبرِ نفوذ قرامطه در اصناف - حتی تا مدتی طولانی پس از زوال قرمطی‌گری^۱ - است. کوپرولا^۲ می‌گوید که در آناتولی در قرن سیزدهم، اصناف هنوز یک نظام درجه‌بندی پذیرش در جمعیت خود داشتند که بسیار به روش قرامطه شبیه بود و تحقیقات دربارهٔ اصناف مختلف در بخش‌های مختلف دنیای اسلام، وجود روش‌های مشابه را تأیید می‌کند.^۳ ثورنینگ و گلدزیر^۴ در بررسی یکی از رسالات صنفی مصری در قرن شانزدهم به نفرت شدید از قانون عثمانی، و رواج باور به موعود - به شیوه‌ای بسیار شبیه به قرامطه - پی بردند. مهم‌تر از همه ویژگی‌ها، روش اقرار برای پذیرش^۵ در اصناف بود که آنها را کاملاً از همتایان اروپایی خود متمایز می‌کرد. در آن اصناف، مسلمانان، مسیحیان و یهودیان با شرایطی مشابه پذیرفته می‌شدند و حتی اکثریت اعضای برخی از اصناف (مانند پزشکان، جواهرفروشان و غیره) را غیرمسلمانان تشکیل می‌دادند. چنین وضعیتی آن اصناف را بسیار نزدیک به آموزه‌های قرامطه نشان می‌دهد.

از همه این مطالب معلوم می‌شود که قرامطه، در گسترش اصناف اسلامی، نقشی خطیر داشته و یادگاری تأثیرگذار و ماندگار بر حیات درونی اصناف باقی گذاشته‌اند. با این حال هنوز هم شواهد کافی در دست نداریم که مطمئن باشیم قرامطه باعث شکل‌گیری اولیهٔ اصناف شدند.^۶ آنچه بیشتر محتمل به نظر می‌رسد، آن است که قرامطه روح تازه و معنای تازه‌ای به همان

1. Qaramatism

2. Koprula, *Origins de l'Empire Ottman*, Paris, 1935, p. III.

۳. دست‌نویس این سند در گوتها (*Gotha*) نگهداری می‌شود. رجوع کنید به:

Goldziher, *Abhandlugen zur Arabischen Philologic II*, Leyden, 1899, PP. 76 ff and Thorning, *Beitrage zur Kenntniss des Islamischen vereinsweesens*, Berlin, 1913, pp. 41 ff

4. See "Enquetes sur les corporatons du Maroc," *Revue du Monde Musulman*, vol. 58, and also Gravrilov, "Les crops de Metier de l'Asie cenrale," *Revue des Etudes Islamiques*, 1928, p. 209.

5. interconfessionalism

۶. نظریه ماسینیون در این زمینه مورد قبول *Koprulu. Gordlevsky* و سایر نویسندگان بوده است. با این حال *Taeschner*

نظر دیگری (در مورد شکل‌گیری اصناف) دارد:

Zeitschrift der Dutschen Morgenlandischen Gesellschaft, 1933, P. 31.

تشکیلاتی دادند که از قبل وجود داشت. تقریباً غیرممکن است بتوان گفت که آیا این شکل‌های جدید اصناف، ریشه بیزانسی داشتند یا تقلیدی از نهادهای بیزانسی معاصر خود در ورای مرزها بودند. پشتوانه چنین برداشتی، وجود رد پای سازمان‌های صنعتگری از دوران قبل از قرامطه، و نیز گرایش‌های قدرتمندانه نسبت به یونان باستان در آن زمان است. بنابراین اصناف اسلامی را شاید بتوان ترکیبی از چارچوب مادی تشکیلات به میراث مانده یا تقلید شده از دنیای یونانی - رومی و یا دستگامی از عقاید دانست که در اصل از تمدن سوری - ایرانی نشئت گرفته، در نتیجه باعث جنبشی شده‌اند که در آن واحد، اسلامی، یونانی، مبتنی بر اقرار برای پذیرش، فلسفی و صنف‌گرایانه بوده است.

در میانه قرن سیزدهم، بلای خانمانسوز حمله مغول رخ داد. این حمله که دستگاه خلفا را ساقط کرد، اهل سنت و نیز فرقه‌های بدعت‌گذار را تحت انقیاد قومی بیگانه و بی‌دین در آورد که تمایل داشتند فرق بین آن دو گروه را از میان ببرند و به همین دلیل، کم و بیش باعث ایمان آوردن توده‌های مردم به مذهب تسنن شدند. با اضمحلال تقریباً کامل قرمطی‌گری، وضعیت اصناف نیز در جامعه سنی مذهب رو به تزلزل رفت. با این حال، هنوز دشواری‌هایی وجود داشت. اعضای اصناف که هنوز هم به مذهب طبقه حاکم و به حکومت بی‌اعتماد بودند، خود را به نوعی گرایش مذهبی یعنی صوفی‌گری متمایل می‌دیدند. حتی در زمان‌های نه چندان دور، قضات اهل سنت، به دفعات اصناف را مورد تقبیح یا محکومیت قرار داده بودند. برای نمونه می‌توان به احکام صادر شده علیه اصناف از سوی حقوقدان بزرگ سوری/ ابن تیمیه (متوفی به سال ۱۳۲۷ میلادی) یا به احکام شیخ منیری بلعردی در قرن هفدهم یعنی زمان حکومت عثمانیان اشاره کرد.

با این حال، علی‌رغم این دشمنی‌ها، جایگاه اصناف در دوره پس از هجوم مغول، کاملاً باثبات بود و تا زمان اصلاحات ترکیه در قرن نوزدهم - که به نزول تدریجی ایشان انجامید - همچنان محکم باقی مانده بود. بیشتر اسنادی که ما در دست داریم و نیز کلیه اطلاعات ما درباره تشکیلات درونی اصناف، مربوط به دوران پس از حمله مغول است.

با این حال قبل از بررسی آن تشکیلات، بد نیست به یکی از مشکلات مهم در تاریخ اصناف اسلامی نظری بیندازیم. در همان زمان که اصناف شروع به پیوستن به اخوت‌های صوفی‌گراانه یا درویشی نمودند، رابطه ایشان با یک تشکیلات دیگر یعنی «فتوت» نیز قوت گرفت. ریشه‌های

جنبش فتوت به شدت مبهم است و ما مجال پرداختن به آن را نداریم. فقط کفایت می‌کند بگوئیم که انجمن‌های فتوت، در قرون دوازده و سیزده میلادی، در کلیه سرزمین‌های اسلامی نشر پیدا کردند. فتوت در واقع گروهی متشکل از مردان جوان بود که از طریق تکالیف منضبط و تشریفاتی مفصل و پر آب و تاب، به یکدیگر متعهد می‌شدند. آنان وظیفه داشتند تشریفات خاصی را به جا آورده و معمولاً باید در خدمت آرمان‌های اسلامی به خدمت نظامی می‌پرداختند. بنابراین همان‌گونه که خواهیم دید، به یک تعبیر، فتوت در قلمروی اسلامی، پایه‌گذار مفهومی مشابه با شوالیه‌گری در اروپا بود و حتی فون همرا، ریشه شوالیه‌گری را به مسلمانان نسبت می‌دهد.

فتوت، در دوره بلافاصله پس از حمله مغول، هویت خود را از طریق عضویت مشترک در اصناف صنعتگر، در جایگاهی نزدیک و نزدیکتر به برادری صوفی‌گراانه تعریف کرد. این وضعیت که از آناتولی آغاز شد، به سرعت در سراسر دنیای اسلام شیوع پیدا کرد و چندی نگذشت که فتوت و صنف، به واژه‌های مترادف تبدیل شدند. دقت این هم‌معنایی و رابطه دقیق بین تشکیلات مختلف، موضوعی مبهم است که تا به امروز به اندازه کافی مورد مذاقه قرار نگرفته است.^۲ تشنر^۳ سه مرحله را در تاریخ فتوت از یکدیگر تفکیک می‌کند که سه مرحله از زوال مدام اجتماعی هستند. او می‌گوید انجمن‌های فتوت که کار خود را به مثابه فرقه‌های جوانمرد و شوالیه‌ای آغاز کردند، در قرن سیزدهم به یک استحاله - به تعبیری به نوعی تبدیل شدن به یک جنبش بورژوازی - دچار شده و در نهایت در قرن پانزدهم حتی به یک جنبش کارگری تنزل یافته، برای خود هویت اصناف صنعتگر را تعریف کردند. ثورنینگ^۴ نیز بر نظر خود اصرار دارد که اصناف و صوفیان هرچند نظم فتوت را کاملاً درون ساختار خود نپذیرفتند، اما از آن تقلید کرده و مراسم، آرمان‌ها و حتی در نهایت نام خود را مانند ایشان قرار دادند. با این حال توضیح

1. Von Hammer, "Sur la chevalerie des Arabes," *Journal Asiatique*, 1849, pp. 5ff.

۲. یک تحقیق جالب درباره روابط اصناف و انجمن‌های اخوت در اروپا را می‌توان در کار بیلید (Billioud) پیدا کرد:

De la Confreie la Corporation; les classes industrielles en Provence aux XIVme, XVme, et XVIme siecles. Memoires de L'Institute Historique de Provence t. Iv Marseille, 1929.

3. Taeschner, *Die Islamische Futuwwabunde*. Z.D.M.G., 1933, PP. 6 ff.

4. Thorning, *Beitrag*, op. cit.

گوردلوسکی^۱ متقاعدکننده است که به همراه کوپرولو^۲، در هم آمیختگی اصناف و فتوت را به قرن سیزدهم و آناتولی منسوب دانسته و آن را با تشکیلات بسیار مهم «اخیان رومی» (برادران^۳ آناتولی) مرتبط می‌داند. «برادران» در ابتدا بلافاصله در همان سال‌های پس از حمله مغول در آناتولی ظهور کردند. آن دوره به طور کلی دچار هرج و مرج و بی‌نظمی بود. مغول‌ها که دولت سلجوقی را برانداخته بودند، نتوانستند دستگاه دیگری را به جای آن حاکم کنند و دستگاه اجرایی از هم فرو پاشید. «برادران» در آن دوران پر آشوب به مثابه یک سازمان با پوشش جغرافیایی گسترده ظهور کرده و انگیزه و توان نظارت خود بر امور را به اثبات رساندند. «جنبش برادران» که «همدلی و مهمان‌نوازی» را ضابطه کار خود، طبقه صنعتگر را پایگاه اجتماعی خود و «کشتار غاصبان و دست‌نشانده‌های آنان» را تکلیف خود قرار داده بود، به سرعت در شهرها و روستاها ریشه دواند. آن جنبش در آن واحد، سیاسی، اجتماعی مذهبی و نظامی بود. در ابتدا همه اعضای یک رسته، از صنعت یا پیشه مشابهی بودند. تعیین هویت کامل اصناف صنعتگر از طریق نظم «برادران» باید بسیار زود - شاید حتی در همان ابتدای جنبش - رخ داده باشد. ایشان برقراری عدالت، مقاومت و تنبیه متجاوزان، رعایت ضوابط اخلاقی و مذهبی، و اجرای دستورات نظامی را (در صورتی که برای دفاع از حقوق ایشان ضروری بود) در فهرست وظایف خود قرار دادند. عضویت در آن جنبش فقط مخصوص مسلمانان نبود و در مراحل بعدی، تعداد اعضای مسیحی نیز بسیار زیاد شد.

بنابراین در «جنبش برادران» بود که برای نخستین بار، اتحادیه اصناف، فتوت و برادری مذهبی به رسمیت شناخته شد. شواهد تأییدکننده جالبی از نفوذ قرامطه در اصناف از سوی گوردلوسکی^۴ آرایه شده است. او به تأثیرگذاری‌های بدعت‌گذارانه قرامطه در «برادران» پی برده

1. Gordlevski

2. Koprulu, *Les Origins*, op. cit., pp. 76-8 and 100-112.

۳. ریشه‌شناسی و معنای لغت برادران (*Akhi*) نامشخص است. گوردلوسکی آن را اقتباسی از لغت عربی «أخ» یعنی برادر دانسته و Akhis را با برادران صدیق (*أخوان الصفا*) مرتبط می‌داند. اما دینای (*M. Deny*) آن لغت را از ریشه ترکیه شرقی یعنی از آقی "aqi" به معنای شوالیه و سخاوتمند می‌داند (*Journal Asiatique*, 1920, Part ii, p.183). وی در مقاله جدیدی که متأسفانه به چاپ نرسیده است - اما به خاطر لطف نویسنده به دستم رسید - نظریه خود را بیشتر بسط داده و به گمان من آن را خالی از شبهه ساخته است.

4. Gordlevsky, *IZ Zizni Tskhov*, op. cit., p. 247-8.

و خاستگاه ایشان را با *اخوان الصفا* مرتبط می‌داند. کوپرولو^۱ حتی پا را فراتر نهاده و ادعا می‌کند که «برادران»، خود بدعت‌گذارانی افراطی از همان نوع قرامطه بودند.

یکی از توصیفات جالب درباره «برادران آنتولی»، از سفرنامه های *ابن بطوطه* - یکی از اهالی بومی طنجه - به ما رسیده است که در میانه قرن پانزدهم از آنتولی بازدید کرده بود.^۲ با برقراری اتحاد در قلمروی سلطان عثمانی، *برادران* بخش عمده قدرت و نفوذ خود را از دست داده و پس از مقاومتی سخت اما ناموفق، مجبور به کناره‌گیری از فعالیت‌های سیاسی و نظامی خود شدند. با این حال ایشان هیچگاه به مرتبه یک تشکیلات صرفاً حرفه‌ای تنزل نیافتند. روح دوران قدیم کماکان در ایشان باقی ماند و هنوز هم در قرن بیستم^۳، اصناف تا حدی آن حیات درونی و روحانی، و ضوابط اخلاقی خود را حفظ کرده‌اند. نفوذ اصناف، فتوت و انجمن‌های اخوت از آنطالیا به سرعت گسترش یافت و در قرن پانزدهم، کلیه سرزمین‌های اصلی اسلام را در بر گرفته بود.

بیشتر اسناد مربوط به سازماندهی درونی اصناف، مربوط به همین اصناف فتوت است. هر صنف قواعد رفتاری، آداب و مراسم خود را داشت که اغلب به صورت شفاهی بیان می‌شد. این قواعد با لغت فارسی «دستور» شناخته می‌شد. قواعد در بعضی موارد به صورت مکتوب در می‌آمدند و امروزه به بسیاری از آنها که مربوط به قرن چهاردهم و بعد از آن هستند، دسترسی

1. Kuprulu, *Les Origines du Bektachisme, Essai sur le Developpement Historique de l'Heterodoxie Musulmane en Asie Hineure*, Paris 1926.

با این حال باید گفت که تشنر هرگونه رد پای اسماعیلیه یا قرامطه را در جنبش برادران مردود دانسته، ایشان را در اصل، سنی مذهب می‌داند.

2. Ibn Battuta. Paris 1854, vol. II, p. 260 ff.

تشنر یک دست نوشته جالب درباره برادران را بررسی می‌کند که به قرن ۱۴ و یحیی ابن حلیل مربوط می‌شود. در آن متن سه مرتبه از هم تفکیک شده‌اند: *ایجیت (Yigit)* که همان *فنا (fata)* به زبان ترکی است، برادران (*Akhi*) و شیخ (که البته بیشتر نظری است تا عملی). برادران وظیفه فراخواندن اعضاء و اداره جلسات هفتگی هدایت و ارشاد مبتدیان (تربیت) را بر عهده داشتند. *ایجیت* (جمع *ایجیت*) خود به دو دسته تقسیم می‌شدند: *قولی* و *صیفی* (از دسته دوم بود که «برادران» جدید پس از آنکه جایی خالی می‌شد، منصوب می‌شدند). تقیب یکی از کارکنان دایمی بود که ریاست مراسم را بر عهده داشت.

3. Gordlevsky, *IZ Zizni Teskhv*, op. cit.

داریم. کتاب الفتوه یا فتوت نامه‌ها - در کنار برخی از کارهای جهانگردان و منابع جغرافیایی - منابع اصلی اطلاعات ما را تشکیل می‌دهند.^۱

از این منابع تا حدی می‌توان سلسله مراتبِ صنف را تشخیص داد. با این حال باید به خاطر داشته باشیم که این منابع، بازه‌ای زمانی - از قرن ۱۴ تا ۲۰ - را شامل شده و مربوط به کل قلمروی اسلام هستند. با اینکه تغییرات صورت گرفته در اصناف با گذشت زمان چندان زیاد نبوده، اما گوناگونی‌های محلی قابل توجهی در کار ایشان وجود داشته است. بنابراین سعی خواهیم کرد تصویری تلفیقی ارائه کرده، در عین حال به تفاوت‌های مربوط به زمان و مکان نیز توجه داشته باشیم.

ریاست هر صنف را «شیخ» بر عهده داشت.^۲ او توسط استادکاران انتخاب می‌شد و پس از انتخاب، حاکم بی‌چون و چرای صنف محسوب شده، مجموع وظایف رئیس، خزانه‌دار و کاتب را بر عهده داشت. پس از او «اختیاریه» قرار داشتند که استادکاران ریش سفید به حساب آمده، و شیخ را در انجام امور صنف یاری می‌کردند. پس از ایشان «استادکاران» (یا همان اوستا، و گاهی معلم) قرار می‌گرفتند که در واقع بدنه صنف را تشکیل می‌دادند. کارگر ماهر^۳ (صانع) چندان نقشی در اصناف اسلامی نداشت و ارتقای رتبه، معمولاً به طور مستقیم از کارآموز به استادکار انجام می‌شد. در بعضی از اصناف، یک مرحله میانی وجود داشت که صنعتگر را در آن مرحله، خلیفه یا خلفه (وردست) می‌نامیدند. با این حال چنین مرحله‌ای بسیار کوتاه مدت بود.

این زنجیره با کارآموز (مبتدی)^۴ کامل می‌شد. در بیشتر موارد، طول دوران کارآموزی مشخص نبود و برخلاف اروپا، کارآموزان [برای استادکار شدن] نیازی به ارایه شاهکار نداشتند.

۱. این رسالات - به جز دو یا سه مورد - همگی هنوز به صورت دست نویس بوده، در کتابخانه‌های عمومی یا مجموعه‌های شخصی در سراسر اروپا و آسیا پخش شده‌اند. برای آشنایی با یک تحقیق پیمایشی و دسته‌بندی این منابع رجوع کنید به:

Thorning, *Beitrag*, P. 15-54 and Taechner, *Futuwwa- Studian*, Islamica V, 1932.

۲. شیخ را با عنوان امین، آریف، و گاهی نقیب نیز می‌شناختند که امروزه نقیب به عنوان یک مقام مجزا وجود ندارد. شیخ را در ترکیه با عنوان شیخ - اوستا یا اصناف باشی و در آسیای مرکزی با آفساقل می‌شناسند.

3. journeyman

۴. که با عبارت متعلم و در ترکیه با «چیراک» نیز شناخته می‌شد.

طول مدت کارآموزی و پذیرش [به عنوان استادکار] توسط همان استادکاری تعیین می‌شد که کارآموز به شاگردی نزد او می‌پرداخت. انضباط صنفی توسط شیخ برقرار می‌شد (و مطابق بعضی از متون، اختیاریه نیز وی را در این امر یاری می‌کردند).

گوردلوسکی^۱ شکل تشکیلاتی دیگری را معرفی کرده که این اواخر در آنتالیا شایع بوده است. در آنجا دوران کارآموزی هزار و یک روز بوده، در آن مدت کارآموز دستمزدی دریافت نکرده اما از انعام و دعوت به ضیافت‌ها بهره‌مند می‌شده است. او در آن مدت مهارت‌ها را از استادکار، و تعلیمات اخلاقی را در زانویه می‌آموخته است. وی باید در انتهای دوران کارآموزی، یک شاهکار ارایه می‌کرده تا رسماً در یک مراسم عمومی، از سوی اصناف باشی و ایجیت باشلاری (ریش سفیدان) به عنوان یکی از اعضای صنف پذیرفته شود. به این ترتیب او یک خلیفه یا خَلْفَه (وَرْدست) شده و باید حداقل به مدت شش ماه به شکل وَرْدست کار می‌کرده تا پس از آن بتواند خود را به عنوان یک استادکار معرفی کند.^۲ او در راه‌اندازی کسب و کار شخصی، از استادکار خود و دیگران، کمک‌های مالی دریافت می‌کرده است.

صنف تحت رهبری یک گروه از ریش سفیدان^۳ بود.^۴ تصمیم‌گیری نهایی به عهده رئیس صنف بود که در اغلب موارد به دلیل پرهیزگاری‌اش به عنوان رئیس انتخاب می‌شد. جلسه شورا هر دو هفته یکبار برقرار می‌شد. فرمانها و تنبیهات مورد توافق در شورا، توسط کاووس^۵ یا ایش باشی^۶ به اجرا در می‌آمد. شورا با وسواس، کیفیت کالاها را بررسی کرده و مجازات تولید کالاهای نامرغوب، اخراج موقتی از صنف بود. مواد خام با نظارت شیخ خریداری شده و صنعتگران فقیر نسبت به ثروتمندان اولویت داشتند. سالانه یک نشست عمومی برگزار می‌شد.

1. Gordlevski, Izvestia Akademii Nauk S.S.S.R, 1927, P. 1171 (= Revue des Etudes Islamiques, 1934, pp. 81 ff) .

۲. گوردلوسکی می‌گوید که طول مدت کار به عنوان وَرْدست، معمولاً به دلیل فقدان سرمایه، بیش از زمان حداقل (شش ماه) طول می‌کشیده است.

3. Ionca heyeti

۴. گاهی متشکل از شیخ، نایب رئیس (Kiaya) و دو نفر استادکار.

5. Caus

6. Is-basi

بد نیست که به شکل گذرا به نقش مهم لباس‌های آیینی در زندگی صنفی اشاره کنیم. مشخصه ظاهری فتوت‌های اولیه، شلوار^۱ یا شلوارهای آیینی بود و نویسندگان عرب، غالباً پوشیدن شلوار را به مثابه راهی برای اظهار «پیوستن به فتوت» ذکر کرده‌اند. این رسم به صنف نیز راه یافت و تا همین اواخر، رسم ورود به صنف، به شکل پوشیدن جامه‌های خاص (شلوار، شد^۲، کمربند، و برای رؤسای صنف، دستار^۳ یا پیش بند) اجرا می‌شد.

دو گونه توصیف تفصیلی از اصناف اسلامی در دست است که بررسی جداگانه هر یک از آنها خالی از فایده نیست. اولین مورد، در کتاب «سفرهای یک سیاح ترک» به نام *اولیا سلیمی*^۴ شرح داده شده است که در اوایل قرن هفدهم به درخواست سلطان، فهرست مبسوطی از اصناف و بنگاه‌های استانبول را گردآوری کرد. در کتاب او ما برای نخستین بار با توصیف کامل تشکیلات صنفی در یک شهر مسلمان روبرو می‌شویم.^۵

اولیا سلیمی پیشگفتاری به صورت فتوت‌نامه برای شرح خود از اصناف نگاشته که متن آن مورد تقلید دیگران قرار گرفته است. این پیشگفتار شامل شرح اصول و کلیات کار اصناف، و نیز توصیف آیین ورود به صنف است و سلسله مراتب ذکر شده در آن عبارت است از شیخ (رئیس)، نقیب (نایب رئیس)، کاووس (ناظر)، اوستا (استادکار)، و شاگرد^۶ (کارآموز). خواهیم گفت که به کارآموز (به معنای اروپایی آن) هیچ اشاره‌ای نشده است.

او سپس به شرح جزئیات «همه اصناف و حرف موجود در حوزه قضاوت چهار ملای استانبول، تعداد مغازه‌های آنها، تعداد افراد و شیخ‌های آنها و پیرهای اصناف و حرف» می‌پردازد. این اصناف و حرفه‌ها به ۵۷ بخش تقسیم شده، در کل، هزار و یک صنف را شامل بودند.^۷

1. Sirwal
2. Shadd
3. Pishtmal
4. Evliya Celebi
5. Evliya Celebi Siyahat-Name, Istanbul 1314, vol. I, PP. 473 ff.

یک ترجمه انگلیسی (متأسفانه ترجمه‌ای ناقص و بی‌دقت) از آن اثر را می‌توان در این منبع پیدا کرد:

Narrative of Travels in Europe, Asia and Africa, by Evliya Efendi, translated by J. von Hammer, London 1846, vol. I PART II PP. 90 ff.

6. cirak

۷. توجه داشته باشید که این عدد دقیقاً برابر با تعداد روزهای کارآموزی در *آنتالیا* بوده است.

در اینجا مجال کافی برای ذکر کامل توصیف اولیا از همه ۵۷ بخش را نداریم، فقط همین کافی است بدانیم در اصل، هر بخش تحت ریاست یک نفر بود که معمولاً رئیس صنف اصلی در آن بخش محسوب می‌شد و بالاترین مقام را در آن بخش داشت. بخش‌های معدودی که تحت ریاست افراد اداری - از قبیل «سو باشی»^۱ - بودند، استثناء محسوب می‌شدند و دلیل آن هم خصیصه رسمی یا غیر رسمی خود حرفه‌ها بود.

اصناف سالی یکبار راهپیمایی دسته جمعی برگزار می‌کردند و ترتیب تقدّم آنها از اهمیت فراوان برخوردار بود. اولیا توصیفی جالب از مشاجره‌ای را در کتاب خود آورده است که بین قصابان و تجّار مصری در گرفته بود و در نهایت، سلطان به نفع تاجران رأی داد.

منبع دوم ما به نیمه دوم قرن نوزدهم مربوط است. ایلیا قدسی^۲ - یک مسیحی سوری - در سال ۱۸۸۴ نتایج یک تحقیق درباره اصناف دمشق را که خود او در سال قبل از آن انجام داده بود، به کنگره بین المللی شرق‌شناسان ارایه کرد. این تحقیق هر چند نسبتاً جدید است اما می‌تواند به منزله یک منبع تاریخی محسوب شود زیرا بیشتر مطالبی که شرح می‌دهد پس از آن توسط دیگران مورد بررسی قرار نگرفته و اطلاعاتی غیر از آنها در دست نیست.

او می‌گوید که در رأس همه اصناف شهر، شیخ المشایخ یعنی شیخ شیخ‌ها قرار داشت. این مقام به صورت موروثی در یک خاندان حفظ می‌شد. شیخ المشایخ را نمی‌شد از طریق انتخابات منصوب کرد، خلع کرد یا کسی را به جای او نشانند. او فقط با وفات یا استعفای خود کنار می‌رفت (و البته گاهی با حکم سلطان). او در زمان‌های قدیم‌تر، قاضی القضاة کلیه امور اصناف نیز بود. طبق برخی از گفته‌ها، در دوران قدیم، اختیارات او بسیار فراگیر بود و حتی حکم مرگ را نیز شامل می‌شد. او مدت‌های طولانی از حق زندانی کردن، به زنجیر کشیدن و تازیانه‌زدن اعضای اصناف برخوردار بود. او در ملک وقفی موروثی (یعنی املاکی که در آمده‌های آن همیشه به متصدی یعنی شیخ المشایخ تعلق داشت) زندگی می‌کرد. پس از اجرای «تنظیمات» (اصلاحات عثمانی در قرن نوزدهم)، اختیارات وی به شدت کاهش یافت و جایگاه او تقریباً به صورت تشریفاتی در آمد. در زمان انجام گرفتن تحقیق قدسی، تصدی آن مقام به عهده یک

1. Su-Basi

2. Elia Qoudsi, Notice sur les corporations de Dames, (In Arabic) Leyden, 1884, pp. 3 ff.

عالم بزرگ قرار داشت اما او کاملاً با همه اصناف بیگانه بود. وظیفه او فقط تصویب (تأیید) انتصاب سران اصناف از طرف استادکاران بود.

شاید بهتر باشد بگوییم که ظاهراً مقام شیخ المشایخ صرفاً در شهر دمشق وجود داشته است زیرا در هیچ شهر دیگری نمی توان رد پای آن پیدا کرد.

چون شیخ المشایخ نمی توانست شخصاً در همه نشست های صنفی شرکت کند، وقتی که جلسه ای برای پذیرش کارآموزان یا استادکاران - یا هر یک از موضوعات عمومی صنف - برگزار می شد، شیخ المشایخ، یکی از کارکنان با عنوان نقیب را به جای خود می فرستاد. در آن زمان که اختیارات شیخ المشایخ بسیار مهم و دامنه دار بود، تعداد زیادی نقیب در کنار او کار می کردند. با این حال، قدسی در زمان انجام تحقیق خود، فقط یک نفر را سراغ داشت که دانش او درباره امور صنایع و مناسبات صنفی، بیشتر از معلومات شیخ در این حوزه بود.

در مقام بعدی، «شیخ الحرفه» (شیخ صنف) قرار داشت که از طرف سالخورده ترین استادکاران و بهترین صنعتگران و اعضای صنف انتخاب می شد. برای انتخاب او هیچ ارجحیتی از لحاظ سنی یا سابقه عضویت وجود نداشت. شیخ الحرفه می توانست که یک مرد بسیار جوان باشد (و اغلب اینطور بود). او باید خصایلی پسندیده داشت، یک صنعتگر زبردست بود، مورد احترام اعضای صنف قرار داشت و می توانست به خوبی به عنوان نماینده ایشان در پیشگاه مقامات حکومتی عرض اندام کند. شیخیت^۱ در بعضی از اصناف موروثی بود، ولی همیشه مشروط به تأیید از طریق رأی گیری قرار داشت. انتصاب شیخ به صورت مادام العمر بود اما امکان داشت که او در صورت قصور در ایفای وظایف، برکنار شود. وظایف او از این قرار بود: فراخوانی و اداره جلسات، نظارت بر حفظ قواعد هر حرفه، تنبیه کردن کسانی که قوانین حرفه ای را نقض می کردند، تعیین شرایط کار (این کار به استادکاران واگذار می شد)، پذیرش کارآموزان و استادکاران در صنف و حضور در جایگاه ریاست صنف در کلیه معاملات با حکومت. قدسی می گوید که در انتخاب شیخ، از رأی اکثریت استفاده نمی شد. در مواردی که این مقام بلا تصدی می ماند، استادکاران ارشد در کنار یکدیگر جمع شده و درباره نامزدهای صاحب صلاحیت به

مشورت می‌پرداختند. اگر بحث‌های ایشان به نتیجه نمی‌رسید، شیخ المشایخ شخصی را منصوب می‌کرد و در دفتر خود طی مراسمی خاص، مقام او را تنفیذ می‌نمود.

دستیار شیخ، شخصی به نام شاویش (معرب کاووس) بود که نسبت او با شیخ، به رابطهٔ نقیب با شیخ المشایخ شباهت داشت، اما تفاوت مهم آن رابطه، در انتصاب ایشان بود، چرا که نقیب از سوی شیخ المشایخ منصوب می‌شد در حالی که انتصاب شاویش فقط از طریق آرای رأی‌دهندگان صورت می‌گرفت. شاویش هیچ اختیاری از خود نداشت و فقط نماینده و مأمور اجرایی شیخ الحرفه محسوب می‌شد. قدسی به ما وید که این مقام «بسیار قدیمی است اما نام آن قدیمی نیست».

کارآموز (مبتدی) چند سال بدون مزد کار می‌کرد تا اینکه به دوران بزرگسالی و چیره‌دستی در آن حرفه می‌رسید (البته گاهی دستمزد هفتگی ناچیزی بر حسب لیاقتش دریافت می‌کرد). او سپس به یک کارگر ماهر (صانع) تبدیل می‌شد. اگر وی به چیره‌دستی نمی‌رسید، همچنان دستمزد اندکی دریافت می‌کرد و اجازهٔ افتتاح کسب و کار شخصی به او داده نمی‌شد.

در زمان زندگی قدسی، رکن هر صنف را کارگران ماهر تشکیل داده و بیشتر افراد شاغل، همان کارگران ماهر بودند. وی می‌گوید که انسجام حرفه از طریق ایشان حفظ می‌شد و اسرار صنعتگری به واسطهٔ آنان انتقال می‌یافت.

قدسی سپس به شرح تفصیلی مراسم پذیرش در صنف، سوگندهای محرمیت و قول یک صنعتگر شایسته بودن، مجموعهٔ دقیقی از قوانین (رسوم) که تمام ابعاد زندگی اعضای صنف را متأثر می‌کرد و نیز به ذکر علایم و اشاراتی می‌پردازد که برای شناسایی افراد به کار می‌رفت. او در نهایت به شباهت بین جنبش صنفی و تشکیلات فراماسونری در اروپا اشاره کرده و اظهار نظر می‌کند که شاید ارتباطی بین آن دو وجود داشته است.^۱

۱. با توجه به این عقیدهٔ قدسی، شاید نابجا نباشد که از رابطهٔ غیرعادی بین فراماسونری و اصناف، صحبت کنیم. برخی از سیاحان فرانسوی که در آغاز قرن نوزدهم به سوریه سفر کرده بودند، از شباهت فراوان بین علایم محرمانهٔ فراماسون‌ها و علایم دروزی‌ها (Druzes) - یکی از شاخه‌های بدعت‌گذار و ساکن در لبنان - سخن گفته بودند. چون دروزی‌ها کم و بیش به قرامطه شباهت دارند و پیش از این به نفوذ قرامطه در اصناف اسلامی اشاره کردیم، چنین رابطه‌ای جالب به نظر می‌رسد. فون همر (Von Hammer) کل نظام صنفی اروپایی را اقتباس شده از دنیای اسلام می‌داند:

Constantinopolis und der Bosprovos, pesth, 1822, p. 395.

برخی از اشارات به جای مانده از اصناف مصری در همان دوران، تفاوت‌هایی را در این زمینه نشان می‌دهد. در آنجا به شیخ المشایخ اشاره‌ای نشده و اصناف تحت نظارت رئیس بوده‌اند. رئیس صنف (که «شیخ الطایفه» خوانده می‌شد) از اختیارات نظارت بر کارگران، حل و فصل منازعات حرفه‌ای و تنبیه کردن خاطیان برخوردار بود. او در موارد لزوم، شورایی از «مختاران» (نایب‌رئیس‌ها) را فرا می‌خواند تا نوعی دادگاه مشارکتی [هیئت‌منصفه] تشکیل شود. مرحله کارگر ماهر وجود نداشت و یک مبتدی مستقیماً به اوستا یا استادکار تبدیل می‌شد. ارایه یک شاهکار ضروری بود.^۱ آنچه جالب است، تشکیل نوعی بیمه بیکاری و بیماری در اصناف قاهره بوده است که همه اعضای اصناف در آن مشارکت داشته‌اند.^۲

تمام این سازمان‌ها که تقریباً بدون تغییر تا قرن نوزدهم و حتی گاهی تا قرن بیستم دوام آورده‌اند، قادر به مقاومت در برابر تکانه‌های هجومی اروپایی‌ها نبوده‌اند. در همه جای سرزمین‌های اسلامی، شکل‌های قدیمی تولید، جای خود را به شیوه‌های جدید تولید می‌دهند و اصناف قدیمی به ناچار در حال متلاشی شدن هستند. آنها اغلب به اتحادیه‌های تجاری («نقبات») - شبیه به نوع اروپایی آن - تبدیل می‌شوند. اصناف تونس، سوریه، و اندونزی هلند، خود را به یک اتحادیه تجاری کمونیستی بین‌المللی تبدیل کرده‌اند. سایر اصناف نیز در حال طی دوران گذار هستند. اما موضوع دیگر که ذکر آن لازم است،^۳ پدیده‌های بسیار غریب در حیات اصناف مسلمان است که به اصناف فاسد شهرت یافته‌اند. از زمان‌های دور^۴ در سرزمین‌های اسلامی، اصنافی سازمان یافته، با آیین‌ها، ضوابط و شعائر کامل می‌شناسیم که در «حرفه‌هایی» همچون دزدی،

۱. اما یک محقق دیگر، چنین موضوعی را رد می‌کند:

Martin, *Les Bazars du Caire*, Paris, 1910.

2. M.Sedky, "La Corporation des Cordonniers ... du Caire." *Revue Egyptienne*, 1912, No. 4.

۳. تحقیق پیمایشی ما درباره اصناف اسلامی به ناچار محدود به اصناف واقع در سرزمین‌های مرکزی قلمروی اسلام یعنی مصر و جنوب غربی آسیا شد. با این حال اصناف بسیار جالبی در سرزمین‌های حاشیه‌ای - به ویژه در اندونزی، بخش‌های آسیای روسیه و مراکش - وجود داشته‌اند که دارای خصایص ویژه و مخصوص به خود بوده و فعلاً مجال پرداختن به آنها را نداریم. برای مطالعه جزئیات بیشتر، مراجعه کنید به:

Gavrilov, R.E, I, 1928 op. cit. ; Schuyler, *Turkestan*, London, 1876, vol. I, and Enquete sur les Corps.Du Maroc, op. cit, and Atger, *Les corporations Tunisiennes*, Paris, 1909.

۴. مثلاً مسعودی (۹۵۶ میلادی) به وجود صنف سارقان در بغداد اشاره می‌کند:

Les Prairies d'or, Paris, 1861, viii, P.1890.

راهزنی و سرقت مسلحانه فعال بوده‌اند. «بنو سازان»^۱ یا همان راهزنان سازمان یافته قاهره، به مدتی طولانی قدرت فراوان داشته و در خلال آشوب‌های دوران خلیفه عباسی - المکتفی (۶۰-۱۱۳۶) - نیز ظاهراً اصناف دزدان بغداد، بر شهر تسلط داشته‌اند.^۲ این سازمان‌ها - که بدون شک هیچ ربطی به اصناف صنعتگر واقعی نداشته‌اند - باعث بدنامی اصناف واقعی شده و اغلب به دستاویز مخالفان اصناف برای حمله به ایشان تبدیل گشته‌اند.^۳

از این بررسی درباره اصناف اسلامی، در مجموع چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؟ به نظر من، چهار کیفیت متمایز در تشکیلات صنفی اسلامی هست که آنها را از همتایان خود در اروپا تفکیک می‌کند:

صنف اسلامی - بر خلاف اصناف اروپایی که در اصل نوعی خدمت عمومی، به رسمیت شناخته شده، برخوردار از مزایای دولتی و تحت اداره مقامات عمومی (اربابی، شهری یا سلطنتی) بودند - حرکتی خودجوش از طرف فرودستان بود که واکنشی به نیازهای اجتماعی خود توده‌های کارگر و نه نیازهای حکومتی محسوب می‌شد. اصناف اسلامی - به جز یک دوره کوتاه - یا خصومتی آشکار با دولت داشتند یا بی‌اعتمادی تلخی نسبت به حکومت در رفتارشان دیده می‌شد که همواره از سوی مقامات دولتی، سیاسی و کلیسایی نیز به همان شکل پاسخ داده می‌شد. شدت این جبهه‌گیری بر ضد مقامات حکومت را می‌توان در احیای دوباره آن در قرن بیستم - مثلاً در موضع‌گیری اصناف علیه حکومت شاهنشاهی در زمان انقلاب ایران، یا در تحول خیره‌کننده اصناف در اندونزی و تبدیل شدن آنها به تشکیلات انقلابی توده‌ها، و یا با ارتباط صمیمانه‌ای که برخی از اصناف کشورهای اسلامی با نظام سوسیالیسم اروپایی و کمونیسم برقرار کردند - بهتر درک کرد.^۴ اینکه حاکمان سنی مذهب گاهی راضی می‌شدند مجالی محدود به

1. Banu Sasan

2. Ibn Khaldun, Paris, III, P. 513. See also Ibn Jawzi, Talbis Iblis, Cairo, 1340, pp. 415 ff.

۳. استاد کورنارت (Coornaert) به من گفت که چنین سازمان‌هایی مخصوص به دنیای اسلام نیستند، زیرا سازمان‌هایی مشابه آنها مثلاً در اواخر قرون وسطی در فرانسه نیز وجود داشته‌اند.

۴. رجوع کنید به: *Revue de Monde Musulman*, vols. Li, Lii, Lviii. حتی در قرن بیستم هم ماسینیون اشاره می‌کند که اصناف «جبهه‌گیری خود علیه حکومت» را حفظ کرده‌اند:

Le Corpes de métier op. cit.

اصناف عطا کنند - به امید آنکه حمایت ایشان را جلب نمایند - خللی در این نتیجه گیری وارد نمی کند. البته اختلاف نظرهایی که گهگاه بین حکام اروپایی و اصناف بروز می کرد، واقعیتی است که حکومتی بودنِ خاستگاه آن اصناف را نقض می کند.

دومین شاخصه متمایز کننده اصناف اسلامی، تا حدی از این واقعیت، و تا حدی هم از تغییر نیافتن شیوه های تولید در سرزمین های اسلامی - از قرن دوازدهم تا نوزدهم - نشئت می گیرد. در تاریخ اصناف اسلامی هیچ چیز نمی تواند با شکوفایی بی مانند اصناف اروپایی در قرون پانزدهم و شانزدهم برابری کند. آن شکوفایی به تشکیل جمعیت های استادکاران و کارگران ماهر در قالب دو دسته مجزا و علیه یکدیگر، به ظهور قدرت چشمگیر تجاری و سیاسی استادکاران، و به تأسیس اصناف جداگانه ای برای کارگران ماهر انجامید که همچون سلاخی در جدال سخت ایشان با استادکاران به کار گرفته شد.^۱ اما در قلمروی اسلامی، استادکاران، کارگران ماهر و کارآموزان همگی در اصل در یک دسته و با ویژگی های مشابه باقی ماندند. مرتبه کارگر ماهر بودن - که همواره یک مقام موقتی و گذرا باقی ماند - تقریباً [در قلمروی اسلامی] اصلاً وجود نداشت.^۲ کارگران ماهر هیچگاه به یک گروه اجتماعی پابرجا تبدیل نشدند که امید به تبدیل شدن به استادکاران را داشته باشند. این وضعیت - صرف نظر از تمایز اجتماعی

۱. یکی از استثنائات در این زمینه را می توان در آنتالیا و در قرون سیزده و چهارده پیدا کرد. طبق یافته های تشنر (Taeschner) و کوپرولو (Koprulu) گویا در آن زمان بخشی از صنعتگران استادکار، به نوعی بورژوازی شهری تبدیل و از رفاه اقتصادی و نفوذ اجتماعی فراوان برخوردار شدند. به این ترتیب در آنجا می توان شرایط را مشابه با جنبش اشتراکی و شهری در اروپا دانست. با این حال شرایط آنتالیا دامنه ای کاملاً محدود داشت و هیچگاه تا حدی رشد نکرد که موجب ظهور هرگونه تضاد منافع بین استادکاران و کارگران ماهر شود. چنین شرایطی در دنیای اسلام فقط در آنتالیا به وجود آمد که قدرت بیزانسی و مهاجرت ترک ها شرایط خاصی را در آن پدید آورده بود. اما آن قدرت و شرایط همراه با آن، به سرعت با قدرت گرفتن امپراتوری عثمانی سرکوب شده و از بین رفت. بنابراین این مثال کوتاه مدت و محلی نمی تواند آن اصل کلی را نقض کند. لازم به ذکر است که تشنر «جنبش برادران» را در اصل بیشتر یک حرکت بورژوازی می داند تا نوعی رشد بورژوازی صنفی. او شکل گیری واقعی فتوت و اصناف را به چند قرن پس از آن مربوط می داند.

۲. با اینکه قلمرسی می گوید کارگران ماهر، بخش اصلی صنف را تشکیل می دادند، باید توجه داشت که او یکی از متأخرین محسوب شده و برداشت های او از واقعیت های گذشته فاصله داشته است. از طرفی اولیا و سدکی (Evliya and Sedky) اشاره ای به وجود مرتبه کارگران ماهر نکرده اند.

درونی آن^۱ - اصناف اروپایی را از اصناف اسلامی متمایز می‌کرد. به این ترتیب اصناف اسلامی باز هم خصیصهٔ محبوب بودن و برابری گرایانه بودن خود را که در قرون دهم و یازدهم - به هنگام شکل‌گیری به عنوان قیام صنعتگران علیه سرمایه‌داری تجاری و مالی آن عصر - در آنها رسوخ کرده بود، کماکان حفظ کردند.

سومین ویژگی متمایزکننده اصناف اسلامی، شیوهٔ پذیرش در آنها بود. در حالی که اصناف اروپایی حتی بدعت‌گذاران مسیحی را به جرگهٔ خود راه نمی‌دادند، همان‌گونه که قبلاً هم گفتیم، اصناف اسلامی به یکسان یهودیان، مسیحیان و مسلمانان را می‌پذیرفتند و گاهی حتی غیر مسلمانان در آنها اکثریت پیدا می‌کردند.

در نهایت باید به اهمیت زندگی معنوی درون‌ی در اصناف اسلامی توجه داشته باشیم. اصناف اسلامی بر خلاف هم‌تایان اروپایی خود، هیچ‌گاه تشکیلاتی صرفاً حرفه‌ای نبودند. اصناف اسلامی - از آن زمان که بخشی از نظام فراماسونری قرامطه را تشکیل می‌دادند تا به امروز - همیشه مسلک و ایدئولوژی ریشه‌دار، و ضوابط اخلاقی و رفتاری مشخصی داشته‌اند که در کنار آموزش فن و حرفه، به کلیهٔ نوآموزان تعلیم داده می‌شده است.^۲

۱. دربارهٔ خصیصهٔ انحصارگرایانه و فنودالی «شرکت‌های» فرانسوی، به بیلود (Billioud, op. cit. pp. 22-23) مراجعه کنید. او تذکر می‌دهد که استادکاران، یک «طبقه فنودالی موروثی» تشکیل داده بودند. این وضعیت را با موضع‌گیری استادکاران در قبال نامزدهای استادشدن در اصناف اسلامی مقایسه کنید.

۲. در تأیید تأثیرات اعتقادی و گرایش‌های مذهبی اصناف در ایران، می‌توان به رسم انتخاب پشت و پناه در میان بیشتر اصناف اشاره کرد. مثلاً سلمانی‌ها حضرت سلمان، بافندگان حضرت شعیب (ع)، خیاطان حضرت ادریس (ع)، نجاران حضرت نوح (ع)، بناها حضرت ابراهیم (ع)، رنگرزان حضرت عیسی (ع)، و بازرگانان حضرت محمد (ص) را به عنوان پشت و پناه خود برگزیده بودند. قرائت فاتحه، خواندن دعا و سوگند خوردن نیز از دیگر رسم‌های فوت بود که اصناف در جشن‌های اعطای درجهٔ استادی به اعضای خود از آن پیروی می‌کردند - گ.ت. (به نقل از «تاریخ، جامعه، دولت و اقتصاد اصناف»، نوشتهٔ دکتر حسین دعاگو).

کارکردهای اجرایی، اقتصادی و اجتماعی سازمان اصناف ترکیه

مقدمه

بررسی و بحث راجع به تاریخ اصناف ترکیه تنها زمانی با معناست که نظام صنفی را به عنوان یک سازمان حرفه ای مد نظر قرار دهیم. باید توجه کرد که از یک سو صنف به معنای تخصصی آن یک سازمان تمام عیار نیست و از سوی دیگر تنها یک نام برای گروهی از صنعتگران یا تجار هم نیست. شاید بتوان صنف را این گونه توضیح داد: کلیه افرادی که در یک ساختار ویژه اقتصادی شهری و یا یک زمینه خاص فعالیت دارند و اتحادیه‌ای تشکیل می‌دهند که آن اتحادیه به دنبال تحقق اهداف گوناگونی مانند اهداف اقتصادی، مالی، مدیریتی و اجتماعی است. شرط بعدی برای اینکه چنین اتحادیه‌ای صنف نامیده شود، وجود یک دستگاه، شامل متصدیان و مأموران منتخب از بین اعضای این اتحادیه است که توسط یک رئیس مورد نظارت قرار گیرند. تا قرن ۱۵ میلادی هیچ صنفی با چنین ویژگی‌هایی در ترکیه وجود نداشت. بررسی محققان از آن دوره هیچ اثباتی برای وجود اصناف ارائه نمی‌کند. لازم به ذکر است که اگرچه جنبش آهی^۱؛ سازمان محبوب آنتالیا در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم؛ اعضای خود را از بین صنعتگران انتخاب می‌نمود، ولی به دلیل تخصصی نبودن این انجمن، نمی‌توان از آن به عنوان صنف یاد کرد. متأسفانه بیشتر نویسندگانی که تاریخ اولیه اصناف ترک را بررسی کرده‌اند، در نوشته‌های خود توضیحات مفصلی از جنبش آهی و اسناد مربوط به فتوت ارائه کرده‌اند، بدون اینکه صراحتاً مشخص نمایند که این مباحث مربوط به سازمان صنفی نیست.

دقیقاً مشخص نیست که در ترکیه برای اولین بار از چه زمان و در کجا سازمان‌های حرفه‌ای و تخصصی شکل گرفته‌اند. تشریح^۲ (۱۹۴۱) فرضیه‌ای ارائه می‌کند که طبق آن انتقال از انجمن‌های فتوت آزاد^۳، به نظام اصناف حرفه‌ای، در ابتدای قرن شانزدهم اتفاق افتاده است.

-
1. Ahi
 2. Taeschener
 3. Free Fütüvvet

ممکن است این نظریه دقیق و درست باشد زیرا اسنادی در دست است که نشان می‌دهد اصناف در انتهای قرن شانزدهم، یک تشکیلاتِ مستقر و جاافتاده بوده‌اند.

به عنوان اولین سند، سورنامهٔ مراد سوم در دست است که توصیفی از یک حرکت جمعی در زمان ختنه‌سوران پسر او (محمد) در سال ۱۵۸۲ محسوب می‌شود. البته هرچند در این سند اشاره‌های زیادی به گروه‌های حرفه‌ای صنعتگر شده، ولی هیچ اشاره صریحی به وجود سرپرستان و مأمورانی برای ادارهٔ این گروه‌ها نشده است. با این وجود هیچ تردیدی وجود ندارد که در دههٔ ۱۵۷۰ و مطمئناً ۱۵۸۰، حرفه‌های متنوعی، اگر نگوییم همه حرفه‌ها، صاحب چنین تشکیلاتی بوده‌اند؛ سازمان‌هایی که توسط رؤسای معروف به «کدخدا»^۱ و با کمک و یاری مأمورانی به نام «ایجیت‌باشی» اداره می‌شدند. این نکته در فرامینی نیز که توسط احمد رفیک^۲ - مورخ ترکیه‌ای - جمع‌آوری شده است، دیده می‌شود. حکمی در سال ۱۵۷۳ میلادی / ۹۸۱ قمری، نشان می‌دهد یک کدخدا و یک ايجیت‌باشی در صنف طلاکاران به منظور تضمین عرضهٔ منظم ورقه‌های طلا و نقره به بارگاه سلطان با قیمت قابل قبول، منصوب شده بودند. در احکام دههٔ ۱۵۸۰ از کدخد/ها، شیخ‌ها و ايجیت‌باشی‌ها به عنوان مسئول اصنافِ تجار آرد، نانویان، دباغان، قایقرانان، سازندگان سوزن، سنجاق‌سازان، شیرینی‌فروشان، فروشندگان پارچه پشمی، تجار چرم، دستفروشان شعمدان و ریخته‌گران یاد شده است.

اطلاعات در مورد اصناف قرن ۱۶ پراکنده است ولی از قرن هفدهم به بعد چنان زیاد است که می‌توان نتیجه گرفت در آن زمان کل جمعیت در یک نظام صنفی با جزئیات مشخص، سازماندهی شده بود. نویسندگان متفق‌القول هستند که همهٔ مناسبات زندگی در این نظام صنفی جمع شده و این نظام از آنچه در غرب وجود داشته، بسیار قوی‌تر و کامل‌تر بوده است. این گفته شاید تنها در موارد استثنائی مصداق نداشته باشد. به عنوان مثال تشنر معتقد است که هیچ‌کس از عضویت در حداقل یک صنف مستثنی نبوده، کل جمعیت شهرهای ترک در قالب اصناف سازماندهی شده بودند. شمارش اصناف توسط اولیا سلیبی^۳ در زمان سان دیدن مراد چهارم (۴۰- ۱۶۲۳)، که در آن اصناف در یک اجتماع گرد آمده بودند، این سؤال را پیش می‌آورد که آیا

1. Kethuda

2. Ahmet Rafik

3. Evliya Celebi

این اصناف واقعاً براساس زندگی روزمره قرن هفدهم، خصوصیات و سازماندهی مطرح شده را داشته‌اند و یا این موضوع (عضویت افراد در حداقل یک صنف)، در یک مراسم تشریفاتی مانند سان دیدن حاکم، مطرح شده است؟

به منظور پاسخگویی به این سؤال مفید خواهد بود که اصنافِ موردِ نظرِ *اولیا* را به دو دسته تقسیم کنیم: اصنافی که کارکردهای مرسوم را در زندگی روزمره نداشته‌اند و آنهایی که از دل زندگی روزمره مردم سر برآورده‌اند. گروه اول شامل موارد زیر می‌شود:

الف) خطبا، مأمورین مذهبی، طلاب و بسیاری از مأموران مذهبی که به سازمان‌های مذهبی و اسلامی وابسته بودند؛

ب) کارگران مؤسسات دولتی و کارگران روزمزد؛

ج) کشاورزان و دهقانان ساکن در شهرها؛

د) افراد فعال در اصناف غیراخلاقی، غیرعرفی و بعضاً غیرقانونی.

البته این گروه‌ها فاقد بسیاری از کارکردهای اجرایی، اقتصادی و یا اجتماعی بودند ولی این بدان معنا نیست که آنها وجود نداشته و یا یک سازمان حرفه‌ای تشکیل نداده‌اند. این اصناف نیز به وسیله *کدخدایان*، شیخ‌ها و سایر مأموران سرپرستی می‌شده و نظارت دولتی، جمع شدن در مراسم تشریفاتی و سایر نشانه‌های ظاهری را داشته‌اند. به هر حال کل جمعیت شهری به جز دیوانسالاران و سران ارتش مشمول نظام صنفی بود.

گروه اول - هر چند نقش پُراهمیتی برای زندگی شهری و البته اصناف گروه دوم داشتند - اما در بسیاری از موارد و سازماندهی‌های صنفی، جلوه آشکاری نداشته‌اند.

گروه دوم در درجه اول شامل صنعتگران و پیشه‌وران در همه رشته‌های صنعت و در درجه دوم شامل بازرگانان و تجار می‌شد. نویسندگان جدید تأکید و توجه زیادی بر تقسیم اصناف به دو دسته بازرگانان و صنعتگران داشته‌اند. این نوع تقسیم‌بندی شاید از نظر تاریخ اقتصادی مفید باشد ولی در واقعیت اقتصادی - اجتماعی قرن‌های هفدهم و هیجدهم و یا حتی نوزدهم اهمیت اساسی ندارد. بیشتر پیشه‌وران، محصولات خود را در بازار به فروش می‌رساندند و بسیار به سختی می‌شده تمیز داد که کدام بازرگان و کدام صنعتگر هستند. البته علاوه بر تاجران صنعتگر،

بازرگانان نیز صنف‌های مخصوص به خود با همه عناصر و مسئولان را داشتند. در بسیاری موارد، بازرگانان هر بازار، در یک صنف خاص عضو بودند. شاید چون بازرگانانی که به خرید و فروش کالاهای خاص می‌پرداختند، در یک بازار جمع می‌شدند، اصطلاح بازرگان (بازارگان)، نام دیگری برای صنف بازرگانان بوده است.

در درجه سوم این گروه شامل اصنافی می‌شود که در حمل و نقل و خدمات فعالیت می‌کردند.

به عنوان مثال صنف قایقرانان *بُسُفَر* به نام (Peremeciler)، و اصناف دیگری با نام‌های سقاها (Sakala)، آتش‌نشانان یا تلمبه‌چی‌ها (tulumbacilar)، باربران و حمل‌ان (hamallar)، وزن‌کنندگان (Rantacilar) و غیره کار می‌کردند. البته طبقه‌بندی این مشاغل به عنوان افرادی که در حمل و نقل و خدمات فعالند، توسط نویسندگان امروزی صورت گرفته و ارتباط معناداری با واقعیت‌های زندگی و عملکرد آنان ندارد.

آخرین دسته از صنف متخصصان، مربوط به امور دارویی و پزشکی است. این صنف شامل پزشکان، چشم‌پزشکان، جراحان، داروسازان و غیره می‌شده است. در کشورهای خاورمیانه، پزشکان آداب و فرهنگ خاص حرفه خود را داشتند.

آنچه در این نوشتار به عنوان اصناف ترک، مورد مطالعه قرار می‌گیرد، همان گروه دوم است.

از سویی این نظام اصناف که به شکل‌های سازگار به گروه‌های حرفه‌ای و متخصص تقسیم شده و در درجه اول هدف نظارت توسط حکومت‌ها و شرکت در تشریفات را دنبال می‌کردند، شامل گروه‌هایی می‌شد که اساساً از نظر تعداد اعضاء با هم متفاوت بودند. مطابق نظر اولیا، اصنافی در استانبول وجود داشتند که بسیار بزرگ بودند، مثلاً صنف پاسبانان (با ۱۲۰۰۰ نفر عضو)، بازرگانان دریای سیاه (۸۰۰۰ عضو و یا مطابق یک نوشته دیگر با ۷۰۰۰ عضو و ۲۰۰۰ انبار)، شمع‌سازان (۵۵۰۰ عضو) و زین‌سازان (۵۰۰۰ عضو و ۱۰۸۴ مغازه). همچنین در همین شهر اصنافی وجود داشت که بسیار کوچک بودند؛ مثل نقشه‌کشان (۱۵ عضو با ۸ مغازه)، قالب‌سازان (۵ عضو با ۳ مغازه)، تاجران روغن بادام (۷ عضو با سه مغازه) و حتی صنفی با یک عضو نقاش - پیشگو نیز وجود داشته است. بخش اصناف ساخت و ساز از یک سو شامل ۴۰۰۰

نجار، ۳۰۰۰ بنا و ۱۰۰۰۰ کارگر روزمزد می‌شد و از سوی دیگر شامل ۱۲ خیاط پرده و روکش (با ۱۰ مغازه)، ۱۰ سازنده تخت روان (با یک مغازه) و یک نفر سازنده ابزار شکنجه می‌شد. تعداد اعضای سایر اصناف نیز بین این حالت‌های حدی قرار داشت.

دلیل وجود تعداد زیادی صنف کوچک، تمایل شدید شغل‌ها به جداشدن در اصناف و شاخه‌های تخصصی بود. مطابق نظر اولیا در قرن هفدهم، حدود بیست صنف مختلف آشپز و فروشندگان انواع مختلف غذا، حدود هفده صنف ماهیگیر (که مطابق روش ماهیگیری و انواع تورهایی که مورد استفاده قرار می‌دادند، تقسیم شده بودند) و ۶۴ صنف برای سازندگان انواع مختلف ابزارهای موسیقی وجود داشت. سندی از قرن هیجدهم ما را از وجود صنفی از بافندگان روبان برای آتش‌نشانان با خبر می‌سازد. حتی در قرن نوزدهم، ۱۴ صنف مختلف از گروه‌های کفشان بر طبق حرفه و نوع کفشی که می‌ساختند وجود داشت. وایت^۱ می‌گوید تقریباً به تعداد انواع لباسی که وجود داشت، خیاطان به صنف‌های مختلف تقسیم شده بودند. همان‌طور که ما در مورد مصر اشاره کردیم، زیرگروه‌سازی و تقسیم بیش از حد مبادلات و مشاغل در اصناف مختلف، اساساً نتیجه ملاحظات اجرایی و اداری حکومت بود چرا که برای نظارت دقیق بر اعضای صنف، لازم بود رئیس هر صنف، اعضای خود را به صورت مشخص بشناسد.

کارکردها

۱- اصناف به عنوان یک ارتباط اداری

مهم‌ترین کارکرد اصناف در قرون متمادی، خدمت آنها به عنوان یک رابط اداری بین حکومت و جمعیت شهری بود. چون حکومت قادر نبود در مقیاس بزرگ یک دستگاه اداری ایجاد کند، با استفاده از واحدهای میانی به منظور اجرای سرشماری‌های مختلف و ایجاد نهادهای لازم برای ارتباطات مستقیم بین دولت و افراد، این امر محقق می‌شد. اصناف در ترکیه نیز مهم‌ترین نهادهایی بودند که حکومت را در این امر یاری می‌کردند.

اصناف قبل از هرچیز، نظارتی کلی بر جمعیت شهر داشتند زیرا افرادی که در هر حرفه و تخصصی مشغول به کار بوده و در اصناف ثبت نام کرده بودند، تحت نظر رؤسای خود قرار داشتند. برای اثبات این موضوع، شواهد ارائه شده توسط اولیا در مورد قرن هفدهم و همچنین

1. White

اسنادی از قرن نوزدهم و مقررات مربوط به قایقرانان موجود است. کدخداهای صنف، دستورات و اعلانات حکومت را به اعضای خود انتقال می‌دادند و از اجرا شدن دستورات حکومت اطمینان حاصل می‌کردند. در تمام طول دوره بررسی شده، کدخداها عهده‌دار نظارت بر اجرای قوانین و دستورات حکومت در صنعت، تجارت و خدمات بودند. قوانین بسیاری وجود دارد که این مسئله را اثبات می‌کند. به عنوان مثال قوانین قایقرانان در سال ۹۸۵/۱۵۷۷ که مربوط به تولید، فروش و رفت و آمد قایق‌ها بود، قوانین مربوط به باربران ۱۱۴۳/۱۷۳۰، ممنوعیت تولید کالاهای مجللی که در آنها طلا و نقره استفاده شده باشد (۱۱۲۸/۱۷۱۶)، قانون سازندگان کلاه نمدی مسلمانان، دستورات مربوط به طول، شکل، مصالح و استفاده از ساختمان‌های جدید بعد از تخریب ساختمان‌های کهنه (۱۲۱۰/۱۷۹۵)، ممانعت از احداث داروخانه‌های مدل اروپایی در قسمت‌های مسلمان‌نشین استانبول (۱۲۲۱/۱۸۰۶)، ممنوعیت ساخت کفش‌های پاشنه تیز (۱۲۲۲/۱۸۰۷) و بسیاری قوانین مشابه دیگر.

در بعضی از موارد، نظارت دولت از طریق صنف‌ها به شکل همزمان با اتحادیه‌های دیگری از مردم صورت می‌گرفت. بنابراین در ۱۲۲۲/۱۸۰۷، زمانی که آشکار شد غیرمسلمانان (یونانی‌ها، ارمنی‌ها، یهودی‌ها)، در لباس پوشیدن برخلاف سنت و رسوم خود عمل کرده، از شیوه مسلمانان پیروی می‌کنند و لباس‌های سبز می‌پوشند، کدخداهای اصناف تولیدکننده و فروشندگان انواع مختلف پارچه و همچنین رؤسای انجمن‌های مرتبط (شیوخ یونانی‌ها، ارامنه و یهودی‌ها) را فراخواندند و به آنها هشدار دادند که لباس‌های سبز بلند به غیرمسلمانان ن فروشند و از پیروان خود بخواهند به آداب مسلمانان لباس بپوشند.

حکومت تنها با واگذاری مسئولیت به کدخدا برای اجرای دستورات، بر امور نظارت نمی‌کرد، بلکه تک تک اصناف نیز باید ضمانت می‌کردند که دستورات رسمی را اجرا نمایند. به عنوان مثال در سال ۱۷۶۶، یک نانوا به علت اشتباه در توزین تنبیه شد و تنها بعد از اینکه صنف نانوا ضمانت کرد که او دیگر اشتباهش را تکرار نکند، توانست دوباره به کار مشغول شود.

علاوه بر این، صنف معمولاً ملزم بود که در مورد درستی‌کاری هر یک از اعضای خود ضمانت دهد. این امر نوعی کنترل غیرمستقیم بر تک تک افراد جمعیت شهری را برای دولت ممکن می‌کرد.

وجود چنین ضمانت‌هایی برای قایقرانانِ استانبول برای دوره‌ای از اواخر قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم مستند شده است. صنف‌سازندگان یا ریخته‌گرانِ سرب برای ایجاد اطمینان از طرف اعضای خود تضمین داده بود (تاریخ سند ۱۷۰۳/۱۱۱۴) و مطابق «قانونِ احتساب»، کدخدا و ایجیت‌باشی در هر صنف مُلزم بودند که طبق قانونِ «احتساب» در مورد صنف و اعضای آن به حکومت تعهد دهند. به همین صورت رئیس^۱ و مختاران یا معاونانِ صنف تجار مسلمان که hayriye tuccarc نامیده می‌شدند، برای صداقت و خوب بودنِ شخصیتِ تجار عضو صنف تضمین می‌دادند. آنها در مقابل حکومت برای تضمین اینکه هیچ‌کدام از آنها جواز^۲ خود را با کلاهبرداری و تقلب بدست نیاورده‌اند، پاسخگو بودند.

کدخدا/ نه تنها در صنف نفوذ داشت، بلکه با ایستادن در مقابل حکومت، به صنف اقتدار و اعتبار می‌بخشید. به عنوان نمونه از سندی به تاریخ ۹۹۶/۱۵۸۸ مشخص می‌شود کدخدا/ و مأموران صنفِ صنعتگرانِ برنز، برنج و مس، از دست مزاحمت‌های سربازانی که در کارهای صنفی آنان مداخله می‌کردند و رسوم و روش‌های صنفی را نقض می‌کردند، شکایت کرده‌اند. در قرن نوزدهم، رئیس یا سخنگوی همه صنوف seres یا kathya بود. اطلاع‌رسانی دربارهٔ تصمیمات انجمن به حکومت و همچنین شکایت علیه مأموران حکومت و رسیدگی به شکایاتِ سایر انجمن‌ها از صنوف، از وظایف وی بود. در موارد خاص، کمیته‌ای از یک نمایندهٔ مجمع اصناف، دو کارگر و سه نفر از رؤسای صنوف که انتخاب شده بودند، در محل مجمع تشکیل می‌شد و رئیس مجمع برنامه‌های خود را ارائه می‌داد. با این وجود به نظر می‌رسد مانند آنچه در مصر برقرار بود، این تشریفات تا حدی صوری بوده و در بیشتر موارد کدخدا نمایندهٔ حکومت بوده است تا سخنگوی صنف. مثال‌های اندکی برای کارکردِ صوری در دست است و بیشتر سخنگوهای صنف از جمع seres بودند. می‌توان گفت که در کل، اصناف بسیار قوی و متمایل به حفظ منافع «درون صنفی» عمل می‌کردند.

1. sehbeder
2. beret

۲- اصناف و مالیات گیری

یکی از مهم ترین تفاوت ها بین فعالیت های اصناف ترک و مصری، عدم وجود کارکرد مالی در بین اصناف ترک بوده است. در استانبول بیشتر مالیات های شهری توسط محتسب و از طریق عاملانی که kol oglanlari نامیده می شدند، جمع آوری می شد. نه در اسنادی که توسط رفیک و نوری جمع آوری شده اند و نه در منابع ثانویه ای که از اسناد دیگر استفاده کرده اند، رد پای از وجود چهار جنبه از کارکردهای مالی اصناف که به فراوانی در مورد اصناف مصری دیده می شود، در مورد اصناف ترک به چشم نمی خورد. این جنبه ها عبارتند از: ۱) ارزیابی میزان مالیاتی که باید پرداخت شود؛ ۲) توزیع سهمیه مالیات در بین اعضای صنف؛ ۳) پاسخگویی مسئولان صنف برای پرداخت مالیات توسط اعضای صنف؛ ۴) جمع آوری مالیات توسط مسئولان صنف.

این گفته باید با اطلاعات مرتبط با اوایل قرن نوزدهم انطباق داشته باشد. وایت می گوید در زمان او قسمتی از درآمدهای باربران استانبول به «وکیل» داده می شد و توسط او برای فراهم کردن غذا و مسکن و برای پرداخت مالیات به دولت استفاده می شد. همین طور کدخدای باغبانان سالیانه ۸۸۵۰۰ کرور برای کمک به تعمیرات حکومتی استانبول جمع آوری می کرد.^۱ این مقررات بر کدخداهای بازار بزرگ استانبول نیز تحمیل می شد که وظایفی شبیه جمع آوری مالیات به آنان سپرده شده بود. البته طبق شواهدی دیگر، در بعضی از مناطق، وظایف مرتبط با جمع آوری مالیات، توسط اصناف انجام نمی شد.

از سوی دیگر مطابق مقرراتی مشابه، در بعضی از صنوف، کدخداها و مختاران، مسئول پرداخت مالیات های گمرکی برای موادی بودند که وارد می کردند و می فروختند. این نکته قابل توجه است که حتی در مصر مالیات ها جزو پرداخت هایی نبود که توسط اصناف انجام می شد و یا اصناف پرداخت آنها را تضمین می کردند. نکته جالب دیگر، اطلاعاتی است که طبق آن رئیس صنف کتابفروشان اجاره مغازه ها را از اعضای جمع آوری و آن را به دربار پرداخت می کرد. ولی وایت که منبع این اطلاعات است، آشکارا اشاره می کند که رئیس صنف، نقشی در جمع آوری مالیات های پرداختی به دولت نداشته است. در ارتباط با پرداخت اجاره بها از طریق

1. ihtisab agalagi nizamnamesi, Sep 1826.

صنف باید اشاره شود که در قرن هیجدهم، صنف یا *کدخدای آن* - همان‌طور که در حکم مربوط به صنف چاپگران به تاریخ ۱۱۴۲/۱۷۲۹ آمده است - گاهی پرداخت اجاره توسط اعضا را ضمانت می‌کردند.

۳- کنترل کیفیت محصولات، اوزان و اندازه‌ها

در ترکیه شبیه به بسیاری از کشورهای عرب (سوریه، تونس، مراکش و الجزایر)، نظارت بر کیفیت کالاهایی که تولید یا فروخته می‌شد، یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های اصناف بود. در این زمینه تنها مصر یک استثناء بود. البته نه در کشورهای عربی و نه در ترکیه، این امر وظیفه انحصاری اصناف نبود بلکه مسئولیت حکومت‌ها نیز محسوب می‌شد که از نظام اصناف به عنوان ابزاری برای نظارت بر اجرای دستوراتشان استفاده می‌کردند. دستورات و احکام، توسط حکومت منتشر می‌شد. به عنوان مثال مقررات جزئی مرتبط با کیفیت و اندازه انواع کالاها و خدمات که در «کانون نامه»^۱ به تاریخ ۱۰۹۱/۱۶۸۰ آمده و همچنین مقررات مرتبط با اندازه حوله‌های حمام موجود است. مأموران صنف یا به عبارتی *کدخدا* و *ایجیت‌باشی*، و بزرگان صنف (*اختیاریه*) مکلف می‌شدند بر اجرای چنین مقرراتی نظارت کنند. لذا مثلاً حکمی خطاب به *کدخداه* و *اختیاریه* به تاریخ ۱۱۳۸/۱۷۲۵، سازندگان و فروشندگان چاقو را ملزم می‌کرد چاقوها را از فولاد خالص بسازند نه از آلیاژهای آهن. همین‌طور یک حکم به تاریخ ۱۱۰۶/۱۶۹۵ از *ایجیت‌باشی* تاجران خز می‌خواست که بر حفظ استانداردهای سنتی نظارت کند. همان‌طور که در حکم *وَرَّانان* به تاریخ ۱۲۰۰/۱۷۸۵ آمده، وظیفه *کدخداه* بود که مهرهای روی وزنه‌ها و پارچه‌ها را تأیید کنند. *کدخداهای* اصناف رنگرز دستور داشتند که از به کارگیری رنگ‌های تقلبی جلوگیری کنند (۱۲۰۶/۱۷۹۱). در موارد خاصی یک *کدخدا* به صورت ویژه برای این منظور منصوب می‌شد. با گسترش مصرف تنباکو، یک *کدخدا* در تاریخ ۱۱۳۸/۱۷۲۵ برای تنباکوفروشان منصوب شد تا از فروش تنباکوی تقلبی که بعضی از تجار یهودی عرضه می‌کردند، جلوگیری کند. یک مورد جالب مربوط به کفاشان استانبول بود. در اواسط قرن نوزدهم کیفیت کفش‌هایی که در بازار استانبول به فروش می‌رسید، به شدت تنزل کرده بود. دلیل این امر، استقلال بیش از حد اصناف مختلفی بود که در فرآیند تهیه کفش فعالیت می‌کردند

1. kannunname

(کارگران، پینه‌دوزان، تعمیرکنندگان و غیره) و هر یک از آنها کدخدای خود را داشتند. کدخدای کفشان بازار، به عنوان رئیس کدخداهای همه اصناف مربوط به کفش خدمت کرده و بر کیفیت کارهای آنان نظارت می‌کرد. برای حل معضل کیفیت، برای ۱۴ صنف مشخص از کفشان، در تاریخ بیست دسامبر ۱۸۶۰، یک نفر سرکدخدا منصوب شد.

با این حال، احاطه اصناف بر کیفیت کالاهایی که توسط اعضاء و یا دیگران، تولید یا فروخته می‌شد، نسبتاً محدود بود. اصناف از هوشیاری لازم برای کشف کارهای متقلبانه و کالاهای نامرغوب برخوردار بودند، ولی این به تنهایی کافی نبود. آنها تنها می‌توانستند مجرم را به مقامات ذیصلاح معرفی کرده، تنبیه را به او بسپارند. اینکه چنین تنبیهی صورت می‌گرفت یا نه، بستگی به این داشت که آیا مجرم عضوی از صنف معترض باشد یا نه. مطابق یک سند به تاریخ ۱۲۰۶/۱۷۲۹، کدخدا، ایجیت‌باشی و اختیاریه صنف بافندگان استانبول قبل از رسیدن محتسب، حاضر شده و در مورد عرضه مواد نامرغوب به وسیله یک تاجر نخ ابریشم شکایت کردند. تاجر به محتسب قول داد که دیگر چنین موادی عرضه نکند و به این ترتیب تنبیه او به تعویق افتاد. به همین ترتیب مطابق یک سند به تاریخ ۱۱۳۸/۱۷۲۶، صنف شمشیرسازان یکی از اعضایش را به ساختن دسته شمشیر از چوب نامرغوب و رنگ کردن آنها با رنگ سیاه برای مشابه کردن دسته‌ها به چوب آبنوس متهم کرد. کدخدا به صورت جدی به او هشدار داد که این کار را تکرار نکند. مثال جالب دیگر مورد بشقاب‌های مسی بود که از مواد بد ساخته شده و نامناسب بودند، پس محتسب فردی را منصوب کرد و به وی دستور داد تا ظرف‌ها را در دریا غرق کند. بنابراین می‌توان فهمید در نهایت محتسب بود که مقررات مرتبط با کیفیت کالاهای تولیدشده و فروخته‌شده توسط صنعتگران یا تاجران را به اجرا می‌گذاشت نه مسئولان اصناف. این حقیقت با سایر نتیجه‌گیری‌هایی که در ادامه در مورد کارکرد قاطع اصناف به آن می‌پردازیم، هماهنگ است.

۴- تثبیت قیمت‌ها و دستمزدها

همان‌طور که دیدیم، حاکمان دستورات مربوط به کیفیت کالاها را صادر کرده و سازندگان یا فروشندگان کالاهای نامرغوب را تنبیه می‌کردند. اصناف تنها بر اجرای این دستورات و کنترل کیفیت کالاها نظارت داشتند. علاوه بر آنچه گفته شد، قیمت‌های واقعی کالاها نیز به وسیله

حکومت تثبیت می‌شد و کسانی که کالاهای خود را با قیمت‌های زیاد می‌فروختند، توسط حاکمان تنبیه می‌شدند. به علاوه اجرای بیشتر این دستورات در دستان مفتش رسمی بازار بود. می‌توان گفت اصناف نقش اندکی در تعیین قیمت‌ها داشتند و ارتباط آنها با این مسائل کاملاً اندک و غیرمستقیم بود.

یکی از اصول صنف این بود که هیچ‌یک از اعضای آن و حتی غیر اعضا، نباید در موادی که می‌سازند یا می‌فروشند تقلب کنند؛ همچنین نباید کالاهایی را تولید کرده یا به فروش برسانند که کیفیت نامرغوب داشته باشد و یا به گونه‌ای عمل کنند که کلاهبرداری صورت گیرد. ولی همواره عمدتاً حاکمان بودند که به عنوان مدافعان مصرف‌کنندگان، نظارت می‌کردند که صنف‌های انحصارگر با افزایش قیمت کالاهای مورد نیاز مردم، به سوء استفاده نپردازند.

علی‌رغم تغییراتی که در طول قرن‌ها در روش کار رخ داد، همواره حاکمان و نه اصناف از حق تثبیت قیمت‌های حداکثر برخوردار بودند. به طور کلی محتسب برای تعیین قیمت‌ها مأمور می‌شد و سپس فهرست قیمت‌های حداکثر که تعیین و تثبیت شده بودند، به عنوان یک دستور به اصناف ابلاغ می‌شد. این کار کرد در میانه قرن نوزدهم به مسئول ارشد صنف - شغلی که در آن زمان تثبیت شده بود - محول شد ولی رسم ابلاغ تصمیمات به اصناف به عنوان یک دستور بر جا ماند. دستورات قیمتی به صورت دوره‌ای منتشر و ابلاغ می‌شدند. مطابق سندی به تاریخ ۲۹ صفر ۱۱۳۹/۲۶ اکتبر ۱۷۲۶، قیمت‌ها یک بار در هر فصل از سال ابلاغ می‌شدند. همچنین در سندی به تاریخ ربیع الاول ۱۱۹۷/هفت مارس ۱۷۸۰ صریحاً ذکر شده که نرخ‌های حداکثر برای جلوگیری از سوءاستفاده انحصاری اصناف تعیین شده‌اند. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد حاکمان، متخلفان از نرخ‌های مصوب را تنبیه می‌کردند. به عنوان مثال این وضعیت به وضوح از قانون شماره ۱۸۴۰ و ۱۸۵۱ عثمانی آشکار است. ماده ۱۹ از شماره ۱۸۵۱ می‌گوید که هر کس برای چهارمین بار از این قانون تخلفی کند، باید از صنف اخراج شده و تبعید شود. نکته مهم که باید به آن توجه کرد، این است که چنین قانونی توسط حکومت وضع شده بود و مقررات داخلی صنف نبود. یک نمونه جالب از تنبیه‌های اعمال شده مربوط به آهی بابای دباغان استانبول است که در سال ۱۷۲۶ به خاطر یک مورد تخلف از قوانین نرخ‌ها توسط حکومت از موقعیت خود به عنوان رئیس صنف برکنار شد. به علاوه، نه تنها تثبیت قیمت‌ها و تنبیه خاطیان در دست

حاکمان بود بلکه نظارت بر اجرای نرخ‌ها نیز از وظایف حاکمان محسوب می‌شد. مثال مشخصی که این واقعیت را اثبات می‌کند، قانونی مربوط به مارس ۱۷۸۰ است که در آن محتسب، از طریق بررسی‌های محرمانه و حتی آشکار، مسئول نظارت پیوسته بر اجرای مقررات نرخ‌ها شده بود. اسناد متعدد دیگری نیز از مسئولیت‌های محتسب و ایجیت‌باشی وجود دارد که بر موضوع مشابهی دلالت دارند؛ یعنی نشان می‌دهند تعیین و اجرا و حتی تنبیه خاطیان از سقف قیمت‌ها، در حیطه مسئولیت‌های حکومت بوده است. ما هیچ سندی نمی‌شناسیم که با ذکر مورد بیان کند اصناف چنین مسئولیتی داشته و یا خاطیان را تنبیه می‌کرده‌اند.

البته این شرایط باعث نمی‌شد که اصناف هیچ نقشی در تعیین نرخ‌ها نداشته باشند: زیرا اولاً مأمورانی که حداکثر قیمت‌ها را تثبیت می‌کردند، این کار را در حضور کدخداهای و تحت نظارت آنان انجام می‌دادند و ثانیاً گهگاه اصنافی خاصی از خود حکومت (در واقع از محتسب به عنوان نماینده حاکم) می‌خواستند برای موادی که از طریق عمده فروشان و یا دلالان به آنها عرضه می‌شد، سقف قیمت تعیین کند. به عنوان مثال این امر در مورد زغال سنگ در تاریخ ۱۱۴۷/۱۷۲۴ و برای قصابان در ۱۱۵۱/۱۷۳۸ اجرا شد. سوم اینکه یک ارتباط غیرمستقیم بین اصناف و نرخ‌ها وجود داشت. تا اواسط قرن نوزدهم، کل فعالیت‌های رسمی مرتبط با تثبیت قیمت، بدون وجود اصناف - که در واقع یک رابط اجرایی بین دولت و مردم بودند - غیرممکن بود، به گونه‌ای که هر زمان، به عنوان مثال در نتیجه نفوذ جان‌نثاری‌ها^۱، اصناف صنعتگر و تاجر، جایگاه خود را بین مردم از دست می‌دادند، حکومت با سختی‌هایی در اجرای نرخ‌ها و تنبیه خاطیان روبرو می‌شد. به طور کلی با توجه به شرایط اقتصادی و اجرایی که تا یک قرن پیش وجود داشت، وجود اصناف در تولید و یا فروش کالاها جهت تثبیت کردن قیمت‌ها و اجرای نرخ‌ها الزامی بود.

در آن زمان دولت شبیه به دستورات مربوط به کیفیت، وزن، اندازه و قیمت‌های کالاها، در ارتباط با مقیاس‌های دستمزد نیز دستورات و قوانینی اعلام می‌کرد. به دنبال تلاش‌های نجاران و سایر پیشه‌وران و کارگران شاغل در ساخت و ساز، احکام بسیاری برای افزایش دستمزدها در زمان رونق کسب و کار وضع شد. احکام مربوط به دستمزد، به محتسب و معمارباشی^۲ ابلاغ

1. Jannisaries
2. mimar başi

می‌شد. در این احکام، مقیاس‌های دستمزد ثابت شده بود و متخلفان به سختی تنبیه می‌شدند. باید گفت در حالت کلی در این احکام به اصناف اشاره‌ای نشده است ولی نمی‌توان نتیجه‌گیری کرد که آنها هیچ نقشی در تثبیت دستمزدها نداشته‌اند. وظیفه اصناف در ارتباط با تعیین دستمزدها توسط یکی از این احکام به تاریخ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ / دسامبر ۱۸۱۴ آشکار می‌شود. در آنجا تصریح شده است که استادکاران نجار و قفسه‌سازها، همچون کلاه‌های نجار ساختمان، در دادگاه صنفی حضور داشتند. به این ترتیب جزئیات تعیین دستمزد، مشخص و اعلام می‌شد و خاطیان با جریمه‌های بسیار سنگین تنبیه می‌شدند. بنابراین استادکاران به عنوان نماینده اصناف، با حضور در این دادگاه، پذیرش احکام آنها را اعلام می‌کردند و متعهد می‌شدند که در آینده دستمزدهای بیشتر مطالبه نکنند. لذا به اجرا درآوردن دستورات دولت در مورد دستمزدها، آشکارا مشابه با سایر مسئولیت‌های آنها در قبال اجرای مقررات مرتبط با کیفیت، وزن، اندازه و مقیاس کالاها، از کارکردهای اصناف محسوب می‌شد.

۵- عرضه خدمات و نیروی کار

فراهم کردن خدمات و نیروی کار مورد نیاز حکومت یکی از مهم‌ترین عملکردهای اصناف ترک بود. از این لحاظ بین اصناف ترک و مصری تفاوت‌هایی وجود داشت. اما مهم‌ترین تفاوت آنها در این بود که اصناف مصری اساساً ملزم بودند با فراهم کردن افرادی که در کارهای ساخت و ساز و حمل و نقل متخصص بودند، دولت را برای انجام فعالیت‌های عمومی تجهیز کنند، در حالی که اصناف ترک اصولاً ملزم بودند اعضای خود را در زمان جنگ به عنوان نیروهای کمکی برای ارتش اعزام کنند. نوری معتقد است این وابستگی دولت به اصناف تا حدودی به خاطر کاهش قدرت مالی دولت بود. هر زمان که دولت رشد می‌کرد، پیشه‌وران را استخدام می‌کردند ولی بعد از ضعف بنیه مالی دولت، به ناچار این خدمات توسط اصناف استانبول به ارتش عرضه می‌شد. در هر حال به نظر می‌رسد که این مورد نیز یکی از اهداف اصلی حفظ نظام صنفی بوده باشد.

در وضعیت جنگ، وقتی یک مأمور از جان‌نثاری‌ها یا سایر گروه‌ها به مقام خاصی منصوب می‌شد، تعداد اعضای صنف که باید به همراه او در ارتش استخدام می‌شدند و محلی نیز که بایست خدمت می‌کردند، در حکم او مشخص می‌شد. این فرد به منظور اجرای وظیفه‌اش باید

کدخداهای، ایجیت‌باشی‌ها و استادکارهای کهنه‌کار اصناف مرتبط را در محکمه جمع کرده و مفاد احکام را به آنها اعلام می‌کرد. بعد از انجام مذاکرات بیشتر با اصناف، آنهایی که برای ارتش انتخاب شده بودند، به محکمه فرستاده می‌شدند. به طور طبیعی، تنها بخش کوچکی از صنف به سربازی اعزام می‌شدند و آنهایی که در خانه باقی می‌ماندند، مجبور به فراهم کردن امکانات برای حفظ زندگی اعزام‌شدگان و خانواده‌هایشان و همچنین استخدام افراد یا نمایندگان برای اداره کسب و کار آنها بودند. بعد از تخریب گروه جان‌نثاری‌ها در سال ۱۸۲۶ و بنا نهادن واحدهای حرفه‌ای صنعتگران، اعضای اصناف دیگر به ارتش اعزام نشدند. بعدها در قرن نوزدهم، رئیس بعضی از اصناف به طور آشکارا تبدیل به پیمانکاران کاری شدند. در مصر و ترکیه در بین اصنافی که این وضعیت به قانون تبدیل شد، صنف باربران پیشرو بود. یک شاهد معاصر در مورد صنف باربران استانبول در اوایل دهه ۱۸۴۰ می‌نویسد:

«تعداد باربرانی که در هر ایستگاه حضور داشتند، توسط وکیل^۱ که وظیفه تعیین مقررات کار را بر عهده داشت، تعیین می‌شد. به این ترتیب شاید [با محدود شدن تعداد باربران حاضر در هر ایستگاه] هر فرد می‌توانست معاش مناسبی به دست آورد. هیچ حمّالی نمی‌توانست در یک ایستگاه رفت و آمد کند مگر تحت ارزیابی و نظارت وکیل ... افرادی که در هر ایستگاه کار می‌کردند، به طور کلی در حومه شهر و بیرون شهر جمع می‌شدند و ماهیانه یک مقدار ثابت به وکیل خود که برای آنها غذا و مسکن تهیه می‌کرد، می‌پرداختند».

لذا حتی در دوره‌های بعد بعضی از کارکردهای مرتبط با فراهم کردن نیروی کار و خدمات، توسط اصناف ارائه می‌شد.

۶- عرضه و توزیع کالا

علاوه بر عرضه نیروی کار و خدمات، اصناف در زمینه عرضه و توزیع کالاها، کارکردهای خاصی داشتند. در واقع کارکردهای اصناف در این زمینه را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: دسته اول، که قبلاً به آن پرداختیم، مربوط به مسئولیت اصناف در تجهیز حکومت از نظر نیروی کار و خدمات می‌شود؛ از سویی اصناف مسئولیت عرضه کالاها را خاص به حاکمان را نیز بر عهده داشتند. این کارکرد در یک حکم به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۵۷۳ دیده می‌شود. مطابق این

1. vekil

حکم به منظور تضمین عرضه منظم ورقه طلا و نقره با کیفیت استاندارد به بارگاه سلطان در قیمت‌های منطقی، یک کدخد/ و یک ایجیت‌باشی به طور خاص برای صنف طلاکاران منتصب می‌شدند. در طول قرن‌های شانزدهم و هفدهم، این گونه اسناد اطلاعاتی، بسیار کمیاب هستند. همچنین هیچ مورد مشابهی در مجموعه اسناد نوری یافت نشد اما مجدداً برای قرن هیجدهم اسناد زیادی موجود است. طبق یک حکم به تاریخ ۱۷۲۷/۱۱۴۰، رئیس صنف کشتی‌داران مسئول عرضه منظم الوار به استانبول بوده است. در ۱۷۵۴/۱۱۶۷ و در ۱۷۸۲/۱۱۹۶ از رئیس صنف معدنچیان خواسته شد تا عرضه سنگ لازم برای بازسازی مسجد بایزید و عرضه سنگ‌های مرمر برای مسجد محمد دوم را تضمین کند. یک دستور به تاریخ ۱۷۵۵/۱۱۶۸، رؤسای صنف تاجران خرده پا را مسئول جلوگیری از فروش پنهانی و گرانتر از معمول خزهایی که وارد استانبول می‌شد، به جای ارسال خزه‌ها به بارگاه سلطان، کرده است.

کارکرد دیگر در حوزه عرضه کالاها، توزیع مواد خام لازم برای صنعتگران است. این کارکرد وظیفه بسیار مهمی برای اصناف محسوب می‌شده است. بدون هیچ تردید، حداقل برای برخی از اصناف و برای دوره‌های خاص، کارکرد توزیع مواد خام وجود داشته است. یک حکم به تاریخ ۱۵۹۳/۱۰۰۱، تعیین می‌کند که چگونه کدخد/ چوب‌های وارد شده به استانبول را بین اعضای صنف نجاران توزیع می‌کند. به طور مشابه در سال ۱۶۰۸/۱۰۱۸ کدخد/ها و ایجیت‌باشی مربوط به بافندگان کتان برای توزیع کتان و پارچه‌های کتانی وارد شده به شهر در بین اعضای صنف خود منصوب شده بودند. در نهایت، مطابق یک سند به تاریخ ۲۱ جمادی الاول ۱۱۸۰/۲۵ اکتبر ۱۷۶۶ و سایر اسناد متعلق به دوره‌های مشابه، چرم وارد شده به استانبول توسط دباغان در لونکا^۱ - مرکز فعالیت تجار چرم - جمع‌آوری می‌شد و در آنجا توسط کدخد/، ایجیت‌باشی و اختیاریه صنف بین آنها، در قیمت‌های جاری، تقسیم می‌شد. نوری می‌گوید که کلیه کالاها وارد شده به استانبول، به محلی به نام کپان^۲ آورده می‌شد. کپان در واقع مرکزی بود که توسط فولاد محصور شده بود و مخصوص فروش عمده کالاها بود. در آنجا کالاها توسط نایب (نماینده محتسب)، منشی، کدخد/ها، ایجیت‌باشی و اختیاریه هر صنف توزیع می‌شد.

1. Lonca
2. Kapan

۷- کارکردهای قضایی و حکمیت در اختلافات

تاکنون با فعالیت‌ها و کارکردهایی از اصناف سر و کار داشتیم که با اجرای آن کارکردها، اصناف به عنوان رابط بین دولت، صنعتگران، پیشه‌وران، تجار و کارگران نقش ایفاء می‌کردند. با این وجود توزیع مواد خام بین اعضای صنف، جنبه دیگری از کارکردهای اصناف را در خود نهفته داشت. در واقع در این کارکرد، ارتباطات بین پیشه‌وران و تجار را اصناف تنظیم می‌کردند. از دیگر کارکردهای مهم اصناف که ارتباطات بین اعضاء را تنظیم می‌کرد، کارکرد حکمیت بین اعضای اصناف و مقرر کردن کمک‌های دو طرفه بود.

همان‌طور که مشخص شد معمولاً این اصناف و یا مأموران آنها نبودند که صنعتگران، تجار و یا کارگران را برای تخلفات اقتصادی که مرتکب می‌شدند، تنبیه می‌کردند بلکه این امر از وظایف محتسب محسوب می‌شد. علاوه بر مثال‌هایی که اشاره شد، این موضوع از طریق یک دستور به تاریخ ۱۷۲۶/۱۱۳۹ نیز قابل تشخیص است. مطابق این حکم، کدخدای نجاران ملزم بود که اطمینان دهد هیچ خاک اره ای در محل کار نجاران جمع نشده و در آنجا هیچ آتشی روشن نمی‌شود. او همچنین ملزم بود که در صورت نقض شدن این قانون، محتسب را باخبر سازد، اما نایست متخلفین را تنبیه می‌کرد. به طور مشابه ریش سفید صنف تجار مسلمان، وظیفه داشت تا تشخیص دهد آیا اعضای صنف، جرم یا تخلفی مرتکب شده‌اند یا نه، اما در این مورد نیز تنبیه عملی از طریق مقامات رسمی صورت می‌گرفت.

با این وجود استثنائاتی در این قانون وجود داشت. اولاً *اولیا سلیبی* به ما می‌گوید که صنف کفاشان، مأموران ویژه خود را داشته که توسط فرمان همایونی *سلطان سلیمان* منصوب شده بودند و به این طریق این صنف از حوزه قضایی سایر مأموران مستثنی می‌شد. صنف کفاشان خودشان مجرمان را تنبیه می‌کردند و حتی حق تنبیه مرگ و دفن مجرم در همان محل کارش را نیز داشتند. آنها این امتیاز را به عنوان پاداش در ازای حمایت از *سلطان سلیمان* در مقابل گروه جان‌نثاری‌ها دریافت کردند. البته مسلماً این تنها امتیازی نبود که به این علت به کفاشان داده شد. صنف دیگری که امتیازات مشابهی داشت، صنف دباغان بود. مطابق یک حکم که به تاریخ ۱۷۷۳م، به *آهی‌بابای* صنف دباغان اهدا شده بود، این صنف حق داشت اعضای خود را به شکل فلک کردن، زندان موقت، جلوگیری از کسب و کار و سایر انواع تنبیهات، مجازات کند. احتمالاً

تصادفی نبوده است که ما اطلاعاتی راجع به وجود چنین امتیازاتی در بین کفاشان و دباغان داریم. این دو صنف از معدود اصنافی بودند که به شدت سنت‌های مختلف را رعایت می‌کردند و برای مدت طولانی از حمایت گسترده حاکمان برخوردار بودند.

اصناف دیگری که از قدرت گسترده‌ای برخوردار بودند، مقدونی‌های شهر سربیس هستند. بنابراین عجیب نیست که آنان نیز مجرمان را تنبیه می‌کردند. قسمتی از قدرت اصناف در سربیس به این علت بود که در آنجا اصناف یک رئیس مشترک داشتند و تحت نظارت او کل نظام صنفی شهر، یکپارچه می‌شد. در سربیس و همچنین در دمشق، رئیس مشترک اصناف، حق تنبیه اعضای متخلف اصناف را داشت.

آنچه گفته شد مربوط به جرایم یا تخلفات اقتصادی اعضای صنف‌های مختلف بود. دیدیم که برای اینگونه جرم‌ها مجازات‌های سنگینی تعیین می‌شد و در حالت کلی این مجازات‌ها توسط محتسب اجرا می‌شد. اما کارکردهای قضایی دیگری نیز وجود داشت که همواره توسط مأموران اصناف اعمال می‌شد. رئیس صنف یا مأمورانش بر اساس قوانین انضباطی با متخلفان صنف که از مافوقان خود اطاعت نمی‌کردند برخورد کرده و در مواقع لزوم حتی تنبیه‌های بدنی را نیز به کار می‌گرفتند. اگر عضوی بر خلاف رسوم صنف عمل می‌کرد، مأموران صنف می‌توانستند او را از کار کردن منع و از فعالیت در آن شغل محروم کنند. این احکام برای مواردی چون کم‌کاری، مستی و سایر تخلفات ضد مذهبی نیز اعمال می‌شد.

در نهایت، یکی از مسئولیت‌های رؤسا و یا انجمن‌های اصناف، حکمیت در زمان نزاع بین اعضای صنف بود. این نوع از حکمیت معمولاً به منظور جلوگیری از مداخله محتسب و یا سایر قدرت‌ها صورت می‌گرفت. از این نظر اصناف ترک شیه اصنافی مصری بودند. در آنجا نیز حکمیت بین اعضای صنف از مهم‌ترین و مداوم‌ترین کارکرد های شیخ بود.

۱- نقدینه (صندوق) مال‌اندیش و کمک متقابل

ظاهراً یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فعالیت اصناف ترکیه، ایجاد یک صندوق مال‌اندیش و فراهم کردن سایر ترتیبات برای کمک دو جانبه به اعضاء بوده است. در مصر تنها کفاشان از چنین ترتیباتی برخوردار بودند.

مطابق نظر نوری، هر صنف ترک یک صندوق برای حمایت متقابل داشت که «صندوق اصناف» نامیده می‌شد و حساب‌های آن در لونکا تحت نظارت کدخدای، ایجیت‌باشی و اختیاریه نگهداری می‌شد. لونکا جایی بود که درآمدهای صندوق در آنجا جمع‌آوری می‌شد. آن درآمدها شامل کمک‌های داوطلبانه، کمک‌های منظم اعضای صنف به صورت هفتگی و یا ماهانه بود و پرداخت‌های خاص از طرف استادکاران در مواقع ارتقای کارآموزانشان به مراتب بالاتر را نیز شامل می‌شد.

به علاوه اصناف مالک دارایی‌های مشترکی به شکل ظرف‌های مسی بودند که توسط وکی کارآموزان در زمان ارتقای فرزندانشان، به اصناف اهداء می‌شد. این ظروف برای اصناف به عنوان دارایی محسوب می‌شد و اصناف آنها را برای مراسم مختلف اجاره می‌دادند. اولیا سلیبی می‌گوید سلطان سلیمان برای نشان دادن علاقه‌اش به طلاکاران به آنها هزار بشقاب و پانصد کتری و ماهی تابه اهداء کرد. البته اجاره‌دادن این ظروف در نظام نامه ۱۸۲۶/۱۸۲۷ ممنوع شده بود. صندوق‌های اصناف و درآمد ناشی از آنها اهداف مختلفی را تأمین می‌کرد. سرمایه جمع شده، به اعضای که برای بهبود کسب و کار خود به پول نیاز داشتند، وام‌داده می‌شد. بهره این وام‌ها به صدقه (مثلاً توزیع برنج بین اعضای فقیر یا سایر افراد نیازمند) و همچنین کمک به اعضای بیمار و برگزاری مراسم عزاداری اعضای که منابع مالی کافی نداشتند، اختصاص می‌یافت. درآمد حاصل از صندوق‌ها برای اهداف مذهبی شبیه خواندن قرآن در مسجد ایوب در طول ماه رمضان مصرف می‌شد.

متأسفانه اطلاعات نوری در مورد صندوق‌ها برای کمک‌های متقابل در اصناف استانبول، شامل هیچ مثال خاص یا اطلاعات جزئی نمی‌شود. با این وجود، در منابع موجود در مورد اصناف سربیس، اطلاعات دقیقی در مورد صندوق‌های اصناف وجود دارد. در آنجا صندوق‌های اصناف به عنوان پشتوانه‌های مالی معرفی شده‌اند که کیف و یا صندوق اصناف نامیده می‌شدند. صندوق اصناف توسط رؤسای اصناف اداره می‌شد. این افراد اصطلاحاً متولی نامیده می‌شدند. دلیل این نام‌گذاری نیز احتمالاً به دلیل وجود همین کارکرد آنها بوده است. متولی به لونکا پاسخگو بود و بایستی سالیانه گزارش صندوق را به آن تسلیم می‌کرد. پس از آن حساب‌ها توسط کارکنان

لونکا بررسی می‌شد و در نهایت برای بازدید توسط رئیس صنف، به او ارائه می‌شد. صندوق به شش کیف (توبره یا کیسه) تقسیم می‌شد:

۱- کیف اطلس (ساتن) برای نگهداری اسناد و قباله‌های صنف و مکاتبات مربوطه؛ ۲- کیف سبز برای نگهداری اسنادِ دارایی‌های متعلق به وضعیت واقعی صنف؛ ۳- کیف پارچه‌ای برای نگهداری پول نقد؛ ۴- کیف قرمز برای نگهداری اسناد مربوط به بهره‌صندوق‌ها؛ ۵- کیف سفید برای نگهداری حساب‌های دریافت و ثبت سالیانه ۶- کیف سیاه برای مدارک غیر قابل فروش و اسناد متفرقه.

جزئیات مرتبط به بودجه صندوق صنف چوب‌بُران^۱ در سرریس برای سال ۹۰-۱۲۸۹ (م ۱۸۷۲) نشان می‌دهد که از کل ۲۱۹۱۰ کروور موجودی صندوق، بزرگ‌ترین سهم‌ها مربوط به درآمد اجاره (۷۶۵۰)، بهره (۷۹۰۰) و کمک‌های داوطلبانه (۲۷۰۰) می‌شود. مخارج نیز شامل پرداخت برای خرید مغازه (۲۰۵۰)، انواع صدقه‌ها، سهم برای آموزش و اهداف مذهبی (حج، قربانی، قرآن‌خوانی و...)، تعمیر پل‌ها و جاده‌ها، مدیریت موقوفات و سایر انواع فعالیت‌ها می‌شده است. اصناف ترک به روش‌های دیگری نیز برای اعضای خود کمک‌های متقابل فراهم می‌کردند. اعضای صنف و یا کلیه مالکان مغازه‌های متعلق به یک حرفه خاص، به طور متقابل در قبال بدهی یکدیگر و پرداخت مالیات‌های اعضای فقیر صنف مسئول بودند. برای صنف سازندگان و فروشندگان فتیله (سند بدون تاریخ)، اصناف تجاری خاص (مطابق سندی متعلق به پایان قرن هیجدهم) و اصناف سرریس (قرن نوزدهم)، شواهدی برای این کارکرد وجود دارد.

اینکه آیا اصل کمک متقابل، تلاشی برخاسته از جمع پرهیزگاران (فتوت) - که در آن اعضاء تقریباً به روش کمونیستی زندگی می‌کردند - بوده یا نه، می‌تواند موضوع تحقیقات آینده باشد. اما در هر حال به نظر می‌رسد که این جنبه از کارکردهای اصناف در ترکیه، بیش از سایر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دارای اهمیت بوده است. البته ما هنوز توضیح متقاعدکننده‌ای برای این تفاوت نیافته‌ایم.

۹- کارکردهای اجتماعی

اصناف ترک علاوه بر کارکردهای اجرایی، مدیریتی و اقتصادی، در واقع مجموعه‌ای از واحدهای اجتماعی تشکیل داده و به این ترتیب در بین اعضای خود، احساس وفاداری یا به عبارتی یک روح ویژه مشترک را ترویج کرده بودند. اما برای آزمودن وجود چنین احساسی هیچ ابزاری با استفاده از روش‌های مدرن تحقیق اجتماعی نداریم. لذا به علت عدم وجود منابع در نوشته‌های موجود، مجبور هستیم این فرضیه را با آزمون علائم بیرونی - از انسجامی که در اصناف آن زمان وجود داشته - بیان نماییم.

در سریس، اعضای هر صنف لباس‌های ویژه خود را داشتند که از روز ارتقای ایشان از کارآموز به کارگر ماهر آن را می‌پوشیدند. در سایر جاها هیچ تفاوتی در پوشش بیشتر اصناف (به استثنای موارد جزئی) وجود نداشت. تنها بین گروه‌های رسمی و دولتی از یک سو و عموم مردم (شامل اصناف و عوام) در سوی دیگر چنین تفاوتی دیده می‌شد.

اصناف مصری به هنگام معامله کردن، خود را برخلاف اصناف اروپایی - که این کار را از طریق علائم رنگی یا تصاویر انجام می‌دادند - تنها از طریق یک روش بسیار سخت؛ یعنی از طریق نشان دادن ابزارهایشان؛ نشانه‌گذاری می‌کردند. اما اصناف ترک از این لحاظ با هم فرق نداشتند و نقاشی‌های مینیاتور متعدد و همچنین توضیحات ادبی از اجتماعاتشان نیز بیانگر این موضوع است. در قرن نوزدهم در سریس هر صنف پرچم خاص خود را داشت، در بالای چوبه پرچم یک هلال ماه بود، و پایین آن به یک ریسمان کوچک بسته شده بود که علامت صنف را نشان می‌داد: به عنوان مثال، لحاف‌دوزان یک ریسمان ساتن به اندازه ۱۵ الی ۲۰ سانتی‌متر مربع داشتند، نعل‌بندان یک نعل اسب کوچک نقره‌ای، کفاشان یک جفت کفش کوچک بچه‌گانه، سلمانی‌ها یک پیشبند سلمانی، شیرینی‌پزان یک قرص نان شکری کوچک کاغذی و کشاورزان سبیدی از غلات.

نمادهایی از این قبیل یا حتی خود ابزارهای کار، در اجتماعات مختلفی که گهگاه توسط اصناف برگزار می‌شد، نمایش داده می‌شدند. هر زمان نیز که افراد در بزم‌های سلطان برای مراسم تولد پسرانش شرکت می‌کردند و یا هر زمان که سلطان لزوم تجمع آنها را به دلایل دیگر خواستار می‌شد، آنها نمادهای خود را نشان می‌دادند. چنین اجتماعاتی در جاهای بسیاری ذکر

شده‌اند و *اولیا* نیز به آنها اشاره می‌کند. شرکت اصناف در این اجتماعات شاید مهم‌ترین فعالیت اجتماعی آنها نبوده باشد ولی بدون شک آشکارترین فعالیت اجتماعی آنها بوده است.

فعالیت آشکار دیگری که اصناف داشتند، عبارت بود از نماز عمومی که صبح زود قبل از بازگشایی مغازه‌ها، توسط هر صنف در بازار استانبول اقامه می‌شد. در بازار بزرگ یک جای ویژه به نام «میدان دعا» برای این منظور وجود داشت. به طور مشابه تا آغاز قرن بیستم، دباغان *آنکارا* یک حجره خاص داشتند که هر صبح در آن نماز می‌خواندند.

مراسم مهم دیگر برای تقویت انسجام اصناف، گردش‌های سالیانه آنها به خارج از شهر بود. در سریس، اعضای هر صنف سالی یک بار خارج از شهر پشت قلعه‌های شهر برای یک گردش که «ضیافت جمعی» نامیده می‌شد، گرد می‌آمدند. این ضیافت برای یک روز ادامه می‌یافت و شامل سرگرمی، نماز، دعا و غذا می‌شد. یک بزم سالانه دیگر در میان اصناف سریس، در مکان مشابهی برگزار می‌شد و برای سه روز ادامه می‌یافت. کل ۲۴ صنف شهر - از جمله افراد مهم و عموم مردم از شهرهای مجاور - در این مراسم شرکت می‌کردند. در این مراسم غذا تناول می‌شد، مراسم مذهبی برگزار می‌گشت و سرگرمی‌هایی نیز ترتیب داده می‌شد. در نهایت روز سوم بزم با روزه رمضان همزمان می‌شد. این روز در سریس، روز اصناف نامیده می‌شد. در این روز در محل‌های مختلف *لونکاه‌ها* مکان‌های پذیرایی برپا می‌شد و اعضای صنف در آنجا یکدیگر را ملاقات و به یکدیگر تبریک می‌گفتند. در دوره آغازین تاریخ اصناف ترک، زیارت اماکن مذهبی یا حج نیز یک مراسم مهم برای فعالیت اجتماعی اصناف بود. یکی از کارکردهای عمده شیخ‌های اصناف ترک این بود که اعضای را که می‌خواستند به حج بروند یا از آن بر می‌گشتند، همراهی کنند. در حالی که در مصر این رسم به عنوان مهم‌ترین مراسم عمومی رایج که اصناف در آن شرکت داشتند باقی ماند، به نظر می‌رسد در قرن نوزدهم در ترکیه ارتباط بین اصناف و حج به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. با این حال وقتی یکی از اعضای اصناف سریس به زیارت مکه می‌رفت، پرچم صنف او به مسجد شهر آورده و مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شد. زائر روز بعد توسط جمعی از اصناف مرتبط و پرچم‌های ایشان بدرقه می‌شد. در بازگشت نیز مراسم مشابهی برگزار می‌شد.

در بین مراسم ویژه اصناف مختلف، معروف‌ترین آنها مربوط به صنف طلاکاران بود که هر ۲۰ یا ۴۰ سال برای یک دوره ده یا بیست شبانه‌روزی، در مرغزار کاکیشمه^۱ - دره آب‌های شیرین اروپا در بالای شاخ طلایی^۲ - برگزار می‌شد. در این مراسم طلاکاران از سرتاسر امپراتوری جمع می‌شدند، سلطان را ملاقات کرده و مراسم متنوعی را اجرا می‌کردند. در این مراسم یک نمایشگاه برقرار می‌شد که در آن طیف گسترده‌ای از کالاهای خود را به نمایش می‌گذاشتند. اعضای صنف زین‌سازان نیز هر ۲۰ سال یکبار در مکان مشابهی یکدیگر را ملاقات می‌کردند. این موضوع که اصناف صداقت و اعتدال را تشویق می‌کرده‌اند، معمولاً در بستر کارکردهای اجتماعی اصناف بحث شده است. ادعا شده است که اصناف این فرآیند را از طریق وابستگی خود با طریقت انجام می‌داده‌اند: «کارکرد اجتماعی همکاری [اصناف] معمولاً از طریق وابستگی‌های مذهبی آنها به یکی از بزرگان مذهب ارتقاء یافته است ... این شخصیت مذهبی، رعایت صداقت و اعتدال را تشویق می‌کند ...». نوری بارها ادعا می‌کند که اعضای طریقت‌های خاص، همگی از یک صنف یکسان بودند و یا اینکه ارتباطی بین اصناف و طریقت وجود داشته است، اما به هیچ سندی برای اثبات این ادعا اشاره نمی‌کند. از سویی شرح حال شیخ «لامی» به عنوان فردی که پیشه‌های متنوعی را تجربه کرد، چنین ارتباطی را اثبات نمی‌کند و حتی نشان می‌دهد که چنین ارتباطی وجود نداشته و در یک طریقت، پیشه‌های مختلفی وجود داشته و «لامی‌ها» معمولاً پیشه را صرفاً به عنوان پوششی برای فعالیت‌های صوفیانه خود بر می‌گزیده‌اند. به علاوه نوری از پیشه‌ها صحبت می‌کند نه از اصناف. در هر صورت، نوری هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که به نظر او، این اسلام و تعلیمات مذهبی بود که بین صنعتگران، پیشه‌وران و تجار، ویژگی‌های مطلوب ایجاد کرد و نه سازمان‌های ویژه اصناف.

مجدداً در این زمینه نیز استثنائاتی وجود داشته است. در سریس، جشن ارتقی به مرتبه استادکاری شامل یک موعظه بود که توسط ریش سفید صنف برای نامزد استادکار شدن خوانده می‌شد و در آن ویژگی‌های ستودنی لازم برای یک استادکار نام برده می‌شد. این ویژگی‌ها عبارت بودند از وفاداری، ایمان، درستی، احترام به استادکاران، اعضا و مشتریان صنف،

1. Kagithme
2. Golden Horn

راستگویی، در نظر گرفتن منافع سایر افراد، اطاعت از پادشاه، تکریم علما، مهربانی با دیگران، عشق به کودکان، یاری‌گری، و رعایت حال شاگردان و کارگران ماهر همانند فرزندان خود. ویژگی‌های مشابهی به طور آشکار برای شاگردی دباغان در قرن هیجدهم لازم بود. با این وجود اگرچه به نظر می‌رسد اصناف بودند که سنت‌های خوب را حفظ کردند، اما نمی‌توان به طور کلی گفت که همه اصناف چنین خصوصیت‌هایی را مورد تشویق قرار می‌داده‌اند.

نتیجه‌گیری

مطالعه کارکردهای مختلف اصناف ترک در طی حدود سه قرن، نشان می‌دهد که نظام صنفی رابطه بسیار نزدیکی با دولت داشته است. در واقع یکی از علل وجود اصناف، کارکرد آنها به عنوان یک رابطه اجرایی بین نهادهای قانون‌گذاری و جمعیت شهری و به عنوان ابزارهایی برای نظارت و کنترل جمعیت از طریق قانون‌گذاران بوده است. به علاوه، گستره‌ای که در آن اصناف می‌توانستند این وظایف را به طور مستقل اجرا کنند، بسیار محدود بود. دستورالعمل‌هایی از قبیل دستورالعمل‌های مرتبط با کنترل کیفیت کالاها یا مقیاس‌های دستمزد، توسط مسئولان و حاکمان تعیین می‌شد و وظیفه اصناف تنها اجرای آنها بود. در موارد تخلف، مجرم توسط محتسب تنبیه می‌شد نه اصناف. از سویی، اینکه اصناف کلیه عناصر مختلف جمعیت شهری را در بر می‌گرفتند، نشان می‌دهد که انگیزه وجودی و کارکردی آنها از پایین [درون خود مردم] برنخاسته، بلکه از بالا (حکومت) اعمال شده است.

درگیری اصناف با دولت معمولاً به عنوان نشانه‌ای از انحطاط آنها در نظر گرفته شده است. چنین نظری مبتنی بر مقایسه‌ای بین اصناف قرن‌های هفدهم، هیجدهم و نوزدهم با انجمن‌های آزاد، مردمی و نسبتاً خودگردان قنوت و آهمی در زمان‌های قدیم است. اما چون این انجمن‌ها، سازمان‌های تخصصی نبودند، نمی‌توان با اشاره به وضعیت آنها، انحطاط اصناف را نتیجه گرفت. آنچه اتفاق افتاد این بود که در یک برهه زمانی خاص، ظاهراً طی نیمه اول قرن شانزدهم، نوعی گذار از انجمن‌های آزاد به اصناف حرفه‌ای - احتمالاً تحت حمایت قدرت‌های رسمی - اتفاق افتاد. قسمتی از اصناف تازه تأسیس، و البته نه همه آنها، بعضی از سنت‌های انجمن‌های آزاد قدیمی را حفظ کردند و بسیاری از کارکردهای اجتماعی اصناف ظاهراً مبتنی بر همین سنت‌ها بوده است. اصناف آشکارا از نظر وابستگی به حکومت و حفظ سنت‌های اجتماعی با یکدیگر

متفاوت بودند. به عنوان مثال کفشان و دباغان برخلاف سایر اصناف از امتیازات قضایی بهره‌مند بودند و در همان زمان بسیاری از سنت‌های اجتماعی، شبیه تشویق به صداقت و اعتدال را نیز حفظ می‌کردند. تأکید بر این اختلاف‌ها، به منظور جلوگیری از کلی‌گویی مهم است. به علاوه تفاوت‌هایی بین اصناف استانبول و سایر ولایت‌ها نیز وجود داشت. اطلاعات جزئی که ما از اصناف در دمشق و سیرس داریم نشان می‌دهد که اصناف ولایتی از قدرت بیشتری برخوردار بوده‌اند. در هر مکان، یک رئیس مشترک وجود داشت که از قدرت قضایی بهره‌مند بود و آن ریش سفید به عنوان نماینده اصلی صنف در مقابل قدرت حکومت عمل می‌کرد. به نظر می‌رسد که سنت‌های اجتماعی آنها نیز قوی‌تر از بیشتر اصناف استانبول بوده است.

تفاوت‌هایی بین اصناف استانبول و سایر کشورهای خاورمیانه، به ویژه مصر نیز وجود داشته است. اصناف ترک هیچ کارکرد مالی نداشتند، ولی از سوی دیگر توزیع مواد خام در بین اعضای خود را بر عهده داشته و صندوق‌هایی برای کمک متقابل ایجاد کرده بودند. از سوی دیگر ویژگی‌های مشترک زیادی نیز وجود داشت. ارزیابی معناداری تفاوت‌ها و شباهت‌ها بین کارکردهای اصناف در این دو منطقه، تنها به شرط تحقیقات بیشتر در سایر جنبه‌های تاریخ صنفی و تاریخ اقتصادی و اجتماعی آنها در حالت کلی، امکان‌پذیر خواهد بود.

فصل دوم

اصناف در اروپا

مقدمه

این فصل مشتمل بر سه مقاله است. مقاله نخست، یک شرح توصیفی جذاب و آموزنده از ویژگی‌ها، تاریخچه و خاستگاه اصناف در اروپاست که نکات آموزنده فراوان دارد. همان‌طور که در مقدمه فصل سوم نیز اشاره کرده‌ایم، اصناف اروپایی (همانند همتایان اسلامی خود) ریشه‌های دینی داشتند و اولین اصناف در اروپا، اصناف برادری (اخوت) یا دستگیری بودند که در واقع تشکیلاتی متأثر از کلیسا بوده و به کارهای نیکوکارانه می‌پرداختند. از زمان شکل‌گیری این اصناف تا الگوبرداری از آنها در حوزه تجارت و شکل‌گیری صنف تجار در اروپا، حدود دو قرن طول کشید.

تار و پود اصناف اروپایی - و بدون شک مهم‌ترین دلیل شکوفایی، اقتدار و توفیق آنان - التزام عملی به تعالیم مسیحیت (آیین کاتولیک) بوده است. همان‌گونه که در این مقاله خواهید خواند، هر صنف اروپایی، قدیس حامی^۱ و پرچم و محراب مخصوص به خود را داشته، و به برگزاری مراسم مذهبی در جمع اعضای صنف و خانواده‌های ایشان می‌پرداخته است. با این حال خطاست اگر تقید ظاهری برخی اصناف امروزی به شعائر مذهبی را به معنای مشابهت آنان با اصناف قرون وسطایی بدانیم چرا که ایشان علاوه بر این پوسته‌های ظاهری دین، عملاً به روح دین یعنی کمک به هم‌نوع، رعایت حال ضعیف، مستمندان و فقرای صنف، و نیز دوری از دنیاپرستی پایبند بودند. ریشه لغت گیلد (guild) نیز - خواه طبق نظر بعضی، از قربانی کردن و فدا نمودن مشتق شده باشد؛ خواه منبعث از روح خانواده و همدستی‌های مورد توصیه مسیحیت باشد^۲ - در هر حال بر خاستگاه دینی اصناف اروپایی گواهی می‌دهد. نکته جالب دیگر، رواج شوالیه‌گری در اصناف قرون وسطایی است که کاملاً مشابه آیین فتوت در ممالک اسلامی بوده

۱. مقایسه کنید با انتخاب «پشت و پناه» در اصناف ایرانی (آخرین پاورقی مقاله اصناف اسلامی).

۲. به توضیحات مربوط به ریشه لغت guild در مقاله اول همین فصل (اصناف در قرون وسطی) رجوع کنید.

و دربارهٔ تقلید یکی از این دو از دیگری، اختلاف نظر وجود دارد (به مقالهٔ اصناف اسلامی رجوع کنید). این مقاله حاصل تلفیق چند منبع اینترنتی است.

مقالهٔ دوم، تلاشی دقیق و محققانه برای کشف سه اصل مهم مدیریتی در نظام اصناف اروپایی است. آن اصناف تا قبل از انحلال در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، از ظرفیت‌های لازم برای پاسخگویی به نیازهای نهادهای اجتماعی و اقتصادی زمانهٔ خود برخوردار بوده‌اند. مطالعهٔ این مقاله به ما کمک خواهد نمود که وجود این سه اصل و تحول آنها را تا رسیدن به اصول مدیریت امروزی پیگیری کنیم.

باید توجه شود که این سه اصل به عنوان سه ویژگی متمایز برای اصناف اروپایی، می‌تواند وجه تمایز اصناف و نظام صنفی قدیمی را با آنچه با این عنوان در ایران مطرح است، نشان دهد. در کشورهای توسعه‌یافته، واگذاری نقش نظارتی، تعیین معیارهای کیفیتی و کارآموزی اصناف به سازمان‌های مستقل و بی‌طرف، باعث استفاده از تجارب و فوت و فن‌های کسب و کار شد، بدون آنکه ناکارآمدی‌های نظام صنفی در این حوزه را داشته باشد.

مقالهٔ مذکور - برخلاف مقالات فراوانی که معتقد به فقدان آثار مفید نظام اصناف اروپایی و ضرورت انحلال آنان هستند - بررسی واقع‌بینانه‌ای است که شایسته است در شرایط حاضر مورد توجه خاص قرار گیرد. این مقاله کوتاه یکی از بهترین و جامع‌ترین بررسی‌های اصناف اروپایی است و مقایسهٔ اطلاعات آن با شرایط اصناف ایران، می‌تواند در تحلیل‌ها و بررسی‌های نظام اصناف ایران مفید واقع شود.

لازم است بگوییم قوانین انحلال اصناف که تقریباً تا اواخر قرن نوزدهم میلادی در تمامی کشورهای غربی و پیشرفته اجرا شد، نه تنها باعث تضعیف واحدهای صنفی کوچک و سنتی نشد، بلکه با ایجاد شرایط رقابت و آزادی عمل اقتصادی و همچنین نظارت‌های دقیق و بی‌طرفانهٔ سازمان‌های مستقل، اسباب جهش سریع و همه‌جانبهٔ صاحبان کسب و کار را مهیا کرد که نتیجهٔ آن، شکل‌گیری بنگاه‌های مستقل و بزرگ در صحنهٔ اقتصاد کشورهای پیشرفته بود. شکل‌گیری این بنگاه‌ها یکی از بارزترین وجوه توسعه اقتصادی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، نظام اصناف که تا اواخر قرن نوزدهم، ظرفیت و توان حمایت از توسعه علمی و اجتماعی جوامع بشری را داشت، جای خود را به نظامی جدید با ظرفیت‌های گسترده‌تر داد. بنابراین انحلال

اصناف، به حاکمیت نظام کهن صنفی پایان داد و ظرف بزرگتری برای مظلوف توسعه ایجاد کرد. این مقاله توسط فرانسویس دبلویو وولک « نوشته شده و در سال ۱۹۹۹ در « نشریه تاریخ مدیریت » به چاپ رسیده است.

مقاله سوم به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اصناف یعنی برخورد محتاطانه آنان با تنوع و نوآوری، و دلایل آن رفتار پرداخته است. اگرچه در این مقاله به زیبایی به برخی موارد - از قبیل نگرانی اصناف از واکنش مردم (مصرف‌کنندگان) به نوآوری و تغییر کیفیت - اشاره شده است، ولی نباید غافل بود که ریشه‌های آن منش « فارغ از نوآوری، دوستانه ثبات و تغییرگریز » را - خواه برای تولیدکنندگان، خواه برای عموم مردم آن دوران - باید در « جهان بینی » و تلقی آن مردم از مصرف کردن و فلسفه زندگی دانست؛ فلسفه‌ای که پس از ظهور رنسانس در اروپا کاملاً دگرگون شد. این مقاله نیز توسط « فرانسویس دبلویو وولک » تهیه شده و در نشریه « مدیریت کیفیت » به چاپ رسیده است.

گروه مترجمان

اصناف در قرون وسطی^۱

در قرون وسطی، اصناف بخشی مهم از زندگی شهری محسوب می شدند. اصناف در آن زمان:

- سازمان‌هایی انحصارگرا و منضبط بودند؛

- تا حد زیادی به خاطر حفظ حقوق و منافع اعضای خود تأسیس شده بودند؛

- مجزا و متمایز از حکومت شهری عمل می کردند اما چون وظایف و اهداف ایشان و

حکومت شهری با یکدیگر اشتراکاتی داشت، نمی شد به آسانی آنها را جدا از یکدیگر

دانست، به ویژه که بسیاری از اعضای موفق اصناف، در حکومت شهری نیز جایگاه

شامخی داشتند.

دو دسته از اصناف، در زندگی شهری از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند: اصناف بازرگان

و اصناف صنعتگر.

اصناف بازرگان

این اصناف احتمالاً اولین اصنافی بودند که شکل گرفتند و هسته اصلی زندگی شهری را تشکیل

می دادند.

- بازرگانان در قرن دهم میلادی یا قبل از آن، سازمان‌هایی را به منظور حفاظت جمعی از

اسب‌ها، درشکه‌ها، و کالاهای خود به هنگام سفر، تأسیس کردند.

- بسیاری از اوقات، یک صنف بازرگان با اخذ مجوز، به بنا کردن یک شهر جدید

می پرداخت.

اصناف صنعتگر

اصناف صنعتگر، به تدریج با تخصصی تر شدن صنایع ظهور کردند.

- گروهی از صنعتگران که به شغل مشابهی (مثلاً نانوايي، پینه‌دوزی، بنایی یا سنگ تراشی،

نجاری، و غیره) می پرداختند، برای بهره‌مندی از حمایت‌ها و کمک‌های جمعی، با

یکدیگر همدست می شدند.

۱- این مقاله ترجمه‌ای از مطالب موجود در این دو منبع است:

<http://www.public.iastate.edu/~gbetcher/373/guilds.htm>.

<http://www.newadvent.org/cathen/07066c.htm>.

- با افزایش اهمیت این انجمن‌های صنعتی نسبت به اصناف قدیمی‌تر بازرگانی، سران این اصناف نیز خواستار سهم‌شدن در رهبری شهر می‌شدند.
- دیری طول نکشید که هیچ‌کس در یک شهر نمی‌توانست بدون تعلق به یکی از انجمن‌های شناخته‌شده صنفی، به صنعتگری پردازد.
- هدف اصناف، حفظ موقعیت انحصاری یک صنعت خاص؛ به ویژه نسبت به افراد خارج از صنف؛ بود. مثلاً یراق‌سازان در کنار یکدیگر جمع شده و حساب می‌کردند که توقع ایشان از شرایط آن کسب و کار چیست. سپس فقط به تعدادی از استادکاران یراق‌ساز اجازه راه‌اندازی مغازه می‌دادند که مطابق با ظرفیت بازار برای آن کسب و کار بود.

حمایت از مصرف‌کنندگان و کارگران

- اصناف در کنار حمایت از اعضای خود، از مصرف‌کنندگان نیز حمایت می‌کردند:
- بسیاری از مقررات صنفی، از عرضه کارهای فاقد کیفیت جلوگیری می‌کرد. هر کالا باید از طرف هیئت نماینده صنف مربوط، بررسی شده و مهر تأیید بر آن حک می‌شد.
- به دلیل فقدان نور مصنوعی (چراغ‌های الکتریکی)، کار در شب ممنوع بود.
- در فلورانس تعداد رنگرزه‌ها از سوی صنف تعیین می‌شد. در یک مورد، حتی نگاه کردن مردم به خوک‌های پروار شده توسط سلمانی‌ها (که به جراحی نیز می‌پرداختند) ممنوع شد، چرا که شاید آن خوک‌ها با خوردن خون ثروتمندان پروار شده بودند.^۱
- آبخاری فلزات در حکم ثقل محسوب شده و ممنوع بود.
- برای برقراری رقابت بین اعضای صنف، تبلیغات ممنوع شده بود.
- کلیه قیمت‌ها تحت نظارت قرار داشت.
- به صنعتگران توصیه می‌شد کار خود را در جایی انجام دهند که در معرض دید باشد.

۱. در اروپای قدیم، سلمانی‌ها کار جراحی را نیز در کنار سلمانی انجام می‌دادند. احتمال دارد مردم آن دوران که هنوز از دوران پیشی‌های یک مؤمن واقعی بی‌بهره نشده بودند، می‌دانستند شاید حتی نگاه کردن به حیوانی که با خوردن خون انسان پروار شده است، آثاری نامطلوب بر روح و روان ناظر باقی بگذارد. این دوران پیشی را با اقدام انسان متجدد امروزی در خوردن گوشت پخته شده و سپس آرد شده گوسفندان بیمار به گاوها مقایسه کنید که در دهه ۱۹۹۰ باعث بروز بحران جنون گاوی شد - گ.ت.

- قیمت‌شکنی به شدت ممنوع بود.
- هر صنف به منظور حفظ موقعیت انحصاری خود، فروش کارهای صنعتگران بیگانه را در شهر ممنوع می‌کرد.
- از بهترین روش‌های تولید صنعتی حمایت می‌شد. در فلورانس، کارگری که به اسرار اصلی صنف واقف بود و به هر دلیل به یک سرزمین بیگانه فرار می‌کرد، باید یافته شده و به قتل می‌رسید مبادا که آن اسرار را برملا سازد.
- از طریق محدود کردن تعداد استادکاران، انحصار در هر صنف حفظ می‌شد.
- به هیچ‌یک از اعضاء اجازه داده نمی‌شد تا با فروش مقدار زیادی از یک کالا، انحصار بازار را در دست گرفته و قادر به تعیین قیمت‌ها شود.

خدمات ارائه‌شده از سوی اصناف

- البته اصناف، خدمات دیگری را نیز برای اعضای خود فراهم می‌کردند. آنها:
 - برای مراسم ترحیم اعضای بی‌بضاعت، و نیز برای کمک به بازماندگان ایشان، کمک‌هایی تخصیص می‌دادند.
 - برای دختران فقیر جهیزیه تهیه می‌کردند.
 - برای اعضای خود کمک‌هایی شبیه به بیمه درمان تدارک دیده و تمهیداتی برای مراقبت از بیماران اتخاذ می‌کردند.
 - نمازخانه یا کلیسا می‌ساختند.
 - به کلیساهای محلی یا کلیساهای جامع، در یا پنجره هدیه می‌کردند.
 - بر وضعیت اخلاقی اعضای که در قماربازی یا رباخواری افراط می‌کردند، نظارت داشتند.
 - برای ایشان مهم بود که سهمی در آموزش غیرمذهبی داشته باشند. در آن زمان، فقط مدارس وابسته به صومعه‌ها و کلیساهای جامع وجود داشتند.

اصناف و روابط تعاملی با جوامع محلی

اعضای هر صنف را *اهل انجمن اخوت*^۱ یعنی برادرانی می خواندند که به یکدیگر کمک می کنند. به لحاظ سیاسی، یک صنف نه یک قلمروی سیاسی بود و نه ارتباط خود با جامعه بیرون از صنف و تشکیلات شهری را قطع کرده بود. ممکن بود صنف به عنوان یک واحد جمعی، فرمانبردار اسقف، گُرد یا (مثلاً در پاریس) شاه باشد. میزان فرمانبرداری یا سرسپردگی، به میزان استقلال شهر محل استقرار صنف بستگی داشت. بین صنف و مقامات شهر، رابطه ای صمیمانه برقرار بود:

- شورای شهر می توانست در موارد بروز اختلاف بین اصناف، دست به مداخله بزند.

- شورا می توانست تعداد ساعات کار، قیمت های ثابت و دستگاه اوزان و مقادیر را تعیین کند.

- مقامات صنفی به کرات برای خدمت در حکومت شهری انتخاب می شدند، زیرا اصناف معمولاً به صورت یک واحد یکپارچه رأی می دادند، برای سپاه شهر سرباز مهیا می کردند و به صورت گروهی مالیات می پرداختند.

هر صنف موظف به انجام دادن خدمات عمومی بود. آنها:

- به نوبت در خیابان ها نگهبانی می دادند و

- ساختمان های عمومی و باروهای برای دفاع از شهر می ساختند.

از طریق عضویت در یک صنف می شد وجهه اجتماعی بهتری کسب کرد. اهالی صنفی کانتربری تیلز^۲ زنانی داشتند که از خطاب شدن خود از سوی زیردستان با عنوان «مادام»^۳ لذت می بردند.

در قرن ۱۳ میلادی، هر شخص برای آنکه عضو یک صنف شود، باید سه مرحله را پشت سر

می گذاشت:

- ابتدا کارآموز^۴؛

-
1. confraternities
 2. The Canterbury Tales
 3. Ma Dame
 4. apprentice

- سپس کارگر ماهر^۱؛

- و در بالاترین جایگاه، استاد کار^۲.

در اتحادیه‌های کارگری و دانشگاه‌های امروزی نیز شبیه به چنین ساختاری وجود دارد.

کارآموز: معمولاً یک پسر نوجوان بود که با استاد کار و خانواده او زندگی می‌کرد و والدین او مبلغی را به استاد کار می‌پرداختند تا وی را به خدمت بگیرد. او به احتمال زیاد در اتاق زیر شیروانی یک خانه سه طبقه ساکن می‌شد:

- مغازه‌ای که او در آن کارآموزی می‌کرد، در طبقه همکف واقع بود.

- طبقه دوم به محل سکونت استاد کار اختصاص داشت.

- طبقه سوم به کارآموز داده می‌شد تا البته در آنجا نیز به تمرین و کارآموزی بپردازد.

کارگر ماهر یا روزمزد: کارگری بود که مستحق دریافت دستمزد تشخیص داده می‌شد.

گام بعدی برای کارگر ماهر، ساختن یک شاهکار بود که بتواند استاد کاران عضو صنف را راضی کرده و آن کارگر را موفق به اخذ لقب استاد کار صنعتگر، و در نتیجه، عضویت در صنف نماید. اما انجام دادن این کار آسان نبود زیرا:

- کارگر ماهر باید برای ساختن شاهکار خود، از اوقات فراغتش استفاده می‌کرد و

یکشنبه‌ها تنها روزی بود که وی مجبور نبود از طلوع تا غروب آفتاب کار کند.

- او باید از ابزارها و مواد اولیه متعلق به خودش استفاده می‌کرد که شاید وی به عنوان یک

کارگر روزمزد، از عهده تأمین سرمایه لازم برای آن بر نمی‌آمد.

- حتی اگر او شاهکار خود را آماده می‌کرد، اوضاع بازار در رأی قبولی وی تأثیر

می‌گذاشت: وقتی که اوضاع اقتصادی خوب نبود، شاید زیاد شدن تعداد استاد کاران هم

به مصلحت صنف نبود. استاد کاران اجازه نمی‌دادند با ورود کسی به جرگه ایشان، رونق

بازار از میان برود.

استاد کار: وقتی که شاهکار آماده می‌شد و صنف ذی‌ربط، به کارگر ماهر رأی تأیید می‌داد،

وی عضو صنف می‌شد.

1. journeyman

2. master

اصناف در اصل انجمن‌هایی داوطلبانه بودند که برای مقاصد مذهبی، اجتماعی، و تجاری تشکیل می‌شدند. این انجمن‌ها که در قرون وسطی، بیش از همه‌جا در میان ملت‌های ژرمن^۱ - به ویژه انگلیسی‌ها - گسترش پیدا کردند، بر چهار نوع بودند:

۱- اصناف مذهبی؛

۲- اصناف صلح؛

۳- اصناف بازرگان؛ و

۴- اصناف صنعتگر.

لغت *guild* که در مواردی، به درستی به صورت *gild* نوشته شده است، از لغت آنگلو ساسونی *gildan* به معنای «پرداخت کردن» مشتق شده و پس از آن اسم *gegilda* یعنی «ثبت نام به عنوان عضوی از یک صنف» ساخته شد. ریشه لغت *guild* به معنای «بت» و نیز «قربانی» بوده که برخی از نویسندگان را واداشته تا اصل اصناف را به مجالس و جشن‌های قربانی کردن از سوی قبایل کافر ژرمن نسبت دهند. برنتانو^۲ - نخستین کسی که موضوع را تمام و کمال بررسی کرد - اهمیت روابط خانوادگی در میان ملل ژرمن را تذکر داده، لغت *guild* را اولین بار برخاسته از دل خانواده دانسته و روح همدستی را که ذاتی مسیحیت محسوب می‌شد و کلیسا به شدت به آن اهمیت می‌داد، در سرعت استقرار و گسترش اصناف، بسیار مؤثر می‌داند. این نظریه در میان دانشمندان امروز بیشتر از آن عقیده‌ای مقبول شده است که قصد دارد ریشه اصناف را در هیئت‌های رومی پیدا کند. ارتباط یا رابطه اصناف با اصناف مقارن با سلسله کارلووینجین^۳ یا اصناف اخوت را به دلیل فقدان اطلاعات دقیق درباره نهاد‌های مذکور - که طبق قوانین شارلمانی^۴ طرد شده بودند - نمی‌توان تأیید کرد.

1. Teutonic

2. Brentano

۳. سلسله کارلووینجین یا کارولینجین (*Carlovingian or Carolingian*) توسط پدر شارلمانی (*Charlemagne*) پایه‌گذاری شد و از ۷۵۱ تا ۹۸۷ میلادی دوام داشت - گ.ت. (منبع: *the FreeOnlineDictionary*)

4. Charlemagne

در انگلستان

اولین رد پای اصناف در انگلستان را می‌توان در قوانین *ینا*^۱ در قرن هفتم پیدا کرد. این اصناف برای اهداف مذهبی و اجتماعی شکل گرفته و ماهیتی داوطلبانه داشتند. تصویب قوانین جدیدتر تا زمان *آثلستان*^۲ (۹۴۰-۹۲۵) نشان داد که این اصناف به زودی به اصناف صلح یا اصناف دوستی - یعنی به انجمن‌هایی با مسئولیت جمعی بابت رفتار مناسب اعضای خود و قبول دین متقابل بین ایشان - تبدیل شدند. بسیار اتفاق می‌افتاد که (مانند لندن در زمان‌های دور)، قانون صنفی به قانون شهر تبدیل می‌شد. اهداف اصلی این اصناف، صیانت از آرامش، حق، و آزادی بود. رعایت باورهای دینی نیز یکی از بخش‌های مهم زندگی صنفی بود و اعضای اصناف، یکدیگر را به هنگام نیازهای روحی و جسمی یاری می‌کردند. قدیمی‌ترین سند موجود درباره یک صنف، به سلطنت *کانوت*^۳ مربوط می‌شود و از آن می‌توان دریافت که یک صنف خاص، یک تالار صنفی را در اختیار اعضای صنف *آبوتزبری*^۴ در *دورست*^۵ قرار داده است، و اینکه اعضای صنف به کارهای خیر، مراقبت از بیماران، دفن اموات، و برگزاری آیین‌های رباتی برای ارواح اعضای متوفی می‌پرداختند. جنبه اجتماعی صنف، در ضیافت سالانه آن آشکار می‌شد. در «احکام لندن»^۶ به توصیفات مشابهی از اعمال مذهبی و اجتماعی برمی‌خوریم که اندکی مزایا به شکل ترتیبات بازرگانی، و مثلاً تأسیس نوعی صندوق بیمه در برابر خسارات، و تدارک همکاری در به دام انداختن سارقان به آن اضافه شده است. البته چنین تدارکاتی جزو خصایص اصناف تجاری نیز محسوب می‌شد که در نیمه دوم قرن یازدهم ظهور کردند.

اصناف تجاری

این اصناف که نسبت به اسلاف مذهبی و صلح طلب خود دیرتر ظهور کردند، در ابتدا به منظور کسب جایگاه تجاری و حفظ آن شکل گرفتند. این اصناف با دستیابی به این مزیت، با تعصب

1. Ina laws

2. Athelstan

۳. کانوت یا کانوت کبیر (*Canute or Canute the Great*) در دانمارک زاده شد (۱۰۳۵-۹۹۵ م) و از ۱۰۱۶ تا ۱۰۳۵ میلادی بر انگلستان، دانمارک و نروژ حکومت کرد - گ.ت. (منبع: ویکیپدیا).

4. Abbotsbury

5. Dorset

6. Dooms of London

از موقعیت انحصاری خود دفاع می کردند. در همه جا فقط خرید و فروش کالاهای خوراکی آزاد بود^۱ و کلیه شاخه های دیگر تجاری، تحت نظارت صنف تجار یا به قول معروف، هانسا^۲ بود. اولین توصیف تحسین آمیز درباره صنف تجار^۳، به دوران برتری سنت آنسلم^۴ (۱۱۰۹-۱۰۹۳) مربوط می شود. احکام پادشاهان از زمان هنری اول به بعد، حاکی از وجود اصناف تجاری در شهرهای بزرگ است. این احکام - مثلاً مجوزهایی که به شهرهایی مانند بریستول، کارلیزل، دورهام، لینکلن، آکسفورد، سالزبری، و ساوتهمپتون^۵ داده شد - برای تجار از اهمیت خاصی برخوردار بودند زیرا از طریق ضمانت اجرای قانونی، حق تنفیذ مقررات صنفی را برای تجار فراهم می کردند. به همین دلیل، گلانوویل^۶ - یکی از وکلای قرن دوازدهم - صنف تجاری را همچون یک جمعیت اشتراکی^۷ توصیف می کند که در واقع، مجموعه ای متشکل از شهروندانی است که حقوق خودگردانی شهری دارند.^۸ از میان بیش از ۱۶۰ شهر که در مجلس دوران ادوارد اول نماینده داشتند، برخورداری ۹۲ تای آنها از صنف تجاری به اثبات رسیده است. به این ترتیب شاید بتوان گفت که اصناف را می شد در همه شهرها - به هر اندازه که بودند - پیدا کرد و این قاعده حتی برای آن شهرهایی هم که خیلی بزرگتر از یک روستا نبودند، صدق می کرد.

تشکیلات اصناف تاجر را از اساسنامه ها یا طومارهای صنفی که به جای مانده اند می توان بررسی کرد. این اسناد فقط چهار تا هستند اما خوشبختانه به چهار شهر از چهار نقطه مختلف انگلستان اشاره دارند. اینها مشتمل بر مقررات برویک و ساوتهمپتون^۹، و طومارهای صنفی لایچستر و توتنس^{۱۰} می شوند.^{۱۱} از این اسناد می فهمیم که هر صنف تحت ریاست یک یا دو

۱. معاف کردن کالاهای خوراکی از حوزه انحصارگری و سختگیری های صنفی، جالب توجه است - گ.ت.

2. hanse

3. enighen on Cantwareberig of ceapmannegilde

4. St. Anselm

5. Bristol, Carlisle, Durham, Lincoln, Oxford, Salisbury and Southampton

6. Glanvill

7. commune

8. Ashley, op. cit., inf., 72.

9. Berwick and Southampton

10. Leicester and Totnes

11. Ashley, p. 67.

عضو ارشد بود که دو یا چهار نفر سرپرست^۱ نیز ایشان را کمک می‌کردند. این مقامات، ریاست جلسات جامعه صنفی را به عهده داشته و اعتبارات و املاک صنف را اداره می‌کردند. شورایی ۲۰ یا ۲۴ نفره آنان را در این کارها کمک می‌کرد. اهالی صنفی، اکثراً روستازادگانی بودند که در شهر ساکن شده و در محدوده آن، زمینی در اختیار داشتند. ایشان تاجر بوده یا صرفاً مالک زمین‌های کشاورزی بودند. با این حال با گذشت زمان، حق عضویت موروثی و حتی قابل خرید و فروش شد. به این ترتیب مسن‌ترین پسران هر عضو صنف، به صورت رایگان عضو می‌شدند، در حالی که پسران کوچکتر باید مبلغی کمتر از افراد خارج از صنف برای حق عضویت می‌پرداختند. اعضای صنف می‌توانستند حقوق خود را به فروش برسانند و وراثت‌اناث نیز می‌توانستند عضویت خود را از طریق شوهران یا پسران خود کسب کنند.

اصناف تجاری واجد اختیارات چشمگیری - از قبیل تسلط و در انحصار داشتن کلیه مبادلات شهر - بودند و حق جریمه کردن همه تاجران نیز که عضو صنف نبوده و در تجارت، خطایی مرتکب می‌شدند، به علاوه حق تنبیه کلیه تخلفات از قاعده صداقت یا تخطی از مقررات صنف، برای ایشان محفوظ بود. آنان از آزادی تجارت با سایر شهرها و حفاظت از اعضای صنف در هر کجا که به تجارت مشغول می‌شدند، برخوردار بودند. ایشان بر کیفیت کالاها نظارت داشته و از معاملات تجار بیگانه در آن شهر که به ضرر صنف بود، ممانعت به عمل می‌آوردند. هر صنف علاوه بر این امتیازات تجاری، به زندگی اعضای خود نیز رسوخ می‌کرد. اعضای صنف در تمام جشن‌های مذهبی شهر به صورت جمعی شرکت می‌کردند، جشن‌هایی ترتیب می‌دادند، به بیماران یا برادران دینی خود کمک کرده، مراقبت از کودکان یتیم را به عهده گرفته، و برای اموات، مراسم عشای ربانی یا مرثیه برگزار می‌کردند. با گذر زمان، اصناف تجاری انحصاری تر شدند و هنگامی که کارگاه‌های صنعتی در قرن دوازدهم باعث افزایش تعداد صنعتگران گردیدند، منطقی به نظر رسید که صنعتگران نیز برای خود صنف تشکیل داده و از آن طریق امور خود را ساماندهی کنند.

1. wardens or echevins

اصناف صنعتگر

صنعتگران که تعداد ایشان رو به ازدیاد بود، با مشاهده شباهت پیدا کردن اصناف تجاری به حاکمیت شهری، در تقلا برآمدند که انحصار تجاری ایشان را در هم شکسته، حق نظارت بر امور شهر را از دست آنان خارج کنند. بافندگان و گازران (نمدمالان)، اولین دسته‌هایی بودند که موافقت دربار را برای تشکیل اصناف خود به دست آوردند و در سال ۱۳۱۰ میلادی؛ در لندن، لینگلن، و آکسفورد، برای خود تشکیلات صنفی برقرار کرده بودند. آنها در دو قرن بعد از آن، ذره ذره قدرت اصناف تجاری را در هم شکستند. اصناف تجاری با مقررات ادوارد سوم، یعنی همان مقرراتی که در سال ۱۳۳۵ به تجار خارجی اجازه داد آزادانه در سراسر انگلستان تجارت کنند، ضربه‌ای کوبنده خورده بودند. در نظام اصناف صنعتگر، اداره امور در دست سرپرستان صنف، پیشکاران و استادکاران بود و برای قبول شدن در صنف، یک دوره طولانی کارآموزی لازم بود. اصناف صنعتگر نیز همانند هم‌تایان تجاری خود، به منافع روحی و جسمی اعضای خود توجه داشته، به سالمندان و بیماران، و به بیوه‌ها مستمری داده، هزینه کفن و دفن برخی از اعضاء را تأمین می‌کردند. هر استادکار صنعتگر، یک تولیدکننده مستقل بود که نیاز به سرمایه اندک داشت و کارآموزان و کارگران ماهری را به خدمت می‌گرفت که امیدوار بودند روزی خود به استادکار تبدیل شوند. به این ترتیب هیچ طبقه کارگری به معنای امروزی کلمه وجود نداشت و از دعوای کار و سرمایه نیز خبری نبود. در پایان سلطنت ادوارد سوم، در لندن ۴۸ شرکت وجود داشت که به زودی تعداد آنها به ۶۰ رسید. در قرون وسطی، علاوه بر اصناف تجاری و صنعتی، اصناف مذهبی و اجتماعی نیز به حیات خود ادامه داده، ماهیت آنها عمدتاً به صورت انجمن‌های اخوت بود. این انجمن‌ها در زمان نهضت اصلاحات دینی^۱، همگی به جرم آنکه خرافی هستند، مورد سرکوب قرار گرفتند. انجمن‌های تجاری به شکل شرکت‌ها یا آبرشرکت‌ها - مانند ۱۲ شرکت بزرگ لندن که هنوز هم برقرارند و در زمینه‌های خیریه و اجتماعی به فعالیت مشغول هستند - باقی مانده، ولی ارتباط نزدیک خود با صنعتگران را که روزگاری دلیل نام‌گذاری ایشان بوده، از دست داده‌اند. صنف تجاری پرستون^۲ نیز در شرایطی

1. Reformation
2. Preston

مشابه به حیات خود ادامه می‌دهد؛ اما امروزه چنین تشکیلاتی از اهمیت واقعی برخوردار نیستند. نهضت اصلاحات دینی، بنیان آنها را متزلزل کرد و تغییر شرایط صنعتی و اجتماعی، در نهایت تمام قدرت و اعتباری را که در روزگار قرون وسطی داشتند، از ایشان گرفت.

در فلاندر و فرانسه

لغت *gilde* یا *ghilde* یکی از اصطلاحات متعددی است که قبلاً در فرانسه برای لغتی که امروزه شرکت ائتلافی (انجمنی از افراد یک جامعه محلی یا یک حرفه) می‌نامیم، به کار می‌رفت. لغات *jure, confrerie, nation, maitrises et jurandes, gilde, métier* سایر عناوین مشابه، همگی در اصل به مفهوم همدستی اشاره داشته، در عین حال بعضی از مشخصه‌های ویژه همدستی را در نظر دارند. با این حال، لغت *gilde* اولین آنهاست و ما در اروپا (به استثنای بریتانیا) قبل از سایر لغات به آن بر می‌خوریم. در یکی از اسناد سال ۷۷۹ چنین می‌خوانیم: «هیچ کس نباید جرئت کند کفر بگوید که مردم خواهان تشکیل اصناف هستند. شرایط مورد توافق، هرچه که باشد، نباید به هیچ کس اجازه داد لاطائلات کفرآمیزی درباره پرداخت کمک در موارد آتش‌سوزی یا غرق شدن کشتی‌ها بر زبان بیاورد.» چنین ممنوعیت‌هایی در کل دوران سلطنت کارلووینجین‌ها به چشم می‌خورد اما با این حال اصناف - حداقل در بخش شمالی امپراتوری - به حیات خود ادامه دادند. سوابق شوراهای ایالتی در آن مناطق نیز نشان می‌دهد که مقامات کلیسا نیز نگرانی‌های قابل توجهی در قبال وجود اصناف از خود نشان داده، کلیسا مدت زمانی طولانی در صدد نابودی این سازمان‌ها به دلیل برخی از ویژگی‌های بارزی بود که ادعا می‌شد در تعارض با اخلاق (مسیحی) هستند.

صنف در فرانسه، در ابتدا نوعی پیوند اخوت برای حمایت، حفاظت، و تفریحات جمعی بود. اعضای صنف هر کدام مبالغی به یک صندوق مشترک کمک نموده و عهد می‌کردند که از یکدیگر حمایت کنند. ایشان از کودکان اعضای متوفی نگهداری کرده و برای شادی روح رفتگان، مراسم عشای ربّانی برگزار می‌کردند. آنان با جشن‌های باشکوهی که فقرا نیز از آنها نصیبی می‌بردند، روز قدیس حامی^۱ (پُشت و پناه صنف) را گرامی می‌داشتند. البته تمام این ویژگی‌های اصناف به یکباره شکل نگرفت. آنها نیز همانند کلیه نهادهای بشری، شروعی عادی

1. patron saint's day

داشته و به تدریج به اقتضای شرایطِ زمانه، بسط پیدا کردند. ضمناً باید بدانیم که آنها در همه جا به یک شکل عمل نمی کردند. برخی صرفاً اجتماعی یا مذهبی بودند، در حالی که در اصناف تجاری یا صنعتگر، وجوه اقتصادی در اولویت قرار داشت. لازم است درباره ریشه های شکل گیری اصناف در دو قرنی که مدّ نظر ما هستند، توضیحی بدهیم. در این باره اختلاف نظرهایی وجود دارد. بعضی از صاحب نظران عقیده دارند که اصناف محصول روح مسیحیت بودند و به معنای ژرمنی کلمه، بر اساس همدستی و جشن ها و ضیافت هایی قرار داشتند که در میان اقوام ژرمن و اسکاندیناویایی، بسیار متداول بود. عده ای دیگر ادعا دارند که آنها چیزی جز هیئت های رومی - که در غرب اروپا و در زمان اوج امپراتوری روم شکل گرفت - نبودند و پس از تهاجمات فراوان، بر مبنای مسیحیت شکل گرفتند. عقیده به اینکه هیئت های صنعتگران رومی در جنوب و مرکز گاول^۱ (یکی از ایالت های روم قدیم) شکل گرفتند، بی تردید ناشی از کشف کتیبه های بی شمار در نیس، نیمس، ناربون، لیون^۲ و سایر شهرها بوده است. نمی توان گفت که حملات بربرها سنت های رومی را در کشورهای تحت نفوذ روم تماماً در هم ریخته است. شاید بتوان با اطمینان گفت که ریشه اصناف در جنوب و مرکز فرانسه تا حد زیادی رومی بوده است، اما چنین ادعایی در مورد شمال فرانسه صدق نمی کند. هیچ گونه شواهدی درباره تأثیر گذاری هیئت های رومی در این مناطق وجود ندارد. در هر حال، استیلای روم در آن مناطق خیلی دیرتر از جنوب صورت گرفت و به هیچ وجه کامل و ریشه دار نشد. قبل از هجوم ژرمن ها، نهادها و آداب و رسوم رومی، وقت کافی برای ریشه دواندن نداشتند و در نتیجه به راحتی تحت تأثیر فاتحان بعدی که تعداد ایشان رو به ازدیاد بود و تأثیری نافذ بر منطقه پیدا کردند، از میدان به در رفتند.

اما صنف در آن سرزمین - خواه به عنوان میراث تمدن رومی، خواه به عنوان یک نهاد آباء و اجدادی از تبار تازه شکل گرفته ژرمن - اگر کلیسا آن را تحت قیمومیت خود در نمی آورد و روح زنده کننده دستگیری (احسان) مسیحی را در کالبد آن نمی دمید، هیچ گاه چنان رشد سریع و شگفت انگیزی پیدا نمی کرد. علاوه بر این، شکی نیست که تعداد زیادی از اصناف، وجود

1. Gaul

2. Nice, Nimes, Narbonne, Lyons

خود را صرفاً مدیون شرایطی بودند که به شوالیه‌گری منجر شد و باعث شد هزاران نفر به جوامع رهبانی بپیوندند. با نزدیک شدن به پایان قرن دهم - و پس از استقرار آرامش پس از حمله نورمان‌ها - قاره اروپا به استثنای انگلستان، با رونق تجارت روبرو شد. به زودی در هر یک از شهرهای بزرگ مانند رومن^۱، پاریس، بروگن^۲، آراس^۳، و سینت اومر^۳، ائتلافی ظهور کرد که به صنف تجار معروف شد و - حداقل در برخی موارد - حق تجارت در همه زمینه‌ها به جز مواد غذایی را داشت. اگر چه شکل‌گیری جوامع اشتراکی (شهرهای برخوردار از حکم سلطنتی) در فرانسه و ریشه‌داشتن آنها در صنف تجاری، مسئله‌ای مورد مناقشه است، با این حال ظاهراً بدون شک تاجران آنقدر اعتبار داشته‌اند که از طرف شاهزادگان حکم دریافت کرده، حق اداره امور خود را که در اصل تحت حاکمیت حکومت شهرها بود، به دست می‌آوردند. به عبارتی عملاً حکومت (شهرها) به دست تاجران می‌افتاد. در ابتدای شکل‌گیری صنف تجار، هر یک از ساکنان شهر می‌توانست با پرداخت مبلغی مشخص به عضویت ائتلاف درآید. اما با گذشت زمان و ثروتمندتر شدن تجار، ایشان برای قطع کردن دست مردم فقیر از عضویت در انجمن‌های تجاری تلاش کردند. با این حال فقرا نیز فاقد تشکیلات نبوده، ائتلاف‌های خاص خود (اصناف صنعتگر) را داشتند که اکثراً در قرون دوازدهم و سیزدهم تأسیس شد. هر یک از این اصناف صنعتگر؛ مانند اصناف تجاری؛ مشهور و مقررات خاص خود، قدیس حامی خود، پرچم و محراب خود، تالار مخصوص به خود، روز جشن و مکان مخصوص به خود در جشن‌ها و مراسم مذهبی و عمومی را داشتند. در اصناف صنعتگر، سه دسته از اشخاص حضور داشتند: کارآموزان، کارگران ماهر، و استادکاران یا کارفرمایان.

کارآموز باید بین سه تا ده سال در شرایط وابستگی کامل به استادکار خود به سر می‌برد تا بتواند به مهارتی در حد شایستگی یک کارگر ماهر دست پیدا کند. هر استادکار قبل از آنکه یک کارآموز را به شاگردی قبول کند، باید موافقت مسئولان صنف را درباره صلاحیت اخلاقی خود جلب می‌کرد. او باید با آن پسرپیچه همانند فرزند خود رفتار می‌کرد و نه تنها بابت مهارت فنی آن کارآموز، بلکه در قبال ویژگی‌های اخلاقی یا به عبارتی در قبال تربیت او نیز مسئول بود.

1. Rouen
2. Arras
3. Saint Omer

صنعتگر جوان پس از تکمیل دوره کارآموزی؛ حداقل طبق قواعد قرن چهاردهم به بعد؛ به یک کارگر ماهر تبدیل می‌شد. او برای استادکار شدن، باید کاری برای عرضه کردن داشت و در حضور استادکاران پیشکسوت امتحان پس می‌داد. در رأس این ائتلاف، یک هیئت مدیره با دو یا چند پیشکسوت قرار داشت که چند دستیار، یک خزانه‌دار، و شش نفر یا بیشتر از اعضای هیئت منصفه به ایشان کمک می‌کردند. این مقامات از میان استادکاران انتخاب شده و اداره منافع صنفی، نگهداری از یتیمان، دفاع از مزایای صنف و حمایت از اعضاء به ایشان سپرده می‌شد. وظیفه هیئت منصفه، ضمانت اجرای مقررات صنف در حوزه‌هایی مانند روابط بین کارفرما و کارگر، استخدام کارآموزان و کارگران ماهر، دستمزدها، ساعات کار، تعطیلات و غیره بود. آنان می‌توانستند هر عضوی را که رفتار او برخلاف میل ایشان بود، تنبیه یا حتی اخراج کنند.

از این تشکیلات قدرتمند که کاملاً تحت تأثیر روح مسیحیت قرار داشت، فواید فراوانی عاید صنعتگر می‌شد. کار او که به خوبی تحت نظارت و از تعطیلات کافی برخوردار بود، به گونه‌ای نبود که وی را از پابیندازد. روش زندگی و کار مناسب هم باعث می‌شد که او نیازمند نباشد. از طرفی از حقوق و منافع او در برابر مزاحمت‌های حکومت محلی یا مرکزی نیز حفاظت می‌شد. آنچه بیشتر جای بحث دارد، خصیصه برادرانه بودن روابط بین کارفرما و کارگر بود که مدیون چند قرن صلح و آرامش اجتماعی در شهرهای قرون وسطایی به حساب می‌آمد. همین ویژگی به تنهایی کافی بود که همه معایب این روش سازماندهی نیروی کار را جبران کند. با این حال، اصناف فلاندری - علی‌رغم شباهتی که به اصناف فرانسوی داشتند - به یک لحاظ با آنها فرق می‌کردند: اعتبار سیاسی. آنها هیچ‌گاه نتوانستند آنقدر اعتبار کسب کنند که خود را از وابستگی رنج آور به پادشاهان خلاص نمایند. با این حال آنها در برخی موارد به طبقه کارگر قدرتی می‌دادند که آن طبقه در فرانسه نمی‌توانست چنین قدرتی داشته باشد. در این شرایط، مهم‌تر از هر چیز، ثروت شهرها، تعداد صنعتگران، و سازماندهی ایشان در قالب برادری نظامی بود که از طریق آن یک سپاه منظم و قادر به دفاع در برابر ارتش‌های فئودال تشکیل می‌شد، موضوعی که بارها و بارها در تاریخ فلاندر و لیژی^۱ رخ داد.

1. Liege

اگرچه این مقاله فقط به اصناف قرون وسطی می‌پردازد، اما می‌توان اندکی نیز درباره ائتلاف‌های هنرمندان سخن گفت که در فرانسه تعداد آنها اندک بود و تا قبل از قرن شانزدهم، جایگاه قابل ملاحظه‌ای به دست نیاوردند. دلیل این رشد کند را می‌توان تا حدی در آن دانست که در قرون وسطی، هنرهای زیبا تحت تسلط یا نظارت کلیسا باقی ماندند. حتی در قرن سیزدهم نیز تعداد متخصصانی که در این حرفه‌ها به کار مشغول بودند، ناچیز بود. این واقعیت در کتابی درباره مقررات اصناف صنعتگر پاریس،^۱ به خوبی نشان داده شده است. دو دسته دیگر از اصناف که ذکر آنها خالی از فایده نیست، باسوچس^۲، و نیز آن گروه از ائتلاف‌های موقت یا دائمی بودند که برای نمایش‌های مذهبی یا سایر نمایش‌ها تشکیل می‌شدند. معروف‌ترین از میان دسته دوم،^۳ در سال ۱۴۰۲ تشکیل شد و جذابیت نمایش‌های آن، در تلفیق تراژدی‌های فرانسوی قرن هفدهم با ادبیات نمایشی قرون وسطی بود.

پس از پایان قرن پانزدهم، اصناف در زمان حکومت مستبدانه شاهان فرانسوی نتوانستند به ابزارهای حمایت از بیشتر اعضای خود - یعنی کارگران ماهر - دست پیدا کنند. این کارگران نیز انجمن‌های مخصوص به خود تشکیل دادند که فارغ از ملاحظات حرفه‌ای و حتی مذهبی بود. امتیازات این انجمن‌ها، خزانه سلطنتی را از جیب کارگران پر می‌کرد و کارگران نیز که نگران از دست دادن موضع رقابتی نبودند، هزینه‌ها را به مردم تحمیل می‌کردند. در اواسط قرن هجدهم، اعتراضات علیه اصناف در فرانسه فراگیر شده بود. در سال ۱۷۷۶، تورگوت^۴ و پس از او نخست وزیرش، قصد سرکوبی اصناف را داشتند که سقوط تورگوت به داد ایشان رسید. سپس در سال ۱۷۹۱، اصناف از سوی مجمع خبرگان منحل شدند. با این حال، میراث آنها هنوز هم در بسیاری از رویه‌های موجود در فرانسه و بلژیک وجود دارد: مثلاً دستمزد دفاتر ثبت اسناد رسمی، مشاوران حقوقی و همینطور هزینه‌های ورود به دفاتر کلاتری‌ها. در اوایل قرن نوزدهم چند تلاش نافرجام برای احیای اصناف صنعتگر در فرانسه انجام گرفت. در سه دهه آخر قرن

1. "Le livre des metiers de paris", by Etiennc Boileau.

2. basoches

3. La Confrerie de la Passion

4. Turgot

بیستم نیز جنبشی کاتولیکی در فرانسه و بلژیک به منظور جبران تأثیرات شوم سوسیالیسم - از طریق شکل دادن به انجمن‌های کارفرمایان و کارگران - شکل گرفته است.

در آلمان

اولین صنف شناخته شده آلمان، به قایقرانان وورمن^۱ مربوط می‌شود که منشور آن در تاریخ ۱۱۰۶ تشکیل شد. کفشان وورسبورگ^۲ (سال ۱۱۱۲)، پینه‌دوزان کلن^۳ (۱۱۴۹)، و پینه‌دوزان ماگدبورگ^۴ (۱۱۵۸) نیز در زمره اصناف اولیه بودند. اما اصناف آلمانی تا قرن سیزدهم به کثرت و شکوفایی نرسیدند. Zunft, Innung, Genossenschaft, Bruderschaft Gesellschaft لغاتی هستند که در زبان آلمانی برای نامیدن این انجمن‌ها به کار می‌رود. در آنجا نیز مانند ایتالیا، سرشناس‌ترین اصناف، آنهایی بودند که به تولید کتان و پشم می‌پرداختند. مثلاً در پایان قرن پانزدهم، در اولم^۵ تعداد کتان بافان به قدری زیاد بود که در یک سال ۲۰۰/۰۰۰ قطعه لباس کتانی تولید می‌شد. در سال ۱۴۶۶، حدود ۷۴۳ استادکار پشم‌باف در اگسبورگ وجود داشت. در شهرهای بزرگ، کتان‌بافان و ریسندگان پشم، دو ائتلاف جداگانه تشکیل داده و ریسندگان باز هم به دو دسته کوچکتر تقسیم می‌شدند: تولیدکنندگان پارچه‌های مرغوب فلاندری یا ایتالیایی، و تولیدکنندگان پارچه‌های معمولی.

سایر اصناف مهم عبارت بودند از دباغان و پوستین‌فروشان، که دومی شامل کفشان، خیاطان، دستکش‌دوزان، و جوراب‌بافان می‌شد. در تجارت کفش، بین تولیدکنندگان کفش نو، دمپایی، و پینه‌دوزان، تمایزی آشکار برقرار بود. جالب‌ترین مثال درباره دسته‌بندی دقیق صنعتی را می‌توان در میان فلزکاران مشاهده کرد: نعل‌بندان، چاقوسازان، قفل‌سازان، زنجیرسازان، و میخ‌سازان که هر یک ائتلاف‌های جداگانه و مستقلی داشتند؛ اسلحه‌سازها نیز به کلاهخودسازان، سپرسازان، پراق‌سازان، و غیره تقسیم می‌شدند. گاهی ایشان برای هر جزء زره، یک صنف تشکیل می‌دادند. این کار منجر به شکل‌گیری مهارت‌های عالی و به کار گرفتن ظرافت در جزئی‌ترین امور می‌شد.

-
1. Worms
 2. Wurzburg
 3. Cologne
 4. Magdeburg
 5. Ulm

دسته‌ای از اخوت‌ها که شایسته بررسی است، به اصناف معدنکار مربوط می‌شود که از زمان‌های دور در ساکسونی و بوهمی^۱ اهمیت داشتند. «هیچ سیاستمدار یا جامعه‌شناس امروزی نمی‌تواند یک تشکیلات شغلی ابداع کند که برای کمک کردن به کارگر، ارتقای جایگاه او و برقراری رابطه منصفانه بین کارگر و کارفرما بهتر از تشکیلات معدنکاران در چند قرن قبل از این باشد.»^۲ در واقع، مقررات این اصناف، حاکی از ملاحظاتی بسیار دقیق درباره رفاه کارگران و صیانت از منافع آنان است: شرایط بهداشتی در معادن، تهویه دالان‌ها، پیشگیری از سوانح، حمام برای پایان کار، تعداد ساعات کار (هشت ساعت یا کمتر در روز)، مهیا کردن ضروریات زندگی به قیمت مناسب، میزان دستمزدها، مراقبت از بیماران و از کارافتادگان، و غیره. ظاهراً هیچ‌یک از جزئیات را از قلم نینداخته‌اند.

اصناف آلمانی از لحاظ رابطه با حکومت، و رابطه با عموم مردم یا مقامات شهری، تفاوت زیادی با سایر کشورهای اروپایی نداشتند. اعضای صنف به کارآموزان، کارگران ماهر، و استادکاران تقسیم می‌شدند. در رأس امور یک مدیر قرار داشت که از سوی چند مقام صنفی انتخاب می‌شد. او مسئول صنف و قسم خورده صنف به حساب آمده، تشکیل و اداره جلسات، و حق تصمیم‌گیری نهایی، اداره ثروت تشکیلات، و رهبری صنف به هنگام جنگ را در اختیار داشت. هر صنف یک دادگاه کامل داشت که به تمام معنا مستقل بود ولی همه اصناف، مطیع شورای شهر و مقامات شهری و مکلف به ارائه مقررات و احکام خود به آن مقامات بودند. در مواقع جنگ، خواه با بیگانه خواه با سایر اصناف، مقامات شهر، قانون صنفی را ملاک تصمیم‌گیری قرار می‌دادند. آنها همچنین مقرراتی برای بازارها و ترتیبات نگهبانی وضع کرده، بر آمد و شد در شهر و حفاظت از همه در برابر شیادی و کلاهبرداری نظارت داشتند.

خرید مواد اولیه توسط صنف؛ به عنوان یک دستگاه یکپارچه؛ انجام می‌گرفت تا از شکل‌گیری انحصار جلوگیری شود. مقررات سختگیرانه مانع از تضييع حقوق می‌شد. حمایت از حقوق خریداران و مشتریان از طرف مقامات شهر تضمین می‌شد و صنف نیز مسئول کیفیت و کمیت کالاهایی بود که برای عرضه به بازار فرستاده می‌شد. البته در آلمان نیز همچون سایر

1. Saxony and Bohemia

2. H.Achenbach, *Gemeines Deutsches Bergrecht*, I, 69, 109.

نقاط، جالب‌ترین ویژگی اصناف، رابطه‌ای بود که بین دین و زندگی روزمره برقرار می‌کردند. کار کردن در نظر ایشان، مکملی برای عبادت، و به منزله بنیان یک زندگی شایسته بود. در یکی از کتاب‌های آن دوران^۱ چنین می‌خوانیم: «بگذاریم انجمن‌ها و دسته‌های اخوت، زندگی خود را طبق عشق به مسیحیت سر و سامان دهند تا هر کار که می‌کنند مشمول رحمت خداوند باشد. بیاییم مطابق با قانون الهی عمل کنیم و نه برای پاداش دنیا، چرا که در غیر این صورت، کار ما از خیر و برکت تهی می‌شود و شر و نکبت را به روح ما وارد می‌کند.» هر صنف، «قدیس حامی» خود را داشت که او هم طبق روال سنت، حرفه‌ای را در زندگی برای خود برگزیده بود و روز بزرگداشت او، با حضور در کلیسا، راه‌پیمایی دسته‌جمعی و افزایش پرچم مخصوص برگزار می‌شد. در آن روز مراسم عشای ربّانی برای آموزش روح زنده‌ها و نیز اموات اعضای صنف برگزار می‌شد. رعایت مراسم یکشنبه‌ها و سایر روزهای مقدس، در بیشتر اصناف توصیه شده بود. هر کس که در این روزها - یا پس از صدای زنگ عبادت شامگاهی در روزهای شنبه - کار می‌کرد یا دیگران را به کار و می‌داشت، یا از روزه گرفتن در ایام مورد توصیه کلیسا خودداری می‌کرد، جریمه می‌شد. این یگانگی شغل و مذهب، پیوندی استوار بین اعضای صنف پدید می‌آورد و در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین استادکاران و شاگردان، بسیار ارزشمند بود.

اصناف علاوه بر این، جمعیت‌هایی همیار و نیکوکار بودند. آنها به اعضای بیمار و فقیر کمک می‌کردند، از بیوه‌ها و یتیمان نگهداری می‌کردند، و به حال فقرای خارج از صنف نیز توجه داشتند. بسیاری از نهادهای خیریه، بنیان‌گذاری خود را مدیون اصناف بودند. مثلاً بیمارستان سینت جاب^۲ در سال ۱۵۰۵ توسط اصناف ماهی‌فروش، مغازه‌داران و دستفروشان برای بیماران مبتلا به آبله در هامبورگ ساخته شد. در قرون وسطی تعداد کثیری از این انجمن‌های خیریه در میان کسبه وجود داشت: در پایان قرن پانزدهم، ۷۰ انجمن در لوبک^۳، ۸۰ مورد در گُکن، و بیش از ۱۰۰ مورد در هامبورگ فعال بودند.

1. "A Christian Admonition"

2. St. Job

3. Lubeck

در کنار اصناف باید ذکر می‌شود که از باشگاه‌های کارگری داشته باشیم که در پایان قرن پانزدهم بسیار متداول بودند. یک کارگر ماهر تا زمانی که در یکی از شهرهای آلمان به کار مشغول بود، به یکی از این باشگاه‌ها وابستگی داشت که در آن مدت در حکم خانواده و کشورش برای او عمل می‌کرد. اگر او بیمار می‌شد نیازی نبود که منتظر کمک عامه مردم باشد بلکه به خانه یکی از استادکاران برده می‌شد یا از طرف برادران صنفی مورد مراقبت قرار می‌گرفت. او به هر کجا که می‌رفت می‌توانست علامت یا رمز عبور جامعه صنفی را ارائه دهد و از شاخه محلی انجمنی که به آن تعلق داشت، کمک دریافت کند. بنابراین هر کارگر ماهر در درجه اول در کنار خانواده استادکار خود قرار داشت که در آنجا اتاق کرایه کرده و زندگی می‌کرد. در درجه دوم، وی ارتباطی نزدیکی با همکاران صنفی و هم سن و سال خود داشت که در کنار یکدیگر، به حمایت از او می‌پرداختند و در نهایت، از ارتباط با کلیسا بهره‌مند می‌شد زیرا او معمولاً در یکی از گروه‌های مذهبی عضو بود که اغلب - البته نه همیشه - بخشی از تشکیلات جامعه صنفی را تشکیل می‌دادند.

در کنار اصناف صنعتگر، اصناف تجاری نیز با شیوه سازماندهی مشابهی فعالیت نموده و اهداف مشابهی را در زندگی جمعی اعضای خود و بهزیستی اخلاقی و دینی ایشان دنبال می‌کردند. با این حال موضع‌گیری این اصناف در قبال صنف خود، با اصناف صنعتگر فرق داشت زیرا صنعتگران در اصل به دنبال حمایت و پیشرفت حرفه‌های مختلف بودند در حالی که هدف صنف تجاری، حفظ مزیت‌های صنفی برای اعضا و به دست آوردن انحصار تجاری برای یک کشور یا یک دسته از کالاها بود. ائتلاف‌های نظیر این، یعنی اصناف یا *هانسا* (که همان معنای صنف را می‌دهد)، نه فقط در شهرهای آلمان بلکه در کشورهای دیگری که آلمان با ایشان تجارت گسترده داشت، از زمان‌های دور وجود داشته و نزد حاکمان و مردم محلی از اعتبار، مزایا و حقوق قابل توجهی برخوردار بودند. این *هانساها* در کشورهای خارجی تا حدی با یکدیگر هم پیمان شده، در قالب یک انجمن بزرگ، دستگاه تجاری مهم و رقابت‌مندی را در کنار تاجران و بازرگانان محلی آن کشورها به وجود آوردند. در لندن نیز تاجران از کلن، *لوبک*، *هامبورگ* و سایر شهرها، انجمنی از تاجران آلمانی تشکیل داده بودند.

اصنافی که به شهرهای مختلف تعلق داشتند، برای تقویت موقعیت خود به تشکیل یک انجمن مشترک روی آوردند. در انگلستان، اصناف شهرهای بریستول، یورک، ایپسویچ، نورویچ، هال^۱ و چند شهر دیگر، با هانسی لندن متحد شده و هریک در آن نماینده‌ای داشتند. به همین ترتیب انجمن‌های نووگراد در روسیه، ویسی^۲ در جزایر گوثلند^۳، و نیز به اصطلاح کومتور^۴های بروگر سازماندهی شدند. مورد آخر به سه شاخه تقسیم می‌شد: یکی که لوبک و شهرهای اسلاو ساکسونی را در بر می‌گرفت؛ دیگری که پروس و وستفاليا^۵ را شامل می‌شد؛ و سومی گوثلند، لیونیای^۶ و سوئد را در برداشت. این ائتلاف عظیم که خود را «جامعه تجار آلمانی امپراتوری مقدس روم» می‌نامید، مبنای شکل کلی هانسی آلمانی بود که تقریباً همه شهرهای بخش پایینی آلمان - از ریگا تا مرزهای فلاندر- در آن عضو بودند و از جنوب تا جنگل‌های تورینگیان می‌رسید. این اتحادیه قدرت واقعی خود را در قرن پانزدهم به دست آورد و مهم‌ترین شهر در مبادلات آن دانتزیک^۷ بود که در سال ۱۴۸۱، حدود ۱۱۰۰ کشتی از آن به مقصد هلند حرکت کرده بودند. کشتی‌ها به ناوگان‌هایی از ۳۰ الی ۴۰ صنعت تقسیم می‌شدند و هر ناوگان توسط کشتی‌های جنگی حفاظت می‌شد.

پس از مدتی اتحادیه هانسیاها به چند بخش تقسیم شد که مراکز آن بخش‌ها برای کشورهای اسلاو در لوبک، برای حوزه راین در کلن، برای ساکسونی در برونسویک، و برای پروس و لیونیای در دانتزیک مستقر بود. هانسیا از قرن ۱۳ تا ۱۷ دوام آورد و آخرین اجلاس آن در سال ۱۶۶۹ برگزار شد که در آن فقط نمایندگان شهرهای لوبک، برمن، برونسویک، کلن، هامبورگ و دانتزیک حضور داشتند. دلیل زوال چنین انجمن قدرتمندی، رشد تجارت هلند و انگلستان، جنگ‌های هانسیا با دانمارک و سوئد در قرون ۱۵ و ۱۶، و جنگ سی ساله بود که آثار مخرب فراوانی در تجارت و صنعت آلمان بر جای گذاشت. لوبک، برمن، و هامبورگ را هنوز هم شهرهای هانسیایی می‌نامند.

-
1. Bristol, York, Ipswich, Hull
 2. Wisby
 3. Gothland
 4. Komtoor
 5. Westphalia
 6. Gothland, Livonia
 7. Dantzig

تاریخ اصناف هنری آلمان، پیوندی تنگاتنگ با اصناف صنعتگر آن کشور دارد. برای مدتی طولانی، هنرمندان جزو انجمن‌های صنفی بودند و تشکیلات مستقل آنها فقط در اواخر قرون وسطی شکل گرفت. معماران احتمالاً نخستین صنف هنری را تشکیل دادند.

اصناف در آلمان نیز همچون سایر شهرهای اروپا، مجموعه‌هایی برخوردار از قدرت قهریه بودند که تحت نظارت حکومت شهری، مقررات تجارت را به اجرا در می‌آوردند. با این حال چنین نظامی در قرون وسطی به هیچ کس آسیبی نرساند. فقط در پایان قرن ۱۶ بود که اصناف از لحاظ پذیرش اعضای جدید کاملاً انحصاری شده، و دیگر چیزی به جز جامعه‌ای نبودند که تنها برای چند استادکار و اطرافیان ایشان منفعت داشت. سوءاستفاده‌های ائتلاف‌های تجاری آلمان، توجه حکومت سلطنتی را به خود جلب کرد و مجلس آن کشور چند بار در سال‌های ۱۵۴۸، ۱۵۷۷ و ۱۶۵۴ به آن رسیدگی کرد. با این حال فقط در قرن ۱۹ بود که اصناف آلمانی یکی پس از دیگری در شهرهای مختلف آن کشور منحل شدند. در ۲۵ سال آخر آن قرن قوانینی در آلمان وضع شد که هدف از آنها نه احیای ائتلاف‌های پیشین - که قلمرو و مزایای خاص خود را داشتند - بلکه حمایت از کارگران بود که محروم از هرگونه تشکیلات، در معرض سوءاستفاده اصناف قرار می‌گرفتند.

در ایتالیا

پلوتارک می‌گوید: «از میان همه تشکیلات بر پا شده از طرف *نوما*^۱، هیچ‌یک به اندازه تقسیم‌بندی مردم به گروه‌های مجزای صنفی و شغلی، مفید نبوده است». از این توصیف می‌توان فهمید که نخستین ائتلاف‌های شناخته‌شده ایتالیایی در قرن هفتم قبل از میلاد شکل گرفته بوده‌اند. با این حال برخی از نویسندگان که عقیده ایشان مبتنی بر نوشته‌ای مربوط به *فلورس*^۲ است، اعتقاد دارند که *سرویوس تولیوس*^۳ و نه *نوما*، بنیان‌گذار هیئت‌های صنعتگران رومی بوده است. به هر حال حقیقت هرچه که باشد، شکی نیست که یک هیئت صنعتی در قرن ششم قبل از میلاد

۱. به احتمال زیاد، منظور از *نوما*، دومین امپراتور اسطوره‌ای روم به نام *نوما پومپیلیوس* (*Numa Pompilius*) بوده است - گ.ت. (منبع: ویکیپدیا)

2. *Florus*

۳. *سرویوس تولیوس* (*Servius Tullius*) ششمین پادشاه اسطوره‌ای روم بود که از ۵۷۸ تا ۵۳۵ قبل از میلاد سلطنت کرد - گ.ت. (منبع: ویکیپدیا)

وجود داشته است زیرا اعضای آن در روی کار آوردن سرویوس تولیوس - که تا ۲۴۱ پیش از میلاد بر مسند قدرت بود - نقش داشتند. اگر چه خیلی از آن هیئت‌ها در زمان جمهوری فعال بودند، اما تعداد آنها در زمان امپراتوران افزایش یافت و در قرن سوم فقط در شهر رُم، بیش از ۳۰ هیئت خصوصی یا عمومی وجود داشت.^۱ تعداد هیئت‌های عمومی چهار بود: یکی هیئت تدارکات شهر رُم، یکی هیئت ناوایان، دیگری هیئت قصابی‌های گوشت خوک و چهارمی آهک ساختمانی شهر رُم را تأمین می‌کرد. اعضای این ائتلاف‌ها از حکومت حقوق ثابت دریافت می‌کردند.

در میان هیئت‌های خصوصی می‌توان به بانکداران، تجار مشروبات، پزشکان و آموزگاران اشاره کرد. در کل می‌توان گفت که هیئت‌ها تا پایان قرن سوم پیش از میلاد از رونق برخوردار بودند اما در قرن بعدی، نشانه‌های زوال در ایشان آغاز شد. مزایای اندکی که نصیب هیئت‌ها می‌شد، با مسئولیت‌های سنگینی که در قبال حکومت داشتند، خنثی می‌شد و فقط با جدی‌ترین تمهیدات بود که آخرین امپراتوران توانستند صنعتگران را در هیئت‌های خود حفظ کنند.

حال این سؤال پیش می‌آید که پس از جنگ‌های آن دوران، چه چیزی از ائتلاف‌ها باقی ماند؟ آیا هیچ ارتباطی بین آن ائتلاف‌ها و اصناف ایتالیایی در قرن سیزدهم وجود دارد؟ به این پرسش فقط می‌توان از طریق حدس و گمان پاسخ داد. دوران قرن پنجم تا یازدهم از لحاظ اسناد و مدارک به جای مانده، بسیار ضعیف است و تعداد اندکی از نویسندگان و دانشمندان آن دوران، تلاش خود را به پرده‌برداری از وقایع و ثبت تاریخ معطوف کرده بودند. اشاراتی به طور جسته‌گریخته درباره وجود اصناف دیده می‌شود ولی از آن اشارات نمی‌توان فهمید که آیا این اصناف سازمان‌هایی جدید بوده‌اند یا آنکه صرفاً بسط و توسعه یک سازمان قدیمی به شمار می‌رفته‌اند. با این حال چون می‌دانیم که قانون روم تا حد زیادی با اقتباس از قوانین اقوام گوٹ و لومبارد^۲ پایه‌گذاری شده بود، منطقی است که بسیاری از نهادهای شهری، پس از فروپاشی امپراتوری رُم، باقی مانده باشند. پشتوانه این باور آن است که می‌دانیم بربرها معمولاً در سراسر کشور گشت می‌زدند و حکومت شهرها را به روحانیونی می‌سپردند که اکثراً ایتالیایی بوده و ذاتاً

1. Theodosian Code, XIII and XIV.

2. the codes of the Goths and Lombards

تمایل به حفظ نهادهای ایتالیایی داشتند. روحانیون همگی تحصیلات مناسب داشتند و ارزش آن نهادها را درک می‌کردند. از این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که باید در بیشتر شهرها بقایای کافی از ائتلاف‌های رومی حفظ شده باشد تا هستهٔ یک سازمان جدید را بسازد که به تدریج اما به شکلی استوار، به اصناف دوران قرون وسطی تبدیل شد.

مرکنزیا^۱ که معروف‌ترین و قدیمی‌ترین نوع از این اصناف بود، در قرن دهم در ونیز، جنوا، میلان، ورونا، پیزا و در مناطقی دیگر وجود داشت و نوعی همدستی منافع تجاری جامعه محلی - بدون هرگونه تفکیک حرفه‌ای - محسوب می‌شد. با این حال با افزایش تجارت و به دنبال آن، اولین جنگ‌های صلیبی، فعالیت‌های صنعتگری افزایش یافت و هنرمندان نیز تأسیس انجمنی مخصوص به خود را مفید یافته، مرکنزیا به شاخه‌های مختلف اصناف صنعتگر تقسیم شد. مرکنزیای رومی را می‌توان مصداقی از این تحول بزرگ دانست. با اینکه مرکنزیای رومی حداقل از آغاز قرن یازدهم وجود داشت، اما تشکیلات کامل خود را فقط در سال ۱۲۸۵ پیدا کرد که در آن زمان مشتمل بر ۱۳ فن مختلف بود و این فنون با یکدیگر انجمنی مشترک تشکیل دادند. اما خواهیم دید که در قرن بعد از آن، این فنون با موفقیت از چتر صنف مادر خود بیرون آمده و ائتلاف‌هایی مستقل شکل دادند تا در نهایت مرکنزیا صرفاً به یک صنف تجاری تبدیل شد.

فنون ایتالیایی از جایگاهی هم پایه برخوردار نبودند. بعضی که مهم‌تر تلقی می‌شدند، نسبت به دیگران حق تقدم داشته و سهم بیشتری از حقوق سیاسی انجمن را به خود اختصاص داده بودند. البته این ساختار سلسله‌مراتبی از شهری به شهر دیگر فرق داشت؛ در رُم کشاورزان و پارچه‌فروشان در صدر قرار داشتند اما در ونیز و جنوا تجار بر دیگران متقدم بودند. در فلورانس، جالب‌ترین شکل این تشکیلات را پیدا می‌کنیم: فنون به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم می‌شدند. دسته اصلی شامل قضات و صاحبان دفاتر اسناد رسمی، پارچه‌فروشان و بانکداران، ریسندگان پشم، پزشکان و عطاران، ابریشم‌بافان، و خیاطان می‌شد. ایشان انجمنی به نام «جمعیت اصلی»^۲ تشکیل داده و در کنار خانواده‌های قدیمی فنودال، اداره شهر را در دست گرفتند ولی

1. mercansia
2. popolo grosso

خانواده‌های فئودال در سال ۱۲۸۲ از این حقوق سیاسی محروم شدند و جمعیت اصلی مجبور شد که اداره فلورانس را با مشارکت «جمعیت فرعی»^۱ - یعنی همان گروه فرعی انجام دهد که مشتمل بر نعل‌بندان، نانویان، کفاشان، نجاران و خرده‌فروشان مشروبات بود.

تشکیلات اصناف ایتالیایی از لحاظ کلی به اصناف فرانسوی شبیه بود. اعضای آنها به کارآموزان، کارگران ماهر و کارفرمایان تقسیم می‌شدند. زندگی ایشان توسط یک نظام بسیار دقیق از مقررات صنفی تنظیم می‌شد که تکالیف حرفه‌ای و مذهبی برادران عضو صنف، روابط ائتلاف‌ها به عنوان یک دستگاه در بدنه حکومت محلی، رقابت، انحصار، مراقبت از بیماران، یتیمان و غیره را مشخص می‌کرد. مقامات صنف همگی معمولاً برای دوره‌ای انتخاب می‌شدند که بیش از شش ماه طول نمی‌کشید.^۲ تعداد مقامات صنف در ابتدا اندک بود ولی با افزایش اعتبار اصناف، تعداد آنها نیز زیاد شد. یکی از جالب‌ترین توصیفات حکومت صنفی مربوط به ائتلاف‌های رومی است. در رأس هر صنف، یک حامی کاردینال^۳ وجود داشت، اما مدیران واقعی صنف، کنسول‌ها بودند. این کنسول‌ها تا آغاز قرن پانزدهم قدرت قضایی قابل توجهی نیز به دست آورده بودند اما پس از بازگشت پاپ‌ها به رم، وظایف ایشان صرفاً اداری شد و حوزه اختیار آنان از طرف تعداد دیگری از مقامات صنفی مانند ارزیاب‌ها، مباشرها، نمایندگان، مدافعان، منشی‌ها و بایگان‌ها محدود شد. دومین مقام ائتلاف، خزانه‌دار بود که گاهی حتی مقام او از کنسول نیز مهم‌تر می‌شد. با این حال بخش عمده‌ای از قدرت وی به تدریج به حسابداران، مسئولان مالیات‌ستانی و امانت‌گذاران منتقل شد. یک نفر نیز مسئول اسباب و لوازم صنف و حفظ نظم جلسات، اداره امور مقامات پس از پایان دوره تصدی ایشان، نظارت بر پزشکان و

1. popolo minuto

۲. گزینش مسئولان اصناف برای مدت کوتاه شش ماهه، امری قابل تأمل است. گویا پیشینیان خیلی بهتر از امروز به ماهیت ممکن الخطا بودن انسان واقف بودند و خوش نداشتند با تضمین یک مدت طولانی برای تصدی امور، مقامات و مسئولان اصناف را مستعد کجروی نمایند. شاید فلسفه انتصاب‌های کوتاه‌مدت، جلوگیری از ایجاد شغل‌های دائمی یا نیمه دائمی برای مسئولان اصناف بوده است تا به این ترتیب افراد مجرب و کارکشته هر صنف بتوانند در کنار اداره کسب و کار شخصی خود، به خدمت داوطلبانه و بدون دستمزد برای اصناف پرداخته، فکر راه‌اندازی تشکیلات کاغذبازی را که در درجه اول به درد تثبیت درآمد و شغل غیرضروری برای تعداد زیادی از کارکنان و مدیران می‌خورد، از ذهن خود بیرون کنند - گگ.ت.

3. cardinal protector

پرستارانی که به طور رایگان بر بالین بیماران عضو صنف حاضر می‌شدند و خبر گرفتن از کسانی بود که در زندان به سر می‌بردند. علاوه بر این چند نفر نیز مسئول کلیسا (نمازخانه) بودند: جامه‌دار، مسئول نمازخانه و پدر روحانی.

اصناف هنرمند در ایتالیا بسیار زود ظهور کردند. *سینیا*، *پیزا*، و *ونیز* ظاهراً در این حوزه پیشتاز بوده‌اند. *سینیا* در سال ۱۲۱۲ ائتلافی از معماران و مجسمه‌سازان داشت؛ مقررات مجسمه‌سازان و سنگ‌تراشان *ونیز* به سال ۱۳۰۷ و مقررات نجاران و صندوق‌سازان آن به سال ۱۳۸۵ مربوط است. اصناف هنری در رُم دیرتر شکل گرفتند: مجسمه‌سازان در ۱۴۰۶، نقاشان در ۱۴۷۸، زرگران در ۱۵۰۹ و بناها در ۱۵۲۷. در کل می‌توان فهمید که هنرهای ساختمانی، پیش از سایرین انجمن‌های مخصوص به خود را تأسیس کردند، سپس نوبت به زرگران و بعد به نقاشان رسید. خیلی وقت‌ها هنرمندان در قالب اصناف تجاری گرد هم جمع می‌شدند (مثلاً نقاشان فلورانس)، در حالی که هنوز در قرن شانزدهم به صنف خوار و بارفروش (!!!) تعلق داشتند. دانشگاه معروف فلورانس^۱، یکی از اولین دانشگاه‌های هنرهای زیبا در اروپا بود که از دل یک صنف «شبه‌مذهبی» - شبه‌هنری^۲ بیرون آمد. نزول اصناف ایتالیایی در قرن شانزدهم آغاز شد و ناشی از فروپاشی اوضاع تجارت در آن کشور بود. اصناف ایتالیایی در سال ۱۸۰۷ از سوی پیوس هفتم^۳ در رُم منحل شدند و تا پایان اول قرن نوزدهم، به خاطره‌ای از شهرهای قدیمی ایتالیا تبدیل شده بودند.

در اسپانیا

آنچه درباره ریشه اصناف در ایتالیا گفته شد، در مورد اسپانیا نیز صادق است. *ویزیگوت‌ها*^۴ که در قرن پنجم در اسپانیا ساکن شده و همگی از تبار بربر بودند، اشتیاق شدیدی به حفظ نهادها و آداب و رسوم رومی از خود نشان داده و در هیچ جای دیگر اسپانیا (شاید به جز در *گاول جنوبی*)^۵ ساکنان آن کشور این چنین تحت تأثیر رومی‌ها قرار نگرفتند. متأسفانه ریشه این تمدن

1. Accademia del Desengo

۲. اینکه یک صنف شبه‌مذهبی - شبه‌هنری بتواند منشأ شکل‌گیری یکی از بزرگترین و نخستین دانشگاه‌ها باشد، موضوعی درخور تعمق است که قدرت و توانمندی آن صنف را نشان می‌دهد. این توانایی را با اوضاع فعلی اصناف ایران مقایسه کنید - گگ.ت.

3. Pius VII

4. Visigoths

5. Southern Gaul

«نورومی» با هجوم عرب‌ها در قرن هشتم متوقف شد و در ۷۰۰ سال بعد از آن نیز اسپانیایی‌های مسیحی که در تقلاي بازپس‌گیری سرزمین‌های خود از اشغالگران بودند، تمام هم و غم خود را صرف جنگ می‌کردند. تجارت داخلی به دست یهودیان و تجارت خارجی به دست ایتالیایی‌ها افتاد و تولیدکنندگان عمدتاً در شهرهایی ساکن شدند که در قلمروی مراکشی‌ها بود. انجمن‌های مذهبی و نظامی، متعدد و قدرتمند بودند ولی اصناف تجاری صنعتگر نتوانستند در این کارزار به خوبی رشد کنند.

اصول مدیریتی نهفته در صنعتگری صنفی^۱

بهترین نمونه اسطوره صنعتگری اروپایی، همان اصناف صنعتگر قدیمی بوده‌اند. این مقاله به بحث در مورد سه اصل مدیریتی به کار گرفته شده از سوی آن اصناف می‌پردازد: نظارت، معیارهای مهارتی یا استانداردهای کیفی، و کارآموزی. منطق نهفته در هر اصل، و شیوه اجرای آن - با رجوع به منابع تاریخی عملکرد اصناف - به طور کلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ضعف مداوم رؤسای اجرایی اصناف، باعث گرایش به محافظه‌کاری در جهت منافع شخصی از سوی ایشان شد. با پیشرفت علوم و فناوری، جوامع توانستند با طرد اصناف (منظور همان سلب قدرت و اختیارات از نظام اصناف است نه حذف یا طرد خود اصناف) و روی آوردن به تشکیلات تخصصی مستقل، به این فرصت‌طلبی ایشان واکنش نشان دهند. این مقاله کار خود را این گونه به پایان می‌برد که هرچند تخصص‌های فنی مستقل را باید گامی رو به جلو محسوب نمود، اما این تشکیلات در عین حال موجب به حداقل رسیدن مزایای حاصل از دانش مبتنی بر تجربه شده‌اند.^۲

همه می‌دانیم که وقتی باوری به طور مکرر مورد طعن و تمسخر قرار می‌گیرد، آن تمسخر، در واقع از سوی مردم پذیرفته شده است. مثلاً مکالمه زیر از یک طنز مصور^۳ را در نظر بگیرید:

کالوین: ما دیگر برای هنر صنعتگری ارزشی قایل نیستیم! تنها چیزی که به آن بهاء می‌دهیم، کارآیی بی‌رحمانه است، و من عقیده دارم که ما به این ترتیب انسان‌بودن خود را انکار کرده‌ایم. بدون تحسین زیبایی و ظرافت، هیچ لذتی در ساختن اشیاء و هیچ مسرتی در داشتن آنها وجود ندارد.

چگونه هنگامی که دقت و هنر، مقولاتی تجملی به حساب می‌آیند، انسان می‌تواند به کار خود ببالد؟ ما که ماشین نیستیم! ما نیازی انسانی به هنر دست داریم!

معلم کالوین: دو روز برای نوشتن مقالات وقت داری.

1. The Managerial Principals behind Guild Craftsmanship, by Francis W. Wolek, *Journal of Management History*, Vol. 5, No. 7, 1999, pp 401-413.

۲. در واقع به نظر نویسنده، با روی آوردن به تشکیلات مستقل، دانش جمعی مخصوص به تشکیلات صنفی از میان رفت و جامعه از مزایای آن محروم شد - گگ.ت.

3. Calvin and Hobbes

کالوین: دو روز؟! دو روز که چیزی نیست!^۱

کالوین در واقع یکی از باورهای عمومی را بیان می‌کند که طبق آن، کالاهای دست‌ساز، تجلی عالی سرشت منحصر به فرد انسانی هستند. صاحب‌نظران نه تنها این واقعیت را قبول دارند، بلکه فراتر از آن، ادعا می‌کنند که دوران هنر صنعتگری؛ همان دوران افتخار انسان‌ها به ساخته‌های دستشان؛ به خاطر حرصِ منافعِ بیشتر - که از طریق تولید ماشینی محصولاتِ پُرمشتری حاصل می‌شد - به دست فراموشی سپرده شد. مثلاً به تفسیر زیر در یکی از نشریات مربوط به نظریه سازمان توجه کنید:

قبل از پیشرفت مدیریتِ مقداری (کمی)، کیفیت به نحو چشمگیری بهبود پیدا کرد. سپس با افزایش تولید، کیفیت به سرعت تنزل یافت. البته تا موقعی که کیفیت به حدی غیرقابل تحمل رسید - یعنی به نقطه صفر که در آن مصرف‌کننده به سختی می‌توانست تمایز بین کالا و یک مشت خرت و پرت را تشخیص دهد - کسی به این واقعیت پی نبرده بود.^۲

مقاله ما کاری به اعتبار و کارایی آرمان هنر دست ندارد. ما فقط به آن دسته از اصول مدیریتی آن تشکیلات صنفی می‌پردازیم که ظاهراً شکی در آنها نیست. به ویژه به بررسی اصول مدیریتی نمونه‌های معتبر صنعتگری صنفی؛ یعنی اصناف صنعتگر اروپایی؛ خواهیم پرداخت.^۳ تحقیق ما باعث شد که نسبت به توانایی‌های مدیریتی اسلاف خود به دیده احترام بنگریم. ما فهمیدیم که این توانایی‌ها، همان نقطه اتکایی هستند که مدیران معاصر، کار خود را از آن آغاز کرده‌اند. در این مقاله فقط به سه مورد از آن اصول پرداخته خواهد شد:

۱. نظارت؛

۲. معیارهای مهارت یا استانداردهای کیفی؛

۳. کارآموزی.

به عنوان پیش درآمدی بر آن اصول و اهمیت آنها در عصر حاضر، لازم دیدیم که روش‌شناسی خود، و نیز شرایط اجتماعی موجود در زمان فعالیت اصناف را شرح دهیم.

۱. نویسنده این طنز می‌خواهد بگوید که معلم نیز دچار همان برخورد ماشینی شده است و گمان می‌کند که کالوین باید مقاله خود را در یک مدت بسیار کوتاه «تولید کند» - گ.ت.

2. Hummel, 1987.

3. Prior and Sabel, 1984.

درس آموختن از تاریخ اصناف

بدون شک تحقیق تاریخی، فقط یک گونه برداشت از واقعیت‌های تکرار شده است. همان‌طور که مورخان برجسته نیز بارها گفته‌اند، محدودیت‌های تحقیق تاریخی، به ویژه هنگامی تشدید می‌شود که با کمبود داده‌های تاریخی مواجه باشیم:

با این همه، هنوز دربارهٔ چگونگی کار اصناف، آنچه حقیقتاً درون آنها می‌گذشت، و منظور اصلی استادکاران از زندگی صنفی، اطلاعات اندکی داریم.^۱

در تحقیق دربارهٔ مدیریت اصناف، دشواری‌های دیگری که علاوه بر مشکل کمبود داده‌ها با آن روبرو هستیم، عبارتند از: گوناگونی شرایط محیطی اصناف، کثرت حکایات مبالغه‌آمیز یا تحقیرآمیز در این زمینه، و موضوعات اجتماعی متعددی که می‌توانند تحلیل اصول مدیریتی را به بن بست بکشند.

پی بردن به اصول عام

در این تحقیق فرض می‌شود که با وجود تنوع شاخه‌های منابع (از تاریخ اقتصادی گرفته تا جامعه‌شناسی کار)، تفاوت‌های زمانی (از قرن ۱۲ تا انقلاب صنعتی)، و شرایط متنوع فرهنگی (از صنایع محلی ژاپنی تا اصناف تجاری اروپایی)، اصولی عام در مدیریت اصناف وجود داشته است. این تمرکز بر مشترکات عام، به بهای کم‌رنگ شدن تغییرات مهمی حاصل می‌شود که می‌تواند بهانه خوبی برای یک تحقیق جداگانه باشد.

فراتر رفتن از افسانه‌ها

اصناف؛ به عنوان یکی از دیرپاترین نهادهای بشری، در معرض اهانت شاهان و تحسین فلاسفه قرار داشته‌اند.^۲ آنها در معرض رقابت اتحادیه‌های کارگری و اهانت کلیسا بوده‌اند. ستایش‌ها و بدگویی‌های مبالغه‌آمیزی که از سوی این مدافعان و مخالفان ابراز شده، در بسیاری از موارد با داده‌های بی‌طرفانه‌ای که ما به دنبال آن هستیم، خلط شده است.

محققانی که به تحلیل سوابق قدیمی می‌پردازند، معمولاً با آمیزه‌ای از افسانه‌ها و واقعیات تاریخی روبرو می‌شوند. چون اسلاف ما مدیریت را به مثابه مجموعه‌ای از اصول مجزا از کار به

1. Kaplan, 1986.

2. Lequin, 1986.

حساب نمی‌آوردند، به غور و تفکر در فلسفه اقدامات مدیریتی خود نمی‌پرداختند. به این دلیل مجبور شدیم از منابع و نشانه‌های دست دوم برای جست‌وجوی مشترکات بین آن مجموعه‌های متفاوت در زمان‌های متفاوت استفاده کنیم. با این حال، فقط آن نتایجی را ارائه کرده‌ایم که از آزمون‌های انطباق با چند منبع، سربلند بیرون آمده و از سازگاری منطقی برخوردار بوده‌اند. علاوه بر این، فقط منابع شاخص و مهم را مبنا قرار داده‌ایم.

تأملی در بحث‌های سیاسی

مدتهاست که موضوع اصناف باعث ایجاد مناقشات و بحث‌های فراوان در حوزه نظریه اجتماعی - اقتصادی شده است که مثال‌های آن از این قرارند: اهمیت مهارت و همدستی در شرایط استقلال سیاسی، نقش تجارت مستقل در تشدید هرج و مرج یا پیشرفت، و تأثیرات آزادی‌بخش (یا برعکس، ضد انسانی) فناوری و سرمایه‌داری.^۱ در این تحقیق از طریق تمرکز بر جنبه عملیاتی مدیریت صنفی، به تأمل در این مباحث خواهیم پرداخت. مثلاً به میزان مقررات و استانداردهای کار، و به ابعاد رفتاری تربیت به شیوه کارآموزی خواهیم پرداخت.

با این حال حتماً باید توجه داشت که اصناف دقیقاً به دلیل برآورده کردن اهداف متعدد اجتماعی بود که دوام آوردند. بنابراین در بخش بعد به بررسی تأثیر موضوعات اجتماعی (از قبیل «امنیت فردی، موازنه بین هنرمندی صنعتگری و کار برای معاش، و شأن اجتماعی») بر اجرای اصول مدیریتی می‌پردازیم. قلمروی این بخش را تعمداً محدود کرده و فرض کرده‌ایم که خوانندگان مقاله با کلیات تاریخ اصناف صنعتگر، یعنی مطالب زیر آشنایی دارند:

- مأموریت اصناف برای رونق دادن یک تجارت خاص در یک محل خاص؛^۲

- تشکیلات صنفی در قالب کارگاه‌های تحت مالکیت استادکارانی که کارگران ماهر و کارآموزان را به کار می‌گرفتند؛^۳ و

- خط سیر تاریخی اصناف از زمان امپراتوری روم تا زمانی که وضع قانون علیه تشکیلات فراگیر اصناف در بیشتر بخش‌های اروپا باعث غیر قانونی شدن آنها شد.^۴

1. Black, 1984.
2. Unwin, 1963.
3. Lunt, 1956.
4. Trupp, 1963.

شرایط اجتماعی اصناف

اصناف که در ابتدای هزارهٔ دوم وجود داشتند، هنوز هم در بسیاری از صنایع و فرهنگ‌ها نقشی مؤثر دارند. ثبت اصناف پاریس در سال ۱۳۰۰ میلادی، نشانگر قدرت ایشان در دورهٔ مورد توجه ماست. آن سند ثبتی در حدود ۶۰۰۰ صنعتگر از ۴۴۸ صنف مختلف را ثبت کرده است. بزرگترین اصناف عبارت بودند از بافندگان، پوست فروشان، زرگران، خیاطان، نانویان، بناها، نجاران و قصاب‌ها.^۱ اصناف پاریسی از آن رو قدرتمند بودند که هم به اعضای خود و هم به مردم خدمت می‌کردند.^۲ در میان کارکردهای ایشان برای اعضای صنف می‌توان امنیت فردی، اطمینان از معاش مناسب، و برخورداری از جایگاه مناسب اجتماعی را برشمرد.

همدستی در برابر تهدیدات

اصناف اولیهٔ فرانسه را «خویشاوندان سببی»^۳ و اصناف قدیمی آلمانی را «برادران دینی» می‌شناختند.^۴ اشاره به همدستی نیز در احکام اصناف دیده می‌شود (مثلاً: «ما در هر شرایطی، برای دوستی یا انتقام جویی با یکدیگر متحد خواهیم بود»)^۵

با رشد این اجتماعات داوطلبانه، منافع اجتماعی ایشان به حدی فراتر از حمایت در برابر چپاولگران رسید و منافع دیگری مانند برخورداری از درآمد در دوران بیماری، کمک به زنان بیوه و یتیمان را نیز شامل شد.^۶ چنین منفعی جدای از کمک‌های زمان سوانح، جنگ‌ها، و بلاهای شایع در آن زمان بود. به طور خلاصه می‌توان امنیت فردی را یکی از اهداف بنیادین اصناف دانست.

هنر صنعتگری و معاش

بیشتر اعضای اصناف از زندگی پُرونقی بهره‌مند نبوده، در سطح معیشت روزگار می‌گذراندند. تولید کردن کالاها فقط در آمدی تکمیلی برای ایشان فراهم می‌کرد و بیشتر صنعتگران روستایی، بخش اعظم وقت خود را در زمین‌های کشاورزی صرف می‌کردند. صنعتگران شهری نیز به

-
1. Pounds, 1974
 2. Hickson and Thompson, 1991.
 3. Michaud-Quantin, 1970.
 4. Kieser, 1989.
 5. Bloch, 1961.
 6. Hudson and Hunter, 1981.

همان اندازه وقتی که در کارگاه صرف می کردند، برای تعمیر ابزار و آلات خویش وقت می گذاشتند. به طور خلاصه، تأکید اعضای اصناف، دستیابی به یک معاش مطلوب - و نه به تکامل رساندن هنر صنعتگری - بود.

همدستی و افتخار مشترک

در بخش اعظم این هزاره (دوم)، مردم عقیده داشتند که در جامعه نوعی ساختار الهی «مقدّر و سلسله مراتبی» وجود دارد. به تعبیری: «هر فرد جایگاه خاص خود را داشته ... وظیفه او به انجام رساندن مسئولیت های خود و ماندن در همان جایگاه در نظر گرفته شده است. کم اهمیت ترین جایگاه در این «زنجیره بزرگ وجود»، جایگاه یک کارگر غیرماهر بود که *دایره المعارف دیدرو*^۱ *دیدرو* او را به صورت «یک آدم ماشینی بی فکر که به جای تعقل، بر غریزه اش متکی است و به جای ذهن خود با بدنش سخن می گوید» توصیف کرده است. برخورداری از یک هنر شناخته شده، صنعتگران را از جایگاه اجتماعی بهتری برخوردار می کرد. با این حال اشتباه کرده ایم اگر تعبیر امروزی هنر را برای بیان اهمیت کار ایشان از نظر اسلاف خود به کار ببریم. به عبارتی: هنر موضوعی نبود که به خلاقیت، الهام بخشی و نبوغ مربوط باشد، بلکه از مقوله نظم و انضباط بود... هنر به شکل «روشی برای انجام دادن یک کار طبق قواعد مشخص» تعریف می شد ... در این طرز برخورد با امور، هنر یک فعالیت قاعده مند یا قانون مدار بود.

به طور خلاصه، شرایط اجتماعی مدیریت اصناف، برای همراهی با قوانین و همدستی، ارزش زیادی قایل بود. امروزه ما کسانی را که به مراتب عالی مهارت می رسند، ستایش می کنیم. در زمان های پیش، چیره دستی های فردی فقط برای تولید کالاهای سلطنتی برقرار بود اما «روال کسب و کار»، چیره دستی را برای بیشتر صنعتگران، امری قطعی محسوب می کرد. مفهوم همدستی و همبستگی نیز به شدت بر مبانی مقررات، استانداردها و سرمایه گذاری ها در سرمایه انسانی - که موضوع اصلی بحث این مقاله است - تأثیر گذاشته بود.

نظارت

تحقیقات دانشگاهی درباره اصناف، همواره بر اهمیت نظارت تأکید دارند. حجم و گستردگی مقررات صنفی، آنچنان برخی از مورخان را تحت تأثیر قرار داده که ایشان اصناف را متعهد به

1. Diderot

«تکامل صنعت خود» دانسته و آنها را «شیوه‌های برتر کسب و کار» در زمان خود معرفی کرده‌اند. با این حال، برای آشنایی با اصل نظارت، باید فلسفه وجودی مضمون مقررات اصناف را بدانیم. دلایل نظارت

مقررات صنفی، علاوه بر هدف اصلی تأمین معاش کافی، در ابتدا از طریق ممانعت از [ورود یا فروش] کالاهای بیگانه شکل گرفت. مقررات از همان ابتدا طوری طراحی شد که از رشد کسب و کار یک صنعتگر به بهای کساد کار دیگران جلوگیری کند. این هدف با «حفظ شرایط برابر - در خرید و فروش تا حد امکان - برای همه اعضا» به انجام می‌رسید. به ویژه اصناف علیه اقدامات مخرب از قبیل انحصاری شدن دسترسی به مواد خام، به کارگیری تعداد زیادی از نیروی کار، کم کردن قیمت‌ها، و استفاده از مواد اولیه ارزان (فاقد کیفیت) مقرراتی وضع کرده بودند. مضمون مقررات صنفی

یکی از مثال‌های مربوط به نظارت صنفی، مجموعه‌ای از مقررات است که در سال ۱۳۲۵ میلادی، برای صنف نم‌بافان تولوز (فرانسه) نوشته شده است. این مقررات تقریباً دو سوم بندها را به چیزی اختصاص داده‌اند که مورخان آن را کنترل کیفیت نامیده‌اند اما امروزه در مدیریت عملیات، آن را «استانداردسازی محصول و فرآیند تولید» می‌نامند (جدول ۱). مقررات مربوط به کیفیت، بر فریبکاری تأکید داشته و فقط شرایط عینی و کلی را مد نظر قرار داده‌اند. در بیشتر مشخصات مربوط به اندازه‌گیری، به کالاهای معیوب و غیر قابل قبول پرداخته شده است. مثلاً: - به هیچ تولیدکننده‌ای نباید اجازه داد لباسی عرضه کند که «اندازه مناسب ندارد یا به خوبی دوخته نشده است» (قانون شماره ۲۰)؛

- هیچکس نباید لباسی خریداری کند که «بد دوخته شده باشد» (قانون شماره ۲۹)؛^۱ و (وضع جریمه دو دیناری^۲ برای) «لباس‌های بد رنگ و بد دوخت و آنهایی که پارچه خوبی ندارند و در غیر این صورت، آنهایی که بدشکل هستند» (قانون شماره ۳۴).^۳

1. Mullholland
2. two denari fine
3. Mullholland

جدول ۱. توزیع موضوعی مقررات صنفی نمایندگان تولوز

موضوع	تعداد مقررات	درصد
مباحث تجاری	۱۳	۳۸/۰
کنترل کیفیت	۱۳	۳۸/۰
مواد	۴	۱۲/۰
ویژگی‌های محصول	۲	۶/۰
فرآیند تولید	۲	۶/۰
کل		۱۰۰/۰

۱- موضوعات تجاری - «هیچ کس از مغازه‌های پشم‌ریسی، از هیچ مرد یا زنی پشم برای رسیدن دریافت نمی‌کند مگر فقط از یک نفر، تا اینکه پشمی را که قبلاً دریافت کرده، به طریق صحیح تحویل دهد» (قانون شماره ۳).

۲- کنترل کیفیت - «شش نفر از مردان شایسته و صالح - یعنی دو نفر از فروشندگان، دو نفر از بافندگان و دو نفر از رنگرزان انتخاب شوند که در تمام طول سال، به عنوان حافظ، نگهبان و حاکم در کل راسته بافندگان لباس پشمی تولوز، نظارت داشته باشند» (قانون شماره ۳۵).

۳- مواد اولیه - «هیچ مرد یا زنی نباید پشم موجود در کشتارگاه‌ها یا خمره‌های دباغی را با سایر پشم‌های مرغوب مخلوط کند» (قانون ۶).

۴- مشخصات محصول - هیچ مرد یا زنی نباید لباسی غیر از لباس‌های مرغوب و مطابق با قاعده تولید کند (قانون ۱۴).

۵- فرآیند تولید. «هیچ کس نباید هیچ لباسی را با شانه‌های فلزی شانه بزند، تنها استثناء، پارچه‌های خشن هستند که فقط با این شانه‌ها قابل شانه‌زدن هستند (قانون ۲۱).

تنها مقرراتی که تا حدی لحن غیرتنبیهی دارند، به یافتن پشم به روش «صحیح، مرغوب و صادقانه» (قانون ۱۴)؛ و یافتن همه قطعات «به اندازه مناسب برای ارباب رجوعی که آنها را سفارش داده است» توصیه کرده‌اند (قانون ۱۶).

آستانه‌های صداقت

مقررات اصناف، یک آستانه تولید صادفانه تعریف می‌کرد که وضع یک قیمت عادلانه را ممکن می‌ساخت.^۱ ضمانت اجرای این آستانه‌ها، اعضای صنف را از گزند افراد بی‌وجدانی که بازارشکنی کرده و اعتماد عمومی را از بین می‌بردند، مصون می‌داشت.^۲

یکی از معمول‌ترین روش‌های تقلب در همه زمان‌ها، تقلب در مواد اولیه بوده است. مثلاً وارد کردن ماسه در گچ منجر به ریزش بسیاری از سقف‌ها شده، اعتبار اعضای صنف گچ‌کاران را خدشه‌دار می‌کرد. به همین دلیل، در مقررات اصناف گچ‌کار در فرانسه در سال ۱۲۰۰ میلادی ذکر شده است که گچ‌کار باید «به تمام مقدسین قسم بخورد که به جز آهک چیزی در گچ نریخته و اندازه و نسبت مناسب و صادفانه‌ای از گچ را به مشتری تحویل دهد». گچ‌کارانی که تقلب می‌کردند، در ابتدا جریمه می‌شدند و اگر «عادت به تقلب کرده، رویه خود را تغییر نمی‌دادند، مأمور پادشاه، ایشان را از جایگاه (فرصت) کار به عنوان یک صنعتگر محروم می‌کرد».

اصل نظارت اصناف چه ارتباطی با مدیران جدید می‌تواند داشته باشد؟ در بخش بعد خواهیم گفت که این اصل چگونه تداوم یافته و به محور اتکای پیشرفت مداوم تبدیل شده است. سپس زمینه‌های ماندگاری دیدگاه‌های پیشینیان در نزد ما را - هم از جهات ناخوشایند همچون احساس گناه دایمی و هم از جهات خوشایند مانند احترام گذاشتن به نظر مشتری - بررسی خواهیم کرد.^۳

ارتباط با مدیریت امروزی

مقررات صنفی گامی مهم در تکامل نظام امروزی قوانین عمومی و نهادهای نظارتی بوده است. مطالعات تاریخی به ما می‌فهماند که مقررات صنفی در درجه اول باعث کاهش فریبکاری می‌شوند. اصناف به ما می‌آموزند که ضمانت اجرای صنفی همچنین موجب بقای تولیدکنندگان صادق می‌شود. تاریخ گواهی می‌دهد که برخی از شکل‌های نظارت بر کسب و کارهای مستعد

1. Hickson and Thompson, 1991.

2. Lunt, 1956, Pounds, 1974.

3. Spooner, 1972.

سوءاستفاده - همانند کاهش ارزش پول (خراشیدن سکه‌ها)^۱ - ضروری است و اجرای چنین نظارت‌هایی از زمان اصناف تا به امروز وجود داشته و تکامل یافته است.^۲

اسلاف ما همچنین دریافتند که ضمانت اجرای صنفی، می‌تواند با وضع جریمه، اصناف را در برابر انحصارگری و روش‌های زیانبار صیانت کند، اما از مصرف‌کنندگان هیچ حمایتی به عمل نیاورد. جوامع نیز به تدریج با حمایت از ضمانت اجرای مستقل و معیارهای مستقلی که از طرف حکومت پدید می‌آمد، به این فرصت‌طلبی اصناف واکنش نشان دادند. این جنبش باعث رهاشدن صنعتگران از مناقشات فرساینده‌ای شد که مشخصه دادگاه‌های صنفی به شما می‌آمد. با این حال چون در این حالت حکومت، مسئول پیشرفت مداوم تلقی می‌شد، تنش‌های جدیدی در این جنبش بروز کرد.^۳

گاهی گفته می‌شود که یکی از نقاط ضعف تفکر غربی، وسواس فکری آن نسبت به خطاها و تثبیت شرم است. تحقیق درباره مدیریت اصناف نشان می‌دهد که نگرانی بابت تولید تعمدی، کالاهای نامرغوب، بخشی از زندگی روزمره اصناف ما بوده است. مثلاً «سکه‌خراشی» به یکی از مشاغل تعداد زیادی از مردم تبدیل شده بود که استخدام می‌شدند تا براده‌های ریزی از سکه‌های گرانقیمت بتراشند. قابل درک است که جامعه برای کاهش ارزش پول خود نگران باشد. به این ترتیب دستگاه‌های بازرسی هوشمندانه‌ای تأسیس شد تا سکه‌خراشان را شناسایی و تنبیه کند.

با اینکه وسواس فکری نسبت به خطاها شاید یکی از بازمانده‌های نامیمون نظارت صنفی باشد، اما از اصناف، آثار خوشایندی نیز همچون احترام به نظر مشتری درباره کالاها و طرز استفاده از آنها در تفکر امروزی باقی مانده است. اولین مقررات، موانعی برای خرید و فروش کالاهایی که در خارج از صنف تولید می‌شد، ایجاد می‌کرد. با این حال اسلاف ما به زودی فهمیدند که تولید فریبکارانه ممکن است به آسانی توسط مشتری قابل تشخیص نباشد.

۱. لبه‌های کنگره‌دار سکه‌های امروزی نیز یادگاری از دوران سکه‌خراشی هستند. این لبه‌ها کار خراش سکه‌ها توسط افراد سودجو را دشوار کرده و علاوه بر آن، مانع از پوسته‌پوسته شدن سکه و کاهش وزن آن به دلیل پوسته‌ریزی می‌شدند - گ.ت.

2. Nchia, 1990.

3. Spooner, 1972.

مثلاً زره‌سازان متقلب احساس کردند هر آنچه را که مصرف‌کننده (خریدار) نتواند تشخیص دهد، می‌توانند از زره اسب‌ها کم کنند. به این ترتیب بود که شرکت زره‌سازان لندن در سال ۱۳۲۲ میلادی، استفاده از تکه‌های معیوب زره و مواد اولیه نامرغوب را در زره اسب‌ها ممنوع کرد.^۱ به طور خلاصه باید گفت که اسلاف ما یاد گرفتند محصول را از زاویه دید خریداران خود بررسی کنند.

نظارت یکی از اصول موفق مدیریتی بوده است. با این حال، کاربرد اولیه نظارت، محدود کردن تقلب و تولید معیوب بود. درک بهتر از مدیریت صنفی نیاز به بررسی اصولی دارد که به جای صرفاً محدودیت ایجاد کردن بر سر راه استعدادهای انسان، به آن استعدادها ارجح می‌گذاشت. بخش بعدی در مورد اصل استانداردهای حرفه‌ای و کاربرد آن در رونق بخشیدن به رقابت است.

معیارهای تولید شایسته

در روزگاری که مثلاً یک تنگ معیوب زین اسب می‌توانست حادثه‌ساز شود، کار شایسته، بی‌چون و چرا مورد احترام بود. اصناف به نظامی برای قضاوت در مورد محصولات مناسب و کارگران شایسته نیاز داشتند. با اینکه اصناف را نمی‌توان ابداع‌کننده مجموعه استانداردها دانست^۲، ولی استفاده از چنین معیارهایی در کار ایشان بسیار اهمیت داشت. اصناف در دوره‌های کارآموزی یا در استخدام کارگران ماهر و قابل، از قاعده «همواره تولید کردن طبق روال صنفی و حرفه‌ای» استفاده می‌کردند و قابلیت ارائه یک «شاهکار»، بخش اساسی قبول صلاحیت کارگران ماهر برای پذیرفته شدن در صنف به عنوان یک استادکار بود.

استانداردهای ساده و کلی

رویکرد امروزی ما به موضوع کیفیت، شاید ما را وادارد که گمان کنیم اصناف سرشناس، به مزایای تطبیقی کارها توجه داشته‌اند. مثلاً شاید انتظار داشته باشیم که:

- استادان خیاط را به خاطر یکنواخت بودن کوهک‌ها تحسین کنند؛

- بافندگان محکم بودن پارچه را ملاک عمل قرار دهند؛ و

1. De Beer, 1991.

2. Sullivan, 1983.

- نجانان، جلا و صیقلی‌بودنِ سطحِ کار را مهم بشمارند.

با این حال، مطالعاتِ اصنافِ چیزِ چندانی دربارهٔ مزایایِ تطبیقی یا اندازه‌گیری‌های دقیق را آشکار نکرده است.^۱ در عوض، «کفایتِ کارگر و کیفیتِ کار، تقریباً از یکدیگر قابل تمیز نبودند».^۲ توصیفِ کیفیتِ کارِ کارگران، کلی بود و به ندرت با ذکر جزئیات بیان می‌شد. مثلاً در فرانسه، هنرمندانِ واقعی و کارگرانِ ساده^۳، با اصطلاحِ همکارانِ خبره توصیف می‌شدند که نقطهٔ مقابلِ ناشی (فاقدِ صلاحیت) بود.

این ویژگیِ توصیفاتِ مزبور، به برخورداری از فناوری برای تعیینِ جزئیات یا ارزش آن جزئیات ربطی نداشت. تا قبل از ظهور طبقهٔ متوسط و بورژوا در قرن نوزدهم^۴، بخشِ عمدهٔ بازار کالاهای صنعتی، معطوف به کارکردِ عملیِ کالاها می‌شد. کلاه و کفش باید صرفاً بدنِ انسان را محافظت می‌کرد؛ نان و گوشت صرفاً باید قابلِ خوردن می‌بود؛ تفنگ‌های سرپُر فقط باید شلیک می‌کردند؛ و شیشه‌های پنجره فقط کافی بود که سر و صدا نکنند. کالاهای بسیار عالی و استفاده از مواد اولیهٔ بسیار مرغوب، فقط برای قلیلی از نخبگان؛ از قبیل خاندانِ سلطنتی بود.

اصناف از همان نظامِ معمولیِ آحاد و اوزان برای تعریف کردنِ استانداردهای ضروریِ بازار استفاده می‌کردند. با توجه به فناوریِ شایع و یکسان، و انتظاراتِ انبوهِ بازار در آن زمان، کالاهایی که طبق روال بازار تولید می‌شدند، در اصل فرقی با هم نداشتند.^۵ در مواقع لزوم، از مشخصاتِ دقیق نیز استفاده می‌شد، ولی با توجه به فلسفهٔ وجودیِ همدستیِ صنعتگران، پیشرفت در این زمینه‌ها پس از طیِ دورانِ طولانیِ حاصل می‌شد. با بررسیِ یک مثال می‌توانیم به هر دو دستهٔ ویژگی‌های ظاهری و کارکردیِ یک ساعت؛ به نحوی که بتواند صلاحیتِ سازندهٔ آن برای ورود به صنفِ صاحبِ نفوذِ ساعت‌سازان را در آگسبورگِ آلمان تأیید کند؛ پی ببریم. هریک از متقاضیانِ ورود به صنف، از سالِ ۱۵۷۷ تا ۱۷۳۲ میلادی، باید یک ساعت با مشخصاتِ تقریباً ثابت به این شرح می‌ساخت:

-
1. Reddy, 1984.
 2. Sonenscher, 1987.
 3. vrais artistes and gens de bras
 4. Walton, 1992.
 5. Kieser, 1989.

... ساعتی با ۷ الی ۸ اینچ ارتفاع که بتواند ... رأس ساعت و هر یک ربع ساعت زنگ بزند؛ یک صفحه اسطراب داشته باشد که موقعیت ستارگان ثابت در منطقه البروج را نشان دهد؛ یک نشان دهنده خودکار طول روز و شب، یک صفحه تقویم، و علامت‌هایی که قابل تنظیم برای چرخه ۱۲ یا ۲۴ ساعته باشد.^۱

اصل استانداردهای شغلی اصناف، با مدیران امروزی چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟ بخش بعدی ابتدا با بررسی چگونگی تحول این اصل و تبدیل شدن آن به نظام استانداردهای صنعتی امروز به این پرسش می‌پردازد. به سهم مؤثر تفکر صنفی در به کارگیری استانداردهای عملکرد اشاره خواهد شد. با این حال خواهیم گفت که در آن روزها، به کارگیری استانداردها مانع از نوآوری و ابداع نیز می‌شد.

مناسبت استانداردهای عینی با زمانه حاضر

امروزه نیز همچون زمان حضور و رونق اصناف، رعایت استانداردها شرط اصلی کسب و کار مطمئن است. ما با درس آموزی از خطاهای اصناف پیشین، نظارت را بر عهده سازمان‌های مستقل مانند مؤسسه استانداردهای ملی ایالات متحده گذاشته‌ایم که هم از تولیدکنندگان و هم از مصرف‌کنندگان، مستقل هستند.^۲ پیشرفت در نظام اندازه‌گیری نیز ما را قادر کرده است استانداردهایی تفصیلی - مانند تعیین ابعاد کالاها به روشی بسیار دقیق‌تر از پیشینیان - بنا کنیم. با این حال ما نیز مفید دیده‌ایم که استانداردهای عملکردی را برای کالاها تعریف کنیم تا مشخص باشد که هر کالا برای صاحب آن چه کارکردهایی دارد.

اگرچه استاندارد عینی «روال صنفی»، ارزشمند بود اما شواهد تاریخی نقاط ضعف آن را نیز آشکار کرده‌اند.^۳ مهم‌ترین نقطه ضعف آن روش، شهرت اصناف به ممانعت از شکل‌گیری نوآوری در صنف است.^۴ منفعت‌طلبی و محدود کردن غیرمنصفانه تجارت که مدت‌های مدید دوام آورد، هنگامی در دسرساز شد که تقاضای هنگفت برای ارتش‌های اروپایی و برای کالاهای صادراتی - که باید در بازارهای جهانی به رقابت می‌پرداختند - پدید آمد. فشارهای سیاسی در ابتدا موجب شکل‌گیری شرکت‌های سلطنتی و تولید با سازماندهی تجار شد. به این ترتیب

1. Mayer, 1980.
2. Sullivan, 1983.
3. Coornaert, 1941.
4. Thrupp, 1963.

کشورهای غربی تا پایان قرن نوزدهم، همگی فعالیت سازمان‌های صنفی خود را ممنوع کرده بودند.^۱

استفاده از سازمان‌های مستقل و روش‌های پیشرفته اندازه‌گیری، بهره‌گیری استانداردهای دقیق برای تولید انبوه را میسر کرده است. با این حال مشکل محافظه‌کاری، کماکان به عنوان مشخصه‌ای تفکیک‌ناپذیر از این کار به جای خود باقی است زیرا شفاف‌ترین و دقیق‌ترین راه‌ها برای تعریف یک استاندارد را در هر حال باید بر پایه یک فناوری که از قبل وجود داشته است، تعریف نمود. طرفداران پیشرفت‌های سریع هنوز هم اعتقاد دارند که استانداردها و گروه‌های وضع استاندارد؛ از قبیل اداره استانداردهای ملی آمریکا؛ مانع از رشد فناوری می‌شوند.^۲ امروزه جامعه نظام‌های بازرسی مناسبی را که از ضمانت اجرایی قدرت خرید حکومت برخوردارند، به کار می‌گیرد تا محافظه‌کاری در وضع استانداردها را جبران کند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که از زمان اصناف تا به امروز، یک خط سیر تکاملی وجود داشته است که برای مردم شایسته، مزایا و نیز محدودیت‌هایی را از طریق اصل استانداردهای تولیدی به وجود آورده است. از آنجا که محدودیت‌ها، ذاتی بشر هستند، حال دیگر توجه خود را به اصل کارآموزی، یعنی اصلی معطوف می‌کنیم که هم به شکل دادن به ظرفیت‌های افراد برای انجام دادن کار شایسته می‌پرداخت و هم ایشان را طوری تربیت می‌کرد که به مفیدبودن کار خود برای جامعه ببالند.

کارآموزی برای کسب لیاقت و بالندگی

معمول است که در تفسیرهای تاریخ مدیریت، کارآموزی را یکی از دستاوردهای مهم اصناف در زمینه مدیریت^۳ و نیز یکی از عوامل دخیل در قدرت رقابتی برخی کشورها مانند آلمان محسوب می‌کنند.^۴ دلیل قایل شدن چنین جایگاهی برای کارآموزی، نقش آن؛ هم در درک فنون کار و هم در فراهم کردن تمرینات شاق به منظور پرورش کارآموزان برای تبدیل شدن به کارگران شایسته؛ و نیز اعضای سربلند گروه‌های صنفی بود.

1. Renard, 1918.

2. Krisliv, 1997.

3. Juran, 1995.

4. Fukuyama, 1995.

الگوسازی رفتاری

قراردادها و مقررات موجود، برای آشنایی ما با محتوا و فرآیند شکل‌گیری کارآموزی کمک‌چندانی نمی‌کنند.^۱ این فقدان جریات البته - با توجه به فقدان یک زبان دقیق و همگون برای توصیف کارها و تمایل اصناف به محرمانه نگاه داشتن اسرار خود - قابل درک است.^۲ برخلاف باور مرسوم درباره تمرینات کارآموزی و درباره شیوه آموزش یک استادکار، به نظر می‌رسد که استادکاران، هرچه را که مناسب می‌دانستند، به هر روش که صحیح می‌دیدند، یاد می‌دادند. راه دیگر برای بررسی موضوع، آن است که فکر کنیم آنچه که استادکاران آموزش می‌دادند، در واقع، ثروت شخصی ایشان بود که آن را در معرض آزمون و انتقاد قرار نمی‌دادند.^۳

تحقیقات انجام شده درباره کارآموزی در آن دوران، تا حد زیادی بر سر یادگیری از طریق مشاهده و تمرین، توافق نظر دارند.^۴ از کارآموزان انتظار داشتند که به عنوان یک صنعتگر شایسته، با دقت کردن در کار یک استادکار، فرآیند کار را ملکه ذهن خود ساخته و بارها و بارها یک قطعه ساده را دقیقاً شبیه به استاد خود بسازند. وقتی که استاد از کیفیت آن قطعه ساده رضایت حاصل می‌کرد، کارآموز می‌توانست تمرین برای ساختن یک قطعه دشوارتر و کامل‌تر را آغاز کند.

در نگاه اول، ترکیب کردن الگوسازی رفتاری و تمرین مکرر در اصناف، ساده به نظر می‌رسد. با این حال، تحقیقات امروزی نشان می‌دهد که تکرار منظم و متفکرانه می‌تواند به پیدایش یک نظام دانش بینجامد که پیچیده و در عین حال، ناپیداست و معمولاً آن را با اصطلاح فوت و فن می‌شناسیم.^۵ بررسی شرکت‌های موفق در حوزه فناوری پیشرفته، اهمیت فوت و فن‌هایی را نشان می‌دهد که فقط آنهایی که بارها و بارها از یک فناوری استفاده کرده‌اند، توانایی درک صحیح از آن را پیدا می‌کنند.^۶ اصناف نمی‌توانستند به درستی رشد فوت و فن‌ها را بررسی کنند اما آن را یکی از دلایل عمده سربلندی خود و همدستی جمعی می‌دانستند.^۷

-
1. Pannabecker, 1989.
 2. KOEPP, 1986.
 3. Epstein, 1991.
 4. Hamilton and Hamilton, 1992.
 5. Schon, 1995.
 6. Leonard, Barton, 1995.
 7. Hudson and Hunter, 1981.

اصل کارآموزی از چه جهت می‌تواند برای دوران امروز مناسب داشته باشد؟ بخش بعد، ابتدا چگونگی دوام آوردن این اصل در برنامه‌های مهارت‌آموزی مبتنی بر آموزش‌های کارشناسان سازمان‌ها را بررسی می‌کند.^۱ آن بخش سپس به بحث دربارهٔ پیامدهای ناخوشایند موضوع - که همان سوء استفادهٔ تعداد کثیری از استادکاران و تبدیل کردن آن به نوعی برده‌داری در جهت منافع شخصی بود - می‌پردازد.

مناسبت کارآموزی با دوران امروز

ارزشی که اصناف برای کارآموزی قایل بودند، در صنعت امروز نیز به جای خود باقی است.^۲ حتی در مواردی - شبیه به ایالات متحده - که عوامل اجتماعی، مانعی بر سر جنبه‌های نهادی کارآموزی هستند، فکر اصلی مهارت‌آموزی «تخصص محور» و آموزش‌های «ضمن کار»، همچنان نقشی حیاتی دارد. متخصصان - خواه در لباس مشاور، خواه در نقش مربی یا معلمان مهارت‌آموزی - روز به روز بیشتر برای بارور کردن استعدادها و تبدیل کارآموزان به کارکنان مولد به کار گرفته می‌شوند.^۳

کارآموزی‌های اصناف، علی‌رغم فایده‌هایی که داشت، همیشه هم آرمانی نبود. مثلاً برخی ادعا کرده‌اند که اصناف حتی در بهترین حالت، در واکنش نشان دادن به سوءاستفاده‌های جسمی (بیگاری) و کوتاه‌نظری‌های بسیاری از استادکاران، ناتوان بوده‌اند.^۴ انتقاد دیگر آن است که بسیاری از استادکاران به جای کمک به کارآموزان در فهم دلیل و چگونگی تمرینات مورد نظر، صرفاً بر تقلید اصرار داشتند. انتقاد عمومی که طبق آن ناتوانی کارآموزان از تفکر مستقل، مانع از پرورش توانایی‌های ایشان برای سازگاری با شرایط و فناوری‌های جدید می‌شود، یکی از دلایل حمایت جامعه از مدارس فنی به عنوان جانشینی برای کارآموزی صنفی بود.^۵ کارآموزی و مشتقات امروزی آن، هنوز هم هنگامی که منفعت شخصی در این اصل مفید راه پیدا می‌کند، به محافظه‌کاری متمایل می‌شوند. امروز هم از اصول و تجربیات مدیریتی اصناف، می‌توان درس‌های فراوان آموخت. با این حال تاریخ نشان می‌دهد که هیچ اصل یا نهادی را نمی‌توان

1. Dumas and Wile, 1992.

2. Gospel, 1991.

3. Scandura, 1996.

4. Lequin, 1986.

5. More, 1980.

جانشینی برای فداکاریِ مدیران در جهتِ به کارگیریِ تجاربِ شخصی در خدمتِ دیگران دانست.

نتیجه‌گیری

اهدافِ این مقاله از این قرار بود:

- مشخص کردنِ معنایِ مهارت از نظرِ اصناف؛

- توصیفِ آن اصولِ مدیریتی که اصناف برای اطمینان یافتن از این مهارت‌ها به کار می‌بردند؛

- تعیینِ ارتباطِ آن اصول با صنعتِ امروزی.

صنعتگرانِ قدیم، به چه دلیل خود را شایستهٔ بالندگی می‌دیدند؟ پاسخ، کالاهای مرغوبی است که آنان طبقِ رسمِ کسب و کارِ خود می‌ساختند. دستاوردها چگونه اداره می‌شدند؟ از طریقِ یک سازماندهیِ جمعی - یعنی صنف - که فریبکاری، به معنای معمولِ کلمه را تقبیح کرده و مهارت‌های اساسی را به اعضای خود می‌آموخت.

ما توصیه می‌کنیم که مدیرانِ امروز همچنان به استفاده از اصولِ مدیریتیِ اصناف پرداخته و آن اصول را تکمیل کنند. پس از آنکه ارزش‌هایِ پیشینانِ خود در اصناف را به رسمیت شناختیم، در دنیایِ بزرگِ مقیاس‌تر و پیچیده‌ترِ امروز که رقابتِ فناورانهٔ جهانی در آن وجود دارد، به پیشرفت‌هایی نهادی دست یافتیم. این دستاورد با پدیدآوردنِ سازمان‌هایی تخصصی حاصل شد که توانستند از دانش و فناوریِ جدید - همان چیزی که در دسترسِ اسلافِ ما نبود - برای تدوین و ضمانتِ اجرای مقررات، استانداردها و برنامه‌های آموزشیِ مبتنی بر دانشِ نظری استفاده کنند.

جامعهٔ امروز پس از آنکه فعالیت‌های صنفی را دارایِ گرایشِ ذاتی به منفعتِ شخصی و ضدِ نوآوری تشخیص داد، از توفیقِ خود کاست. مقررات، استانداردها و آموزشِ مستقل، و مبتنی بر علمِ نظری، هر چند ارزشمندند، اما در آنها نیز مشکلاتِ منفعت‌طلبیِ شخصی و محافظه‌کاری به قوتِ خود باقی است. کسانی که اصناف را دست کم حساب می‌کنند، اهمیتِ دانشِ مبتنی بر تجربه را به کمترین حد می‌رسانند. خوشبختانه، این عقاید، با توجهِ روزافزون نسبت به ضرورتِ

ارزش دادن و اتکا به کسانی که روزگاری در هنری تبحر داشتند که فناوری‌ها و سازمان‌های امروزی را پدید آورد، در حال تعدیل شدن است.^۱

1. Davenport and Prusak, 1998.

عبرت آموزی از تاریخ اصناف: کمبود تنوع را باید با نوآوری جبران کرد^۱

این مقاله به تردیدهای جی. ام. جوران^۲ درباره درس گرفتن از تاریخچه مدیریت کیفیت پاسخ می‌دهد. نتیجه‌گیری مقاله از این قرار است که به حداقل رساندن تنوع، زیربنای مدیریت کیفی در نظام صنفی بوده است و اجرای آن باعث نتیجه ناخواسته ممانعت از نوآوری می‌شده است. در این مقاله از مستندات تاریخ اصناف کمک گرفته می‌شود تا نشانه‌های وابستگی نگران‌کننده به جلوگیری از تنوع شناسایی شود: پافشاری محض [به کاهش تنوع و توجه به کالاهای مشخص]، ایجاد آداب صنفی [دست و پاگیر]، مجازدانستن تنها یک فناوری برای تولید و فرآیند تولید، رقابت درون گروهی، و جبهه‌گیری در برابر فرصت‌های نوآوری.

مقدمه

جی. ام. جوران (۱۹۹۵) ما را به تردید درباره درس آموختن از تاریخچه مدیریت کیفیت دعوت کرده است. این مقاله قصد دارد با مطالعه اصناف - به عنوان یکی از اسلاف مدیریت کیفیت^۳ - به تردید او پاسخ دهد. تاریخ طولانی اصناف در گذر زمان و در کشورها و صنایع مختلف، تحولات عمده‌ای داشته است. چون بررسی تاریخ مدیریت صنفی به طور کامل، فراتر از مجال این مقاله است، موضوع مورد تمرکز خود را ناسازگاری بین «نوآوری» و «جلوگیری از تنوع» انتخاب کرده‌ایم که موضوعی بسیار باارزش است و ما را قادر می‌کند به یک دوره زمانی مشخص و یک صنعت معین پردازیم.

- دوره زمانی انتخاب شده، اوایل قرون وسطی است که از آغاز شکل‌گیری مدیریت صنفی در قرن دوازدهم تا پایان قرن سیزدهم - یعنی هنگامی که جنگ و طاعون به شدت موجب محدودیت فعالیت‌های صنفی و صنعتگری شده بود - را شامل می‌شود.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

"The Lesson of Guild History: Variance Reduction Must be balanced with Innovation", Francis W. Wolek, *The quality Management Journal*; 2004, 11, 2.

2. J. M. Juran

3. Womack, Jones, and Roos, 1990; Fukayama, 1995.

- پارچه‌بافی جزئیات دقیقی را بر ما آشکار می‌کند، زیرا این صنعت بیشترین تأثیر را بر نظام اقتصادی و اجتماعی اروپای قرون وسطی داشته و بزرگترین صنف در آن دوران محسوب می‌شده است.

- نظام‌های مدیریتی شکل گرفته در اوایل قرون وسطی، تا به امروز نیز دوام آورده‌اند. هر چند جزئیاتی مانند رایه‌شاهکارها و نیز مقررات صنفی تغییر کرده‌اند، اما اصول بنیادی همچنان باقی مانده‌اند.

اصناف چگونه عمل می‌کردند؟

اصناف در پاسخ به نیازهای شهری برای محصولات بیشتر و بهتر از آنچه می‌توانست در خانه تولید شود (برای مثال پارچه‌های خانگی) و برای تأمین امنیت کارگران در زمانی که اوضاع زندگی پُرخطرتر از امروز بود، شکل گرفتند.^۱ جامعه قرون وسطایی، اعضای هر صنف را «نقش‌آفرینان حقیقی» در نظام اجتماعی سلسله‌مراتبی و مقدر شده توسط خداوند می‌دانست. اعضای هر صنف سوگند می‌خوردند که تجارت صادقانه انجام دهند، از رفاه یکدیگر حمایت کنند و فراهم بودن تجهیزات، مواد خام و شرایط فروش را تضمین نمایند.^۲ در عوض هر شهر از کسب و کار اصناف خود حمایت کرده، آنان را قادر می‌ساخت برای فراهم کردن شبکه‌های تأمینی - مانند پرداخت مستمری به اعضای مستأصل و فقیر و خانواده‌های آنان - تلاش کنند. توانایی هر صنف در انجام مأموریت‌هایش، بستگی به اتحاد و همبستگی اعضایش داشت که جوران (۱۹۹۵) آن را قلب مدیریت کیفیت آنها می‌نامد:

«یکی از رویه‌های تحسین‌برانگیز جهت ایجاد برابری فرصت در بین اعضای صنف، ایجاد همبستگی بود. برای رسیدن به این هدف، رقابت درونی بین اعضاء به رقابت صادقانه محدود می‌شد. هیچ عضوی اجازه نداشت به ضرر اعضای دیگر کار کند. بهبود کیفیت نیز تخطی از رقابت سالم محسوب می‌شد.»^۳

این نظام در ادامه مقاله برای صنعت نساجی ارائه شده است.

1. Blair Ramsay, 1990.

2. Kieser, 1981.

۳. رجوع کنید به: اپستین (Epstein, 1991)، هیکسون و تامپسون (Hickson and Thompson, 1991)، کاپلان و کوپ (Kaplan and Koepf, 1986)، رنارد (Renard, 1981)، سیوول (Sewell, 1980)، تراپ (Trupp, 1936).

مروری اجمالی بر صنعت نساجی

پشم ماده خام غالب بود و فرآیند کار با چیدن پشم گوسفندان و سپس تمیز کردن و رسیدن آن شروع می شد. چون اکثراً خانوارها بودند که پشم را به نخ تابیده تبدیل می کردند، این مرحله از عرضه توسط صنف سازماندهی نمی شد. بافندگان، نخ تابیده را در مغازه هایی که متعلق به استادکاران بود، به لباس تبدیل می کردند. این استادکاران معمولاً یک یا دو کارگاه و همچنین مکانی برای معامله با مشتریان داشتند.

مشتریان محلی با بافندگان در مورد مسائلی شبیه ریز بودن یا درشت بودن بافت، اندازه و رنگ آمیزی متناسب با کاربرد مورد نظرشان و نیز درباره خصوصیات نخ تابیده شده، همفکری می کردند. بافندگان بیشتر به حداکثر کردن بهره وری تأکید داشتند زیرا بازار به لباس های بادوام برای پوشاک ضروری نیاز داشت و برای پارچه ها سقف قیمت تعیین می کرد. بافندگان مجبور بودند مقررات صنف را رعایت کنند که آنان را از کارهایی شبیه تحویل دادن لباس با وزنی کمتر از نخ تحویل گرفته شده، منع می کرد. در صورت نیاز، عمل آوری (خیساندن مکرر و کوبیدن پارچه) توسط صنف دیگری اجرا می شد و این اعمال منجر به نرم تر و ضخیم تر شدن پارچه ها برای تولید پوشاک بادوام تر و راحت تر می شد. صنف سوم رنگرزان بودند که پارچه ها را با موادی مانند روناس، رنگ می کردند.

مشتریان از طریق مشاهده و لمس با دست، پارچه ها را با تولیدات سایر بافندگان مقایسه می کردند. اصناف در شهرهای بزرگتر، استادکاران بافنده را ملزم می کردند بر پارچه ها مهر بزنند تا تضمین کنند که پارچه ها مطابق مقررات صنفی تهیه شده اند. مقررات مشتریان را قادر می کرد تا کارهای پست تر از استاندارد را رد کنند و سرپرست صنف می توانست بافنده متخلف را جریمه کند یا تخلف او را جهت بررسی به دادگاه صنفی ارجاع دهد.

تجارت نساجی، تجارت برای بازارهای دوردست را نیز از طریق فراهم کردن نخ لازم، پرداخت دستمزد بافندگان، عمل آوری پارچه و حمل حجم زیادی از پارچه برای نمایندگان خود و یا فروش آنها در بازارهای محلی اداره می کردند. قیمت این گونه کالاهای صادراتی به شدت به کیفیت پشم، نخ و یا رنگی که استفاده شده بود، بستگی داشت.

مدیریت کیفیت در اصناف

نظام صنفی و مفهوم آشنای به کارگیری بازرسی برای ضمانت اجرای استانداردهای اعلام شده، سؤالات بسیاری در مورد چگونگی اجرای آن بازرسی در ذهن ایجاد می‌کند:

استاندارد کیفیت: اصناف کیفیت کالا را به شکل امکان مقایسه آن با یکی از محصولات نمونه اعضای صنف (انطباق با رویه صنفی) تعریف می‌کردند.

حصول اطمینان از کیفیت: اصناف اجرای استانداردها را با یک رشته مقررات عمومی تضمین می‌کردند که حداقل کیفیت کالاها را مشخص می‌کرد.

کارآموزی: اصناف از دوره‌های قراردادی کارآموزی برای آموزش کارگران و تأمین استانداردها استفاده می‌کردند.

پاداش‌ها: اصناف اثبات کارآیی هر فرد را با ارتقای او به سطح استادکار در آن حرفه، پاداش می‌دادند.

در ادامه مقاله به تشریح تفصیلی هر یک از موارد برای صنف بافندگان خواهیم پرداخت.

آداب صنف بافندگان

مشتریان امروزی، پارچه‌ها را براساس ویژگی‌های کارکردی آنها مانند میزان پوشش مورد ارزیابی قرار نمی‌دهند. بافندگان نیز از معیارهایی مانند یکنواختی بافت، برای برآورد برتری نسبی پارچه‌ها استفاده نمی‌کنند. اما در مستندات تاریخی، کیفیت فقط بر اساس معیارهای مقایسه‌ای ذهنی شبیه به زبری، ظرافت، خوش‌رنگی و یکنواختی بافت صورت می‌گرفته است.^۱ بافندگان از معیارهای اندازه‌گیری از قبیل طول، وزن و تراکم (تعداد شانه‌ها) استفاده می‌کردند. با این حال آنها فاقد زیرساخت‌های فنی برای جمع‌آوری، انتشار و پردازش اطلاعات عینی در مورد ویژگی‌هایی شبیه ظاهر و زیبایی پارچه و لمس آن بودند^۲ - که هنوز هم به صورت ذهنی برآورد می‌شوند.^۳

بدون معیارهای اندازه‌گیری دقیق و آماری، مشتریان و بافندگان، برای ارزیابی مقایسه‌ای یک پارچه با پارچه‌های سایر بافندگان، به چشم و لامسه خود متکی بودند. تعیین کیفیت خوب به

-
1. Chorley, 1987.
 2. Kieser, 1989.
 3. Rey and Baalam, 1995.

گونه‌ای بود که بین محصولات مغازه‌های صنفی تفاوت‌های چندانی وجود نداشت و فقط به شکل فقدان مشکلاتی شبیه سوراخ یا گره ارزیابی می‌شد.

صادرکنندگان محصولات نساجی نیز نیازمند یک راه حل مقایسه‌ای بودند تا از طریق آن مطمئن شوند که تکه‌های پارچه موجود در یک محموله بزرگ، از هم قابل تشخیص نباشند. این تأکید بر رعایت رویه صنفی، به اشتباه مورخان را واداشته تا نساجی را به عنوان یک صنعت کاملاً همگن توصیف کنند.^۱ البته قابلیت مقایسه، از نوع مشابهت کالاها با هم نبود، ولی یک نوع همسانی کارکردی بود که به مشتریان اطمینان می‌داد هر بافنده‌ای می‌تواند بافت، تراکم و رنگ موردنظر را ارائه دهد. همچنین مقایسه‌پذیری بافندگان را قادر می‌کرد که خدمات به مشتری را از دیگران متمایز کنند در حالی که مهارت‌ها و فرآیندهای فنی (حرفه‌ای)، بین ایشان مشترک بود.

وضع یک مرز حداقل برای کیفیت

اساسنامه صنف بافندگان تولوز^۲ ذکر می‌کند که چگونه آداب صنفی باعث نظارت بر یک بازار محلی می‌شد.^۳ یکی از احکام اصلی این اساسنامه، استاندارد ذهنی قابلیت مقایسه را بیان می‌کند: «هیچ کس نباید پارچه‌ای دریافت کند که با بی‌دقتی درست شده باشد». جملات مشابهی در سرتاسر این احکام هست که بافندگان را ملزم می‌کند پارچه‌های «خوب و درست» تولید کنند. مقررات تولوز و سایر شهرها از مشتریان در مقابل تقلب - مثلاً تهیه پشم از حیوانات ذبح شده - حمایت می‌کرد. این مقررات همچنین - از طریق ممنوع کردن کارهایی که می‌تواند به پشم آسیب برساند - از خواسته یک صنف برای استفاده انحصاری از پشم مرغوب، حمایت می‌کرد.^۴ بسیاری از مقررات، مشخصات کمی از قبیل عرض پارچه را جهت استاندارد کردن آن برای فرآیندهای بعدی از قبیل رنگرزی، قانون‌مند و مشخص می‌کرد. در نهایت اینکه، مقررات صنف به صورت رسمی به مشتریان اجازه می‌داد عرضه کالاهای مشکوک را به بازرسان صنف گزارش دهند.

1. For example, Carus, Wilson, 1987.

2. Toulouse

3. Mullholland, 1941.

4. Chorley, 1987.

کارآموزی به روال معمول

بافندگان کارآموز، کارهای روزمره مغازه را در عوض سرپناه، جا برای خوابیدن و یادگرفتن دستورالعمل فرآیندهایی که استادکاران آنها در ساختن پارچه به کار می‌بردند، انجام می‌دادند.^۱ روش کار از یک استادکار به دیگری فرق می‌کرد ولی در هر حال عملکرد همه استادکاران باید پارچه قابل قبول تولیدی کرد.

شاگردان مکرراً طرز عمل استادکار خود را تمرین می‌کردند و مهارت‌های آموخته شده را در کارهایی شبیه هم‌هنگی دست و چشم، زبردستی در ایجاد کردن برجستگی و حس درونی برای میزان کشیدگی تارها در بین پودها تمرین می‌کردند. چنین مهارت‌هایی پدیدار نمی‌شدند مگر اینکه یک شاگرد بدون تغییر شیوه استادکار خود را دائماً تکرار می‌کرد. این ارتباط کهن بین ثبات قدم در یک کار و به دست آوردن مهارت، یک مؤلفه بنیادی در نظریه امروزی یادگیری مهارت‌ها نیز هست.^۲

به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک استادکار

پاداش نهایی برای یک عضو صنف، به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک استادکار بود. اگرچه سوابق مربوط به الزامات استادکار شدن در صنعت بافندگی فعلاً در دست نیست، اما الزامات مربوط به سایر اصناف موجود است. مثلاً طبق یک تحقیق در مورد مجوزهای موجود در قرون وسطی، استانداردهای لازم برای شناخته شدن توسط یک هیئت تشخیص این بود که نامزد استادکاری بتواند کارهای متعارف را به راحتی و به خوبی انجام دهد.^۳ کارهای متعارف به فعالیت‌هایی گفته می‌شد که یک استادکار جافتاده مجبور است هر روز انجام دهد. برای مثال فعالیت متعارف روزانه دباغان عبارت بود از ۱۲ پوست گوسفند برای جلد کتاب، مرمت کردن روکش کفش، ۶ پوست برای شلوار، ۶ پوست برای کمر بند و بریدن چرم برای روکش کفش.

1. Wolek, 1991.
2. Coy, 1989; Schon, 1987.
3. Aclocque, 1967.

تأکید بر کاهش تنوع

کاهش تنوع به عنوان محور برخی برنامه‌های امروزی مثل گواهی‌نامه‌های ISO، شش سیگما^۱ و آموزش فرآیندها، اساس نظام کیفیت اصناف بوده است. دادگاه‌های صنفی جریمه‌هایی را برای کالاهایی که مشابه با تولیدات سایر بافندگان نبود، تعیین می‌کردند. استادکاران، مراحل و روش‌های پذیرفته شده را به شاگردان خود آموزش می‌دادند و آنان دقیقاً این کارها را تقلید می‌کردند. برخلاف رویکرد امروزی، شاهکارها همان کارهای روزمره بودند که به آسانی تولید می‌شدند.

مدیران امروزی کاهش تنوع را به آن دلیل مفید می‌دانند که این کار موجب تمرکز جمعی بر متغیرهای شناخته شده یا باعث تعریف دقیق استانداردهای کار می‌شود. تیلر^۲ (۱۹۹۱) منافع این امر را در چهار مورد خلاصه می‌کند. این موارد همچنین نشان می‌دهند که اصناف چگونه مفید واقع می‌شدند:

- ۱- کاهش تنوع در تولیدات: اصناف عرض، طول، تراکم (تعداد شانه‌ها) و طرح بافت را استاندارد می‌کردند. این امر بافندگان و البته سایر اصناف را قادر می‌کرد توجه خود را بر متغیرهایی متمرکز کنند که کارایی را حداکثر می‌کرد.
- ۲- تنظیم مشخصه‌های مواد و ابزارها مطابق با یک فرآیند شناخته شده و پایدار: توافق در خرید پشم به بافندگان اجازه می‌داد که در ایجاد ضمانت در عرضه نخ تاییده شده با هم همکاری کنند.^۳ اجماع در مورد تجهیزات، ساخت قطعاتی شبیه دستگاه بافندگی، شانه‌ها و ماسوره‌ها را ساده می‌کرد. بافندگان صنفی در این شرایط می‌توانستند از ماشین‌های بافندگی دست دوم استفاده نمایند و از قابلیت تعمیر آنها بهره‌مند شوند.^۴
- ۳- حذف کردن دلایل غیرسیستمی ضعف کیفیت از قبیل آموزش ضعیف: «مدارک کارآموزی» به صورت گسترده به عنوان اثبات شایستگی پذیرفته می‌شد.^۵

1. Six Sigma

2. Taylor

3. Thrupp, 1963.

4. Singman and Mclean, 1995.

5. Thrupp, 1963.

استانداردهای بافندگی به دیگران از قبیل ریسندگان نخ، فرصت می‌داد که تنوع در محصولات خود را به حداقل برسانند (برای مثال یکنواختی نخ).

۴- هدایت تلاش‌های مدیران در اندازه‌گیری و کنترل شاخص‌های فرآیند کار: دادگاه‌های صنفی برای حل اختلافات بین بافندگان و تجار مشروعیت داشتند.

در برنامه‌های پیچیده و پیشرفته مدیریت کیفیت، توجه می‌شود که بازارها به صورت مداوم و پیوسته تغییر می‌کنند و سازمان‌های رقابتی همان‌طور که استفاده دایمی از استانداردها را تضمین می‌کنند، باید نوآوری هم داشته باشند. قسمت بعد این بحث را با ذکر مثال‌های سوابق خلاقیت در اصناف، پیگیری می‌کند.

کاهش تنوع و نوآوری

چون نوآوری‌ها همان‌طور که بر تولیدکنندگان تأثیر می‌گذارد، بر عرضه‌کنندگان و مصرف‌کنندگان نیز تأثیر دارد، در این بخش از منظر چرخه عرضه برای بررسی سوابق اصناف استفاده می‌کنیم.^۱ چهار نوآوری عمده مورد بررسی قرار می‌گیرند که ویژگی‌های آنها عبارتند از: الف- در همان زمان تقریباً در شرق هم ظهور کرده بودند، ب- با چرخه تولید تعامل داشتند، ج- پذیرش گسترده و عمومی آنها حدوداً دو قرن طول کشید.

دو محصول متفاوت، منسوجات قرون وسطی را به خوبی توصیف می‌کند: پارچه‌های فاستونی و پارچه‌های پشمی. فاستونی در آن زمان بزرگترین و گسترده‌ترین بازار را داشت، نسبتاً گران نبود، شامل نخ‌های بلند محکم و رشته‌های زمخت بود و نیازی به فرآوری نداشت. پشم مورد استفاده در فاستونی در اروپا فراوان بود و مرغوبیت پشم می‌توانست نقطه شروع فروش باشد. پارچه‌های پشمی بیشترین کیفیت را داشته و حتماً به فرآوری نیاز داشتند چرا که باید از الیاف و رشته‌های کوتاه و نرم تهیه می‌شدند. یک پارچه پشمی عمل آمده، در نهایت نرم و بادوام بود، به خوبی مزین شده بود و یک احساس خوب لامسه‌ای داشت. کیفیت پشم عامل تعیین‌کننده اصلی در کیفیت پارچه‌های پشمی بود. پارچه‌های پشمی تهیه شده از پشم گوسفندان انگلیسی کوچک که در مراتع حاصلخیز چرانده شده بودند، دارای بیشترین قیمت و شهرت بودند و همچنین می‌توانستند با رنگ‌های روشن و گران رنگ آمیزی شوند.

1. Taguchi, Clausung, 1989.

بسیاری از مناطق اروپا هم پشم های لطیف و هم پشم های زمخت تولید می کردند. این پشم ها را می شد بعد از چیده شدن طبقه بندی کرد. نخ های تابیده نرم و زمخت را می شد با هم مخلوط کرد و به محصول جدیدی که به آن سرژه^۱ می گفتند دست یافت. این پارچه کمی به فرآوری نیاز داشت.

نخستین سه گروه نوآوری که بررسی می کنیم، فناوری هایی هستند که به عملیات قبل یا بعد از بافندگی مربوط می شوند. تاریخ نشان می دهد که اصناف، الف- پذیرش یک نوآوری را ترغیب می کردند به شرطی که آن نوآوری تنوع را کاهش می داد؛ ب- آن نوآوری را در صورتی که تنوع را افزایش می داد، نادیده می گرفتند و به رسمیت نمی شناختند؛ و ج- واکنش فعالانه یا مقاومتی نسبت به فناوری ها نداشتند.

۱- **چرخ های ریسندگی:** چرخ های ریسندگی بهره وری ریسندگان را سه برابر کرد و عرضه محصول را قابل اعتمادتر نمود. استفاده از چرخ برای ریسیدن نخ های تابیده از طریق ماکو، کارایی را بدون اینکه تأثیری بر تنوع بافت داشته باشد، افزایش داد و لذا مقبولیت آن به سرعت افزایش یافت. با این وجود تار و پودها باید کشش بیشتری را تحمل می کردند و لذا لازم بود که از طریق دست تابیده شوند. هر پارگی در نخ ضعیف نیازمند یک گره بود که موجب می شد پارچه کمتر یکنواخت و صاف باشد و لذا بافندگان تنها از نخ های تابیده شده با دست به عنوان تار استفاده می کردند.

۲- **حلاجی پشم:** عرضه کنندگان پشم از شانه های چوبی برای تمیز کردن ناخالصی ها از پشم و جدا کردن رشته ها در دسته های نرم و زبر استفاده می کردند. شانه ها و برس های پاروماند که با قلاب های میخی سوراخ شده بودند، کارآیی تمیز کردن و درجه بندی کردن را افزایش داد. با این وجود توانایی حلاجی کردن و جداسازی رشته ها می توانست باعث شود مشتریان به شک بیفتند که پشم های مرغوب و نامرغوب با هم ترکیب شده اند. تأثیر این نوآوری بر تنوع پشم با چشم قابل تشخیص نبود، بنابراین شهرهایی که در صادرات پارچه های پشمی متخصص بودند، استفاده از حلاجی را تحت ضابطه در آوردند تا کاهش تنوع پشم مرغوب را تضمین کنند.

۳- آسیاب‌های فرآوری آبی: سومین فناوری بسیار جالب است چرا که بسیاری از مورخان از آن استفاده می‌کنند تا ادعا کنند که اصنافِ جدّاً در مقابل نوآوری مقاومت می‌کردند. تحقیقات اخیر در حوزه چرخه عرضه تأکید دارد که نوآوری باید قبل از پذیرش به دقت سنجیده می‌شد. به عنوان مثال هر شهر استفاده‌هایی گوناگون برای منابع آب محدود خود داشت^۱ و شهرهایی که در تاییدنِ پشم متخصص بودند، بسیار کم از آسیاب‌های فرآوری آبی استفاده می‌کردند.

عامل دیگری که استفاده از این روش را در شهرهایی که در صادرات پارچه‌های پشمی متخصص شده بودند، کم می‌کرد این بود که این روش مکانیکی، رشته‌های پشمی نرم را خراب می‌کرد.^۲ در حالی که چرخ‌های ریسندگی، حلاجی پشم و آسیاب‌های آبی، فناوری‌های مجزایی بودند، دستگاه بافندگی افقی سیستمی بود از گروهی از نوآوری‌ها از قبیل رکاب‌ها، میله‌های تار، چرخ دنده‌های پیشرفته و ماکوها. برای مثال بافندگان مجبور بودند چگونگی استفاده از سیستم اهرم پا را برای تولید بافت‌های مشابه در چرخ‌های عمودی یاد بگیرند. همچنین مجبور بودند با مشتریان و همکاران خود در چرخه عرضه برای ارزیابی ارزش بافته‌های جدید کار کنند.

۴- دستگاه بافندگی افقی: شبیه به سه نوآوری اول، این دستگاه هم تأثیری مستقیم بر تنوع محصولات داشت. در فناوری اولیه دستگاه‌های عمودی، از وزنه آویزان به تارها برای کنترل سفتی پارچه استفاده می‌شد. سفتی پارچه در یک دستگاه افقی به احساس شهودی برای میزان کشش وابسته بود و لذا این امر می‌توانست تنوع را افزایش دهد. این مسئله منجر به یک استاندارد جدید برای کشش تارها شد که در دستگاه‌های عمودی وجود نداشت. با این حال استاندارد جدید نمی‌توانست بدون تعامل در طول چرخه عرضه از ریسندگان تا عمل‌آوردگان و رنگرزان و حتی مصرف‌کنندگان و خیاطان پذیرفته شود.

همدستی بافندگان باعث شد که محصول دستگاه‌های عمودی به عنوان روال صنفی تعریف شود تا زمانی که بیشتر بافندگان بتوانند دستگاه‌های افقی گران‌تر تهیه کنند. استانداردهای

1. Bridbury, 1982.

2. Munro, 1999.

عملکردی مبتنی بر فناوری قدیمی، منجر به تعویق تولید پارچه‌های محکم‌تر، متراکم‌تر و یکنواخت‌تر و همچنین پارچه‌های بلندتر شد که با استفاده از دستگاه‌های افقی امکان‌پذیر بود. در بازار امروز، نیازهای جدید مصرف‌کنندگان ممکن است منجر به ایجاد استانداردهای جدید شوند، اما در قدیم، اکثریت قریب به اتفاق مشتریان، مردمی عادی بودند که تنها یک یا دو دست لباس داشتند^۱ و مُد هنوز بازار پوشاک زنانه و مردانه را که بافتی ساده داشتند، تحت تأثیر قرار نداده بود. هنجارهای اجتماعی نیز افراد را ملزم می‌کرد که مطابق مرتبه و جایگاه خود لباس بپوشند^۲ و قوانین سامپجوری^۳ نحوه پوشش مردم را مقید می‌کرد.^۴

این چهار نوآوری، افکار مدیریتی خاصی را که با کنترل تنوع همراه بود، آشکار می‌کند. اول پذیرش نسبتاً آسان فناوری‌هایی بود که هم تنوع را کاهش می‌داد و هم کارایی را زیاد می‌کرد. چرخ‌های ریسندگی پشم و فرآوری آبی، دو نوع مختلف از فناوری‌هایی بود که تنوع را افزایش داد و البته منافی از لحاظ کارایی داشت. فناوری حلّاجی، نکته کاملاً متفاوتی را آشکار می‌کند: مدیران همانقدر که نگران افزایش واقعی در تنوع بودند، نگران افزایش ذهنی تنوع نیز بودند و در مورد حلّاجی، برای جلوگیری از برداشت ذهنی مخلوط شدن پشم‌ها و خراب شدن رشته‌ها توسط دندان‌ها بسیار محتاط بودند. اثر مشابهی ممکن است احتیاط در

1. Cunnington, Lucas, 1976.

2. Payne, Winakor, Beck, 1992.

۳. قوانین سامپجوری (Sumptuary Laws) قوانینی بودند که با هدف تنظیم عادات مصرفی مردم وضع می‌شدند. این قوانین بیشتر برای کاهش تجملات و فخرفروشی - به خصوص در مورد لباس‌ها، لوازم منزل و خوراکی‌ها - طراحی می‌شدند. در دوران قدیم این قوانین با محدود کردن زیاده‌روی در مصرف، باعث تنظیم و تقویت سلسله مراتب اجتماعی و اخلاقیات (قراردادهای رایج اخلاقی) می‌شدند. به طور خلاصه برای آن قوانین چند کارکرد می‌توان در نظر گرفت:
الف- با محدود کردن ورود کالاهای گرانبه‌تر خارجی، مانع از برهم خوردن تراز تجاری می‌شدند؛
ب- یک راه آسان و مؤثر برای مشخص کردن سلسله مراتب اجتماعی بودند و نمی‌گذاشتند که عامه مردم از روش زندگی اشراف پیروی کنند،

ج- این قوانین در اواخر قرون وسطی توسط اشراف‌زادگان به کار گرفته می‌شد تا مصرف لجام گسیخته طبقه بورژوازی تازه به دوران رسیده شهرهای بزرگ را مهار کند.

قوانین سامپجوری تا قرن هفدهم نیز دوام آوردند - گ.ت. (منبع: ویکیپدیا)

4. Routh, 1956.

مورد آسیاب‌های آبی را قوت بخشیده باشد چرا که این دستگاه‌ها نگرانی‌هایی درباره خرابی‌الیاف به دلیل کوبیدن مکانیکی ایجاد می‌کرد. هر مثال نشان می‌دهد که چگونه نگرانی در مورد افزایش تنوع، منجر به احتیاط در برخورد با تنوع شد و در عمل، تجربه اصناف مختلف برای کاهش تنوع، به همکاری در مورد برنامه‌هایی شبیه اندازه نخ ریسیده شده و یا آگاه‌سازی مشتریان منجر شد.

بحث تابیدن نخ، حلاجی و آسیاب، اثر کنترل تنوع را بر تصمیمات سرمایه‌گذاری افراد بررسی می‌کند. ماشین بافندگی افقی اثر کنترل تنوع را بر جامعه محلی نشان می‌دهد. اجتماع بافندگان در هر شهر، به عبارتی صنف بافندگان، همچون ضامنی برای بقای فناوری ماشین‌های عمودی بود تا اینکه درصد قابل توجهی از افراد، فناوری جدید را پذیرفتند. حاصل کار، یک تأخیر ناخواسته در بهره‌مندی از منافع یک فناوری جدید بود. با در نظر گرفتن همه این موارد، هر دو کنترل تنوع نشان می‌دهد که هرچقدر بر کنترل تنوع، بیشتر تأکید شود، میزان محتاطانه برخورد کردن و تأخیر در استفاده از فناوری‌های جدید بیشتر خواهد بود.

اثر سازمانی

اصناف به اندازه‌ای متعهد به کنترل تنوع بودند که تأکید بر آن را در برخورد با رقابت جدید نیز افزایش دادند. برای مثال مقررات فلاندر، بافندگان را مجبور می‌کرد که با دقتی عذاب‌آور، پارچه‌های مشابهی از نظر تعداد تارها، پشم و ترکیب رنگ تولید کنند. هر شهری معتقد بود که چنین کنترل‌هایی امکان ادعا در مورد برتری کیفیت پارچه و متمایز بودن محصول را فراهم می‌کند.^۱

منافع حاصل از کنترل تنوع چنان بدیهی به نظر می‌آمد که اصناف هرگز ضرورت نوآوری را تشخیص ندادند و زمانی که منتقدان، آنها را به عقب‌ماندگی متهم می‌کردند، آنان با تمجید کردن از ارزش‌های نظم و انضباط و متهم کردن منتقدان خود به مدافعان هر ج و مرج و بی‌نظمی، به آنها پاسخ می‌دادند. به عنوان مثال در یک مطالعه درباره شیشه‌برها معلوم شد که رؤسای آن صنف، رکود و ایستایی در فعالیت‌های خود را درک نمی‌کردند. در عوض ثبات آنها تضمینی برای استمرار فعالیت و ابزاری برای دستیابی به پایمردی اخلاقی محسوب می‌شد: «با

1. Munro, 2003a.

خویشنداری و قناعت است که یک فرد، ثروتمند محسوب می‌شود نه با گسترش دادن کسب و کار.^۱

ناکامی‌های ناشی از محافظه‌کاری اصناف، سرانجام مقاماتِ مراتبِ عالی از قبیل دربار را به واگذاری مجوزهای جدید برای کار واداشت^۲. نام بسیاری از شرکت‌های سلطنتی تداعی‌کننده کیفیتِ عالی شد.^۳ در نهایت محافظه‌کاری اصناف به دستاویز اصلی برای ملل سراسر اروپا تبدیل شد تا در قرن‌های بعد فعالیت اصناف را ممنوع اعلام کرده و دارایی‌های آنها را مصادره کنند.^۴ نکته اصلی که می‌توان از مقاله حاضر دریافت، این است که تعصب شدید برای کنترل تنوع، نوآوری‌های جزئی و مبتنی بر خصوصیات صنفی را تشویق می‌کند، اما مانع از نوآوری‌های کارآفرینانه و انقلابی می‌شود. این نکته از شواهد تاریخی اصناف صنعتگر در ابتدای قرون وسطی قابل تأیید است.

مدیریت ناسازگاری بین انضباط و نوآوری

برقراری تعادل بین انضباط و نوآوری، یک چالش قدیمی است. پیشینیان ما در اصناف، از طریق پدیدآوردن نظام‌هایی که : الف- محصولات مقایسه‌پذیر و فرآیندهای مشترک را تضمین می‌کرد؛ ب- عدم صداقت را تضعیف می‌کرد؛ ج- کارآموزی نظام‌یافته را برای تربیت صنعتگرانِ مفتخر و شایسته تضمین می‌کرد؛ و د- با همکارانِ زنجیره تولید در مورد موضوعات واسطه‌ای همکاری می‌کرد؛ انضباطِ صنفی را به خوبی فراهم کردند. چون اصناف در این زمینه به این خوبی عمل کردند، این نوع تشکیلات قرن‌ها به مبنایی برای فعالیت اقتصادی تبدیل شد و در بسیاری از زمینه‌ها امروزه هم فعال باقی مانده است.

اما تأکید اصناف بر انضباط، نتیجه ناخواسته کند کردن رشد و نوآوری را به دنبال داشت. فواید به حداقل رسانیدن تنوع به حدی واضح بود که اصناف هرگز مشکل [فقدان نوآوری] را تشخیص ندادند و هیچ مثالی وجود ندارد که آنان توانسته باشند با موفقیت، توازنی بین

1. Roche, 1986.

2. Deyon and Guigent, 1980.

۳. مثلاً پرده‌های گوبلین (Gobelin Tapestries) و گاودین کریستال (Gaudin Crystal).

4. Renard, 1918.

محدودیت و نوآوری ایجاد کنند. با این حال بررسی تاریخ اصناف، پنج علامت برای تشخیص اینکه در چه مواردی تأکید بر کنترل تنوع نامتوازن بوده است، در بر دارد:

پافشاری محض: در مواردی که استادکاران به صورت افراطی بر کاهش تنوع پافشاری می‌کردند و علاقه‌مند به یافتن موازنه‌ای بین آن و نوآوری نبودند، چشم ایشان را به واقعیت‌ها می‌بست.^۱ با این تجربه می‌توان گفت که مدیران در صنایع بسیار پویای امروزی همچون مراقبت‌های پزشکی، باید سازمان‌های خود را برای کار کردن در سطوح بسیار متنوع تشویق کنند. **تشریفاتی کردن:** مفاهیم ارزشمند برای اصناف - همچون روال متعارف، نظم و انضباط و رعایت آداب صنفی - در بعضی از سازمان‌ها که به برنامه‌های سیگما شش علاقه دارند، دیده می‌شود. افتخار به کار عالی، ستودنی است، با این حال اگر مدیران رده‌های عالی در این چالش و در تشویق افراد برای نوآوری در فعالیت‌های رایج شکست بخورند، این امر به یک نقطه ضعف تبدیل خواهد شد.^۲

اجازه فعالیت صنفی محدود به استفاده از فناوری‌های جاافتاده شود: تجربه استادکاران صاحب نام، بر فناوری‌های جاافتاده متمرکز بود (شبه ماشین بافندگی عمودی). فرآیند کاهش تدریجی تنوع و افزایش کارایی یک فناوری جاافتاده، در مورد یک فناوری جدید که متغیرهای اصلی آن نااطمینانی زیادی دارد، عملی نیست.^۳

رقابت بین گروهی: گروه‌های مشرف بر زیرمجموعه‌های صنفی، بر رشد نوآوری مرتبط در آن زیرمجموعه‌ها تأثیر می‌گذارند (شبه آنچه در مورد ریسندگی و نوآوری آن اتفاق افتاد). با این وجود وقتی گروه‌ها برای محدود کردن تغییرات مرتبط با زیرمجموعه‌های سیستم‌ها تباری می‌کنند، نوعی کاستی و اختلال میانی اتفاق خواهد افتاد. این حالت زمانی اتفاق افتاد که بافندگان برای محدود کردن فناوری‌های جدید (مثلاً فناوری‌های ساخت روبان)، با دادگاه‌های صنفی تباری کردند و در نتیجه شکل‌گیری صنف‌های جدید تشویق شد.^۴

-
1. McLaughlin, 1996.
 2. Drucker, 1985.
 3. Enos, 1962.
 4. Unwin, 1963.

مقاومت در مقابل فرصت‌های نوآوری: اصناف به افزایش رقابت و انتقاداتی که از ایشان به عمل می‌آمد، با تأکید بر وفاداری - به عنوان یک معیار ترقی و پیشرفت - پاسخ دادند. این موضوع در انتصابات خویشاوندی (به این صورت که فرزندان استادکاران برای ارتقاء به موقعیت استادکاری، از پرداخت هزینه معاف بوده و همواره ارجح تلقی می‌شدند)، کاملاً آشکار است. کاهش تنوع یک عامل سازنده برای مدیریت کیفیت بوده است و به وضوح سزاوار است که توسط مدیران امروزی مورد توجه قرار گیرد. با این وجود، تعداد کالاهای تمام شده، باید با تأکید مناسب بر نوآوری متوازن شود. تاریخ اصناف نشان می‌دهد که مدیران نمی‌توانند توازن لازم را با تصحیح برنامه‌های کاهش تنوع برقرار کنند. در عوض، مدیران باید تفکر موجود در نظریه عملیات متمرکز را بپذیرند و درک کنند که کاهش تنوع و نوآوری، دو مقوله مختلف هستند و هر کدام برای رهبران، سازمان‌ها و نظام‌های مدیریتی مختلف، کاربرد دارند.^۱

1. Wickham, Skinner, 1978.

فصل سوم

اضمحلال اصناف در اروپا

مقدمه

با توجه به اضمحلال کامل آن چیزی که روزگاری در اروپا با عنوان نظام صنفی شناخته می‌شد، کنجکاو شدیم بدانیم که دلیل واقعی انحلال اصناف در آن قاره چه بوده است. این کنجکاوی باعث جست‌وجوی منابع و ترجمه سه مقاله‌ای شد که در این فصل مطالعه خواهید کرد. برای آنکه برخی ابهامات درباره معنا، جایگاه و خصوصیات اصناف اروپایی برطرف شده و تمایزات آنان با اصناف امروزی ایران آشکار شود، ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- اصناف اروپایی تا حد زیادی از استقلال برخوردار بوده، با آزادی عمل و طبق روال مستقل خود به صدور گواهی یا مجوزهای صنفی می‌پرداختند، در حالی که اصناف امروزی ایران، در واقع به منزله ابزاری برای اجرای قانون نظام صنفی هستند. در حقیقت، اصناف ایران در حال حاضر را می‌توان بخشی از بازوی اجرایی ناپیدای دستگاه قانون‌گذاری کشور دانست که طبق مصوبات مجلس و نظام سیاسی کشور عمل می‌کنند. اما اصناف اروپایی که اوج شکوفایی و اقتدار آنان به قرون وسطی مربوط می‌شد، عمدتاً مستقل و محلی بوده، حداکثر وابستگی ایشان به حکومت‌های وقت، تنفیذ حکم کلی فعالیت هر صنف بود که توسط دربار (پادشاه) - البته به شکل کاملاً صوری و تشریفاتی، و صرفاً به منزله نوعی دوراندیشی از طرف اعضای اصناف - صورت می‌گرفت.

۲- اصناف اروپایی و نیز اصناف ایرانی و اسلامی در قرون گذشته، از یک کارکرد همدستی قدرتمند اجتماعی برخوردار بودند که حتی گاهی تا حد شکل‌گیری نظام‌های داخلی (شبه به حمایت‌های تأمین اجتماعی) رشد می‌کرد. ظاهراً در اصناف معاصر ایران، از این همدستی اجتماعی و حمایت‌های تأمینی بین اعضای صنف، اثری دیده نمی‌شود.

۳- اصناف قدیم، مطابق با معیارها و روش‌های زمان خود، نظارت‌های کیفی متناسب با نیازهای زمان را برای حصول اطمینان نسبی از کیفیت کالاهای عرضه‌شده در هر صنف، اعمال می‌کردند. امروزه این مسئولیت در کل به عهده اداره استاندارد گذاشته شده است.

۴- اصناف معدودی که امروزه در کشورهای پیشرفته وجود دارند، با اصناف اروپایی یا با اصناف فعلی ایران یک تفاوت بسیار مهم دارند که همان اختیاری بودن و تشریفاتی بودن آن اصناف است. در واقع، عضویت در اصناف کم تعداد امروزی در کشورهای پیشرفته، برای صاحبان حرف الزامی نیست و آن اصناف در واقع به منزله باشگاه‌های حرفه‌ای هستند که ورود و خروج به آنها آزاد بوده و محلی برای اجتماع و تبادل نظر اعضای هر حرفه به شمار می‌روند. هویت این اصناف را می‌توان تا حد زیادی شبیه به انجمن‌های کارفرمایی ایران در حال حاضر دانست که از سال ۱۳۸۳ بر اساس ماده ۱۳۱ از قانون کار تأسیس شده‌اند. یکی از مثال‌های خوب در این زمینه، انجمن یا صنف قصابان لندن (انگلستان) است.

۵- اصناف اروپایی در آستانه انحلال خود در قرون ۱۸ و ۱۹، شباهت چندانی با اسلاف قدرتمند و آبرومند خود در قرون وسطی نداشتند؛ ظلم به مشتری، انحصارگری، تباخی بر سر قیمت‌ها و استثمار نیروی کار (از جمله نیروی کارگران ماهر)، و به طور خلاصه، انحطاط اخلاقی و دور شدن آن اصناف از اصول اخلاق مسیحی - که روزگاری اساس شکل‌گیری و فعالیت اصناف اروپایی بود - وجهه‌ای ناخوشایند برای ایشان پدید آورد که یکی از عوامل تسهیل‌کننده انحلال آنان بود. در کنار این دلیل باید به دو عامل بسیار مهم دیگر نیز اشاره کرد:

الف- ظهور دولت‌های متمرکز و بزرگ با تشکیلات اداری غول‌آسا که در قبضه دیوانسالاران و کارمندان بی‌شمار بودند و علی‌رغم ادعاهای مردمسالاری خود، بسیار بیشتر از نظام‌های پادشاهی قبلی، علاقه‌مند به سیطره یافتن بر کوچکترین زوایای زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم بودند. این دولت‌های بزرگ، اصناف را - که گاهی در قرون وسطی، «دولتی در دل دولت اصلی» بوده و امکان تمرّد و نافرمانی آنها وجود داشت - خطری برای استیلای همه جانبه ساختار دیوانسالاری و کاغذبازی خود می‌دانستند و به این دلیل مشتاق بودند آنها را از صحنه معادلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اروپای آن زمان حذف کنند.

ب- تضعیف باورهای دینی و دگرگونی جهان‌بینی مردم اروپا که با ضعف حضور و قدرت کلیسا مقارن شد، شرایطی پدید آورد که امکان رقابت و توفیق را از نظام سنتی صنفی سلب کرد. مردمی که قرن‌ها به دنبال سکون و ثبات بودند و ارزش هر کالا را در خصوصیات کارکردی آن می‌دیدند، تحت تأثیر القانات زمانه و دگرگونی باورها، سرگشته تنوع و تغییر شدند. سکون و ثبات جای خود را به هیاهو و حرکت داد و نظام تولید پیشرفته کارخانه‌ای - که از دستاوردهای انقلاب علمی بهره‌بردار می‌کرد و منطبق با آرمان‌ها و باورهای سرمایه‌داری پیش می‌رفت - می‌توانست اشتیاق آن مردم به هیاهو، تنوع و حرکت را با کالاهای جدید و ارزان خود برآورده سازد. استادکاران و صنعتگران صنفی که علی‌رغم نزول اخلاقی و دور شدن از ویژگی‌های اسلاف قرون وسطایی خود، هنوز هم به شکلی مذبح‌حانه به روش‌ها و فنون قدیمی تولید وابسته بودند و توانایی تولید در مقیاس بزرگ را نداشتند، به تدریج با توجه به وجهه ناخوشایند خود در اذهان مردم، عزم دولت‌های متمرکز برای حذف ایشان، و رقابت حساب شده صنایع کارخانه‌ای، از صحنه اروپا کنار رفتند.

این فصل از سه مقاله تشکیل شده است. مقاله نخست «استحالة استادکاران صنفی» نام دارد که مقدمه‌ای جداگانه در ابتدای آن آورده شده است. بعید به نظر می‌رسد کسی بتواند این مقاله بسیار جالب را بخواند و در نگرش او نسبت به وضعیت فعلی صاحبان مهارت‌های دستی و معنای واقعی هنرمند و صنعتگر، تغییری حاصل نشود. مقاله دوم، «مجمع ملی و انحلال اصناف در فرانسه» است که نگاهی موشکافانه به رخداد‌های تاریخی پس از انقلاب فرانسه داشته و با ذکر وقایع دقیق، نحوه انحلال عملی و قانونی اصناف در آن کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد. مقاله سوم در اصل حاصل تلفیق سه منبع کوچک درباره چگونگی زوال و اضمحلال اصناف در اروپاست.

مقدمه‌ای بر استحاله‌ی استاد کاران صنفی

سرعت تغییرات و تحول عظیمی که با ظهور انقلاب صنعتی در روش‌های ساخت و محصولات ایجاد شد، فرصت هماهنگی و سازگاری صنعت سنتی و مدرن را به حداقل رسانید. تنها به فاصله‌ی دو نسل، روش‌های تولید و ابزارهای کار با چنان تغییرات شگرفی روبرو شد که فرزند مدرنیته را با قدی افزاشته در مقابل پدر سنت قرار داد. مدرنیته تاز به دوران رسیده، تواضع لازم را نداشت و سنت کهن، انعطاف کافی را، و فقدان این دو شرط لازم و کافی، تقابلی سنگین بین پدر و فرزند پیش آورد. اگر به این عوامل، شرایط خاص مدرنیته وارداتی را اضافه کنیم، همان وضعیتی پدید می‌آید که در ایران و بسیاری از کشورهای در حال توسعه شاهد آن هستیم.

اگر تقابل صنعت و سنت در کشورهای توسعه‌یافته، ماحصل سرعت تغییرات است، در کشور ما نتیجه ورود آنتی‌صنعت به ساختارهای سنتی تولید است. مقاله‌ای که در ادامه خواهید خواند، اشاره‌ای ظریف به این مقوله دارد. آشتی تولید سنتی و تولید صنعتی، بیش و پیش از آنکه نیاز به برگزاری سمینارها و تصویب قانون داشته باشد، به درک رابطه سببی و پدر و فرزند روش‌ها و کالاهای سنتی با روش‌ها و کالاهای صنعتی نیاز دارد.

مقاله‌ای که پیش رو دارید، افق جدیدی از شیوه برخورد با موضوع صنایع دستی، اصالت هنر، و معنای حقیقی استادکار بودن را پیش چشم ما باز می‌کند. با مطالعه این مقاله احتمالاً خود را نیازمند تجدید نظر در برخی از باورهای نه چندان معتبر خویش خواهیم دید و شاید معتقد شویم که تجلی هنر در یک کار باید با گمنامی و کاربردی بودن محصول گره بخورد تا سازنده کالا را شایسته لقب استادکار سازد. خواهیم دید که شاید آنچه ما به غلط در ذهن خود آن را هنر دست نامیده‌ایم، شکل ساده و ابتدایی صنعت باشد که از قافله علم و پیشرفت عقب مانده است و با نمایشگری در راسته بازار یا نمایشگاه‌های به اصطلاح هنری «نمایشگران هنری»، خواسته است تولیدات غیر کاربردی خود را که صدها سال از قافله پیشرفت صنعتی عقب مانده‌اند، به خریداران سرگردان و تشنه معنا بفروشد و شخصیت سازنده کالاهای خود را نیز در ویتترین نمایشگاه‌ها یا در نام و امضای سازنده، به حراج بگذارد.

این مقاله به ما کمک می‌کند بفهمیم که مهم‌ترین فرق بین تولیداتِ عالیِ صنعتِ امروز و آنچه هنرِ دست نامیده‌ایم، چیزی جز پیشرفت و نوآوریِ مداوم، و کارکردی بودنِ اولی، و درج‌زدن و عقب‌ماندگیِ دومی نیست. تلاشِ جمعیِ آن طراحان هنرمند که پس از سال‌ها تحصیلات و آشنایی با فنون روز، در نهایت یک گوشیِ تلفنِ همراه یا یک اتومبیلِ به‌غایت زیبا و کاربردی را به ما و شما عرضه می‌کنند و نامِ هیچ‌یک از آنان به رسمِ خودخواهی در کنار کالا درج نشده است، به هیچ‌وجه از لحاظ هنر و عشقی که ایشان در کار خود به خرج داده‌اند، کمتر از آن صنعتگری نیست که حتی با اندکی سدّ معبر در راستهٔ بازار، به شیوهٔ ۲۰۰ سالِ قبلِ کالایی با کیفیتِ ۳۰۰ سالِ قبل را تولید می‌کند و توقع دارد که مردم محصولِ او را صرفاً به دلیلِ ادعای هنرمندبودن خریداری کرده و آن را بدونِ استفاده در کنجِ خانه به دست فراموشی بسپارند. اگر ابتدایی بودن و به کار نیامدن، نشانهٔ یک کار هنری است، ای کاش بتوان با این هنر و محصولات آن رابطه‌ای نداشت.

اگر کسی حقیقتاً در صحت این ادعاها شک دارد، می‌تواند جای این تولیدکنندگان را با هم عوض کند: از آن طراحِ صنعتیِ پیشگام بخواهید تا به حوزهٔ کارِ به اصطلاح هنریِ صاحبانِ صنایع دستی وارد شود. خواهید دید که او ظرف مدت شش ماه تا حداکثر یک سال تمام فوت و فن‌های آن «به اصطلاح هنر» را خواهد آموخت و می‌تواند همان محصولاتِ اکثراً بی‌فایده را به همان روشِ ابتدایی به شما عرضه کند. اما آیا آن صنعتگرِ «از قافله عقب‌مانده» نیز می‌تواند چنین کاری انجام دهد؟ آیا او قادر است تمامیِ دانش و فوت و فنِ طراحِ امروزی را در مدتی اینچنین یا حتی تا پایان عمر خود کسب کرده و کالایی به همان اندازه زیبا و کاربردی تولید کند؟ مطمئن باشید که وی اگر می‌توانست و قدرت این کار را داشت، چنین می‌کرد و در آن صورت از ادعای هنرمندبودن نیز دست بر می‌داشت زیرا مشاهدهٔ توانمندیِ خویش و سودمندیِ کالاهایش برای او کفایت می‌کرد. آیا او گمان می‌کند همهٔ مردم دنیا بدون دلیل و از سرِ حماقت راضی می‌شوند با رغبت، ده‌ها برابرِ بهایِ کالایِ او را بابت یک دستگاهِ الکترونیکیِ کوچک پردازند و از خرید آن هم پشیمان نشوند؟

۱۲۱ اضمحلالِ اصناف در اروپا

حقیقت شاید گاهی اصلاً خوشایند نباشد اما پذیرفتن و تأمل در آن، گام نخست برای اصلاح امور است: امروزه از دانش و نوآوری گریزی نیست.

گروه مترجمان

استحاله استاد کاران صنفی^۱

پیش از ظهور انقلاب صنعتی، هر کالایی که مورد استفاده انسان واقع می‌شد، از طریق فنون دستی ساخته می‌شد و چنین روشی کاملاً طبیعی جلوه می‌کرد. بهترین کالاهای آن زمان، سرشار از خصیصه‌ای بودند که ما آن را هنرمندی یا زبردستی می‌خوانیم. آن کالاهای چیره‌دستی‌سازنده خود در فن و هنر را نشان می‌دادند و به غایت از تناسب با کاربرد، کیفیت مواد اولیه، و زیبایی ظاهری بهره‌مند بودند. هنرمند بودن یا استادکار بودن، هم روش بود و هم صفت؛ و البته، کیفیت، جوهر کار به حساب می‌آمد و روش ساخت، فرع و حاشیه آن، چرا که روش‌ها و ابزارها پیش از آن بارها عوض شده بودند و در آینده نیز به ناچار باید تغییر می‌کردند.

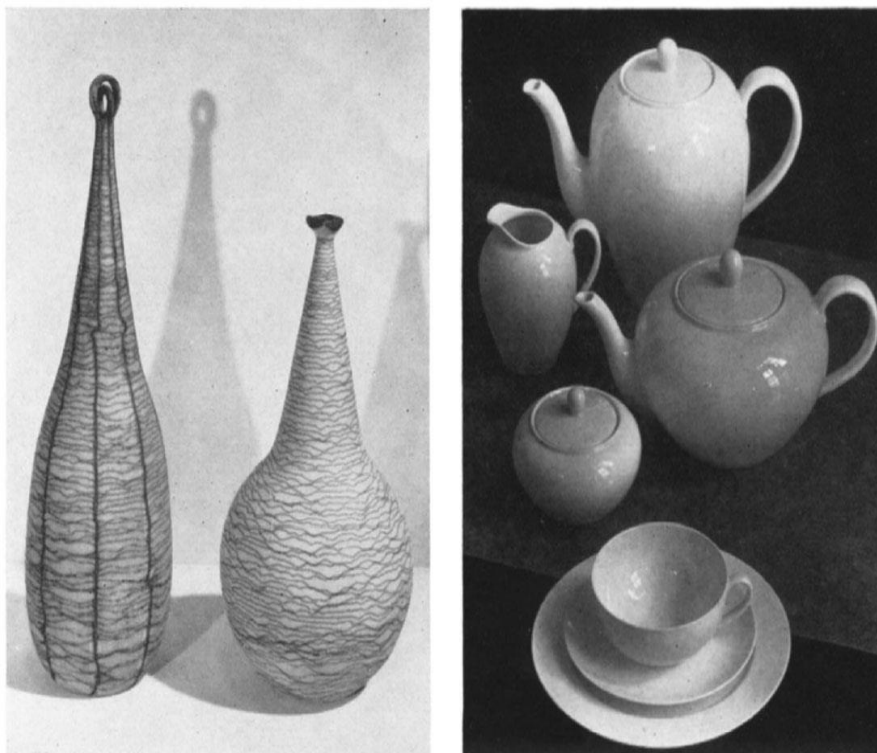
از سال ۱۷۵۰ با انقلابی در فنون روبرو شدیم که جای انسان و فنون دست او را گرفت. از توان ماشین‌ها بهره‌برداری شد و فرآیند تولید به اجزای کوچک و خرد تقسیم شد تا از بهره‌برداری [به اصطلاح] عقلایی و اقتصادی از ابزارهای جدید تولید انبوه صنعتی، اطمینان حاصل شد. روش‌های جدید به ناچار باید در خدمت برآورده ساختن نیازهای انسان‌هایی قرار می‌گرفتند که جمعیت ایشان دائماً رو به فزونی بود. استادکاران که چند صباحی بود زوال شأن و جایگاه خود را شاهد بودند، دسته‌دسته به کارخانه‌های تازه تأسیس و فرصت‌های جدید شغلی کشیده شدند و دیری نپایید که آن مهارت‌ها و قابلیت‌های کهن به دست فراموشی سپرده شده، به جای آنها مهارت‌های جدید، خلاقیت‌های عالی نوظهور، و خصلت‌های نوآورانه نوینی پدید آمد که معطوف به تولید ماشین‌های جدید و تولید خود فناوری جدید بود. رشد صنعت و شرایط اجتماعی و اقتصادی نوین در قرون ۱۷ و ۱۸، بساط نظام قدیمی صنعتگری صنفی را برچید و سپس آن را کاملاً از میان برد. انقلاب فرانسه رسماً صنعتگران را از قید و بندهای صنفی - و مهم‌تر از آن، از مهارت‌آموزی‌های انعطاف‌ناپذیر آن - خلاص کرد و به این ترتیب عملاً بر نابودی و محو استادکاران صحه گذاشت. هنگامی که مهندسان، طراحان و کارگران صنعتی پای به صحنه گذاشتند، استادکاران قدیم از صحنه ناپدید شدند.

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

"The Metamorphosis of the Craftsman", by Herwin Schaefer, Colledge Art Journal, Vol 17, No. 3 (Spring, 1958), pp 266-276.

شاید می‌شد انتظار داشت که انتخاب ابزارهای جدید، با خود نوع تازه‌ای از زیبایی‌شناسی، و قالبی جدید به همراه بیاورد که در همسازی کامل با فناوری نوظهور باشد. با این حال امروزه شک نداریم که سراسر دوران صد ساله اخیر، عرصه تقلای دایمی و جست‌وجوی بی‌وقفه برای یافتن قالبی جدید بوده است و با این حال حتی امروز هم نمی‌توانیم با اطمینان ادعا کنیم که به یک اسلوب فراگیر و دارای اعتبار جهانی دست یافته‌ایم.

چنین برداشتی البته تا حدی به خاطر عدم تمایل عاطفی به رویارویی با حقایق دنیای صنعتی امروز و پذیرش آن حقایق در ما پدید می‌آید. امروزه با وجود صدها سال بهره‌برداری از مزایای فناوری - که علی‌رغم همه آثار ناخوشایندش، فوایدی عظیم و بی‌چون و چرا برای ما داشته است - هنوز هم گاهی به غم غربت دوران قبل از صنعتی شدن گرفتار می‌شویم و ساخته‌های دست استادکاران را هوس می‌کنیم. بارها و بارها افراد و گروه‌هایی پیدا شده‌اند که دعوت به بازگرداندن یا احیای فنون دست‌انسان کرده‌اند و نتوانسته‌اند دریابند در دنیایی که به واسطه فناوری و دموکراسی متحول شده است، شاید بازگشت فنون قدیمی دستی، یک خیال‌واهی و یک توهم خطرناک باشد.



۱- رابرت کیرمیان: کوزه‌های سفالینه لعابدار سخت، ۱۹۵۶ (عکس‌های مؤسسه هنرهای دیترویت)

۲- هرمان گرتش: یک دست چینی چایخوری، ۱۹۴۸ (با تشکر از کارخانه چینی شونوالد در آلمان)

در سمت چپ نمونه‌ی اعلاّی کوزه‌ی بی‌نهایت گردن باریک نشان داده شده (که مسیر آن بسته است) و در سمت راست، ظروف آشپزخانه‌ی ساده اما زیبای محصول تولید انبوه نشان داده شده‌اند.

هنگامی که هنرمندان رمانتیسْتِ نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم خواستند مهارت‌های دستی را احیاء کنند، باید به اتکای خود مهارت‌ها را می‌آموختند زیرا روش سازمان‌یافته‌ی اصناف - در قالب کارآموزی و سپس تبدیل شدن به کارگر ماهر - که در نهایت به جایگاه یک صنعتگر چیره‌دست ختم می‌شد، دیگر وجود نداشت. همچنین ایشان باید خود را با تولید قطعات تجملاتی و

غیرضروری ارضاء می کردند؛ قطعاتی که جاذبه آنها بیشتر در هنر موجود در آنها و نه در کاربردشان بود چرا که لوازم ضروری و مفید برای زندگی روزمره را نظام صنعتی به شکل ارزان تر و با صرفه تر تولید می کرد. بیشتر استادان هنرها و صنایع دستی، مدعیان تفننی و ثروتمندی بودند که درآمد دیگری داشتند و قادر بودند وقت و توان قابل توجهی برای کسب مهارت های صنایع دستی صرف کنند. جامعه دوران ویکتوریا هم چندان با خرت و پرت های فاخری که ایشان می ساختند، مخالفت به خرج نمی داد.^۱ با این حال قلیلی از دست ساخته های آنان از کیفیتی بادوام برخوردار بود. کافی است کسی نگاهی به چند صفحه از *استودیو*^۲ یا سایر مجلات آن دوران بیندازند تا بفهمد که کالاهای معمولی «ساخت صنعتگران هنرمند» در دوره ویکتوریا، کالاهایی معیوب و مزخرف بوده، بیشتر آنها از لحاظ طراحی و ساخت، بسیار ناشیانه و ابتدایی جلوه می کردند. به این ترتیب البته کاملاً منطقی بود که همه آن دست ساخته ها به طور مطلق به دست فراموشی سپرده شود.

امروزه نیز زمزمه های فراوان درباره احیای صنایع دستی دیده می شود. با این حال استادکار روزی با همان دو معضل روبروست: فقدان مهارت آموزی و فقدان کاربرد و هدفمندی؛ البته به شکلی شدیدتر و گسیج کننده تر از سابق. در حال حاضر هیچ گونه مهارت آموزی نظام یافته ای وجود ندارد و معدودی از مردم استطاعت خودآموزی های پرهزینه دوران ویکتوریا را دارند. از

۱. مایه شگفتی و سردرگمی خود استادان هنرها و صنایع دستی بود که علی رغم هدف اذعان داشته خود - یعنی تولید کالاهای مفید - رشته ایشان چیزی جز «اشیای بی خاصیت عجیب و غریب و گرانبیقیمت» تولید نمی کرد (۳۶-۳۷ pp و July ۱۸۹۷ و *Studio*). کسانی که به حال آنان گریه و زاری می کردند، غافل بودند که عاملی قدرتمندتر و اقتصادی تر، مایحتاج زندگی روزانه را به آسانی تولید می کند. با این حال اشبی (Ashbee) یکی از پیشگامان آن دسته، به وجود رقابت های صنعتی واقف بود و به صراحت درباره خطر مهلک صنایع جدید برای ادامه بقای استادکاران هشدار داد. او عقیده داشت که رقابت صنعتی با استادکاران، «غیرمنصفانه» است. او تا جایی پیش رفت که قواعدی برای نظم جدید اجتماعی مقرر کند، قواعدی که تعیین کند (او نگفت که چه کسی باید این کار را انجام دهد) چه چیز را باید به تولید دست انسان واگذار کرد و چه چیز را باید تا حد تولید صنعتی تنزل داد. به این ترتیب صنعت در آن حوزه هایی که برای دست انسان در نظر گرفته شده بود، از میدان به در می شد. او حتی خواستار حمایت از استادکارانی شد که در حقیقت فقط برای معدودی از ثروتمندان کار می کردند و هیچ گاه اشاره ای به حق تعداد کثیری نکرد که تولیداتی سزاوار - هر چند به اتکای ماشین ها - به جامعه عرضه می کنند:

C.R.Ashbee, *Craftsmanship in Competitive Industry*, Camden, 1908, pp. 92ff.

2. *Studio*

طرفی صنایع جدید، کاملاً و بیش از پیش، صحنه تولید هدفمند برای استفاده‌های روزمره را به تسخیر خود در آورده‌اند. استادکاران در عصر هنر دست انسان، به شکل عالی و نظام‌یافته آموزش می‌دیدند تا نیازهای واقعی زندگی روزمره افراد را تولید کنند، در حالی که امروزه تازه کارهای «حرفه‌ای» که قائم به اسلوب و روش «من درآوردی» و فاقد تجهیزات کافی هستند، اشیایی بی‌فایده و صرفاً تزئینی تولید می‌کنند. امروز نیز همچون قرن نوزدهم، صاحبان صنایع دستی، به دلیل تولید اشیای بی‌فایده مورد ملامت قرار می‌گیرند، اما اگر حداقل بعضی از استادکاران دوره ویکتوریا می‌توانستند کالاهایی گرانقیمت بسازند که تا حدی شایسته گرایش‌های زیباشناسانه باشد، کار این به اصطلاح استادکاران امروزی، اغلب به دلیل فقدان مهارت آموزی و فقدان ذوق کیفی، ناشیانه و ابتدایی است. البته ناگوارترین جنبه موضوع، امتناع هر دو دسته صنعتگران و غیرصنعتگران از پذیرش این واقعیت‌هاست.

اگر واقعیت از این قرار است، یعنی اگر این به اصطلاح استادکار امروزی، نه تنها اشیای بی‌فایده، بلکه اکثراً اشیای بی‌فایده نامرغوب می‌سازد، آیا واقعاً باید او را استادکار خطاب کرد؟ حالا که هزاران نفر خود را با چنین لقبی معرفی می‌کنند، باید از خود پرسیم که استادکار امروزی کیست؟ برای بررسی موضوع از دیدگاهی عمل‌گرایانه‌تر، شاید بهتر باشد پرسیم اگر امروزه کسی بخواهد استادکار شود، واقعاً به «چه چیز» اشتیاق داشته و «چه کس» خواهد شد؟

اگر برای پاسخ دادن به این پرسش صرفاً بر حسب مفاهیم سنتی فکر کنیم، از لحاظ نظری دو راه پیش پای او خواهیم دید: وی می‌تواند اشتیاق استادکار شدن - به معنای شایع در دوران قبل از صنعتی شدن - را داشته باشد که در آن صورت خود را یک کارگر به معنای واقعی و شایسته کلمه دانسته است و محصول دست او باید یک ساخته بی‌عیب و نقص، مفید، کارکردی، غیرتجملی و غیرنمایشی باشد، محصولی که - همچون خود او - در خدمت انسان‌ها درآید. از طرفی هم او می‌تواند آرزوی استادکار شدن - به روش «جنبش هنرها و صنایع دستی و ویکتوریایی» - را داشته باشد که در آن صورت صلاحیت‌های وی به عنوان یک استادکار؛ به معنای قدیمی کلمه؛ از قبل مسلم دانسته شده است و مهم‌تر از آن، او باید در اصل یک هنرمند بوده، محصولی که تولید می‌کند، به معنای واقعی یک محصول عالی باشد که البته ارزش آن محصول در اصل

برخاسته از مفاهیم عالی هنری نهفته در آن و خصوصیات زیبایی‌شناسانه‌اش است زیرا آن محصول غیر از اینها مقصود یا کاربرد دیگری نداشته و ندارد.

برای آفرینش مجدد ارزش‌های دوران هنر دست انسان در کالاها و امور روزمره زندگی امروز - یعنی همان غم غربتی که بسیاری از مردم را به آزمودن هنرهای دستی (خواه به عنوان سازنده، خواه به عنوان مصرف‌کننده) ترغیب کرده است - نه تنها باید راه‌هایی برای انتقال مهارت‌ها پیدا کنیم، بلکه لازم است به جای کارگر هنری، افرادی را بیابیم که آن گرایش‌ها قناعت‌آمیز و کارگروار نسبت به کارهای دستی در آنان وجود داشته باشد. همچنین ضروری است شیوه‌هایی برای رفع معضل اقتصادی رقابت یک استادکار با صنایع امروزی پیدا کنیم که موازنه قوا را به نحو شایسته بین آنها برقرار کند. اگر همه این موارد ممکن باشد، در آن صورت شاید حتی در این زمانه هم گاهی بتوانیم کالاهای مفیدی پیدا کنیم که کیفیت‌های دلنشین شخصیت فردی در آنها دیده شود و از ادعاهای نفرت‌آور اصیل بودن^۱ (تقلیدی‌نبودن) در آنها اثری به چشم نخورد.

در حال حاضر تعداد بسیار کمی از استادکاران باقی مانده‌اند که هم واقعاً هنرمند و هم حقیقتاً صنعتگر باشند. آنان بازمانده‌های جنبش هنرها و صنایع دستی در قرن نوزدهم هستند که به مثابه شاهدی از دورانی به سر رسیده و دنیایی از میان رفته محسوب می‌شوند و شمار ایشان به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد. این عدهٔ قلیل به همراه جانشین‌های احتمالی خود، عملاً آثاری هنرمندانه^۲ (و نه «کارهای به اصطلاح هنری») آن هم در حوزه‌هایی غیر از نقاشی و مجسمه‌سازی به ما ارایه می‌دهند. اگر در آینده خوش‌اقبال باشیم تا باز هم از لطف وجود این افراد بهره‌مند شویم، مطمئن باشید که ایشان پایه‌گذار تجدید حیات^۳ یا «احیای»^۴ هنرهای دستی نخواهند بود؛ ایشان صرفاً قلیلی از افراد خواهند بود که - همچون هر هنرمند واقعی - از موهبت زیبایی‌شناسی برخوردارند. آنان مجبور خواهند بود از حقایق دنیای امروز فراتر روند و باید افرادی بسیار

-
1. originality
 2. works of art
 3. renaissance
 4. resurgence

خوش ذوق، فوق‌العاده ماهر و دارای شخصیتی بی‌نظیر باشند (خیلی وقت پیش گوته چنین گفته است: «قبل از آنکه بتوانی چیزی شایسته بسازی، باید خود شخصی شایسته باشی»).

در واقع، امروزه بیشتر استادکاران صنایع دستی - دانسته یا نادانسته - تحت تأثیر واقعیت‌های فنی و اقتصادی امروز، تمایل پیدا کرده‌اند که به «استادکاران هنرمند» تبدیل شوند. ایشان دریافته‌اند که در زمینه ساخت کالاهای حقیقتاً ضروری و مفید زندگی روزمره، توان رقابت با صنایع پیشرفته را ندارند و به همین دلیل توجه خود را به «خلاقیت» و «نوآوری» معطوف کرده‌اند. با این حال عطشی پنهان نسبت به منزلت و حرفه افتخارآمیز استادکاران قدیمی در آنان دیده می‌شود که ایشان را وامی دارد چیزهایی بسازند و آنها را مفید جلوه دهند؛ کوزه‌ها و گلدان‌هایی با گردن‌های بسیار باریک که فقط یک شاخه علف خشک از دهانه آن رد می‌شود، یا پارچه‌هایی که هنرمندانه بافته شده‌اند و ترکیبی بدیع از رنگ‌ها در آن دیده می‌شود، اما استادکاری که آنها را درست کرده است به هیچ‌وجه نمی‌تواند فکر تولید انبوه و کاربردی بودن آنها را به سر راه دهد. این فعالیت‌ها موجب ظهور نوعی قلمروی جدال بین هنرمند حقیقی که حرفی برای گفتن دارد، و طراحان و کارگران صنعتی می‌شود که شغل ایشان، تولید کالاهای واقعاً مفید برای زندگی روزمره است. خرت و پرت‌های^۱ ساخت دست، به محض آنکه جاذبه‌های ظاهری آنها فروکش کند، محکوم به فنا هستند. استادکاران امروزی شاید خود را گول بزنند که ساخته‌های ایشان «میراث فردا» خواهد بود ولی در حقیقت غالب آنچه که تولید می‌کنند، زکم زیمبوه‌های^۲ امروز است که فردا در حکم بُنجُل قلمداد خواهد شد.

امروزه دیگر اصنافی وجود ندارند که استفاده از عنوان «استادکار» را فقط محدود به عده خاصی کنند، عده‌ای که از طریق تجارب و مهارت‌آموزی‌های طولانی و ضروری به شایستگی کسب این لقب رسیده باشند. در حال حاضر هر کس که فقط یک مقاله درباره لعابکاری خوانده باشد و به قصد فروش، به ساخت زیرسیگاری و دکمه سردست مشغول شود، خود را مستحق لقب «استادکار» می‌داند و البته کسانی نیز که دوره «مدرسه هنرهای دستی» را طی کرده و خرت

1. bric-a-brac

2. knick-knacks

و پرت‌های اندکی پیشرفته‌تر و گران‌تر می‌سازند، چنین نظری درباره خود دارند.^۱ در حال حاضر استفاده از اصطلاح استادکار، هیچ‌منع و قاعده‌ای ندارد و استعمال آن به همان اندازه استفاده از لغت مذهب، بی‌قاعده و بی‌سروسامان است. کثیری از مردم خود را استادکار می‌نامند صرفاً به این دلیل که با دستان خود کار می‌کنند و احتمالاً معاش خود را هم از آن طریق تأمین می‌کنند؛ دقیقاً مانند کسی که چون یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رود خود را مذهبی قلمداد می‌کند. هر دوی این رفتارها نوعی تقلیل دادن و به ابتدال کشاندن معنای لغات است.

استادکاران امروزی در موضع‌گیری کاملاً تدافعی خود ادعا می‌کنند که صنعت پیشرفته، به انسان محصولاتی مفید - اما بی‌مقدار و کم‌محتوا - ارایه می‌کند، در حالی که هنرهای دست‌بشر، به ما «صمیمیت» و «ارزش‌های زیبایی‌شناسانه» را القاء می‌کنند.^۲ در اعتبار چنین گفته‌ای واقعاً جای اما و اگر هست. اگر بدون توهماتی که حاصل غم غربت و بازی‌های احساسات هستند، به پیرامون خود بنگریم، و البته اشتیاق و رغبت ناپخته و غیرمنطقی نسبت به فناوری امروز نیز نداشته باشیم، به آسانی در می‌یابیم که در این زمانه نیز همین تعداد نسبتاً اندک از تجلیات ارزشمند و ماندگار زیبایی‌شناسی، بیشتر از طرف فناوری روز به ما عرضه می‌شوند تا از سوی صاحبان هنرهای دستی. مسلم است که در آینده نیز از صاحبان صنایع دستی، کارهای کمتر زیبایی‌شناسانه‌ای خواهیم دید. نمی‌توان در آینده از این گروه توقع تجلی کارهای مهم زیبایی‌شناختی داشت زیرا قوانین بی‌چون و چرای اقتصادی و واقعیت‌های فناوری روز، بیشتر و بیشتر (حداقل ۱۵۰ سال است که) انسان‌ها را مجبور می‌کنند قابلیت‌های خلاقانه خود را به مشاغل

۱. همین که «مدرسه هنرهای دستی» ساخته‌ایم، پدیده‌ای نگران‌کننده است. مربی هنرهای دستی در چنین مدرسی، صادقانه خرده‌ای از مهارت‌ها را برای گذراندن اوقات فراغت آموزش می‌دهد و نمی‌توان او را به دلیل آنچه شاگردانش با این «خرده‌مهارت‌ها» انجام می‌دهند، سرزنش کرد، اما آیا بی‌انصافی محض نیست به کارآموزان جوان این مدارس چنین بقبولانیم که یک نوع مهارت آموزشی «حرفه‌ای» به ایشان عرضه می‌کنیم و ایشان می‌توانند با این مهارت در دنیای خارج از مدرسه کسب درآمد کنند، در حالی که در واقع به شکلی غیرمسئولانه آنان را به صورت افرادی ناپخته و ناسازگار با واقعیت‌های روزگار، به صحنه عملی زندگی پرتاب کرده‌ایم؟

۲. چنین اظهاراتی مثلاً در تابستان گذشته از سوی یکی از سخنرانان در همایش ملی اساتید صنایع دستی در آسیلومار (Asilomar) در کالیفرنیا به زبان آورده شد. هنگامی که به او گفته شد در این سخن، تضادی شدید وجود دارد، وی با غرور و بی‌اعتنایی و به قصد طفره رفتن اظهار کرد که وظیفه استادکاران را ساختن «اقلام تجملاتی» می‌داند.

مربوط به مهندسی و علوم تحقیقات منحصر نمایند. کسانی که به معنای واقعی کلمه هنرمند شوند، از رقابت بخش صنعت در امان می‌مانند و نیازی به وانمود کردن شأن و جایگاهی تناقض‌آمیز برای خود ندارند. مردم در شغل‌های فنی به دلیل برآورده کردن نیازهای روزمره زندگی جمعی، احساس رضایت می‌کنند و درهای رقابت خلاقانه در آن حوزه به روی آنان باز شده، امکانات نامحدودی از قبیل روش‌های جدید و اطلاعات فناورانه در اختیار ایشان قرار می‌گیرد. دیگر تعداد قلیلی از صاحبان استعداد و توانایی‌های خلاقانه در صحنه هنرهای دستی قدیمی باقی مانده‌اند و تعداد آنان حتی رو به کاهش نیز هست.

گاهی از شیفتگان صنایع دستی می‌شنویم که این صنایع باعث اثرگذاری بر طراحی‌های صنعتی می‌شوند، یا همچون یک منبع «پژوهش ناب» برای صنایع امروزی هستند. چنین گفته‌ای کاملاً بی‌معناست. بهترین طراحی‌های صنایع امروز، در مسیر هنر متجدد تنظیم شده و منبع الهام خود را از شاهکارهای نقاشان و مجسمه‌سازان امروزی اقتباس کرده‌اند. اگر گاهی نوعی هماهنگی بین طراحی‌های عالی صنعتی و تولیدات صاحبان هنرهای دستی دیده می‌شود، به خاطر تأثیرات استادکاران قدیمی است که نه فقط در صنعتگری خیره بودند، بلکه همچون صنعت امروزی و خصیصه موجود در فنون ماشین‌های آن، فارغ از تکلف و سودای نام و نشان بودند. در حقیقت فقط به این معناست که می‌توان گفته آرتور هالد^۱ در آسپن^۲ را - حداقل در مورد آمریکا - به درستی فهمید. او اظهار کرد «بهترین تولیدات صنعتی ما، درس‌های ارزشمندی از بهترین کارهای دست‌ساز یاد گرفته‌اند: یکجا گرد آمدن همه عواملی که تعیین‌کننده شکل و قالب هستند؛ وضوح کامل در یک قالب نهایی و دائماً در حال بهبود؛ الزام به آنکه ماده خام به حداکثر قابلیت تجلی خود برسد، و چیره‌دستی بی‌نظیر در فن». اما واقعاً کدام یک از این خصوصیات را می‌توان در استادکار امروزی پیدا کرد؟ هر کجا که بخواهیم از طریق صنایع دستی امروزی بر طراحی صنعتی تأثیر بگذاریم، تقریباً بی‌چون و چرا تأثیر بدی خواهد بود زیرا خصایص ذاتی یک روش به طرز نامناسبی به روش دیگر منتقل می‌شوند و در بیشتر موارد از همان آغاز غلط هستند. اگر هم امروز، تأثیر مهم و مفیدی از یکی بر دیگری وجود داشته باشد،

1. Arthur Hald
2. Aspen

حتماً در جهت معکوس بوده است: بهترین طراحی‌های صنعتی که شکل‌های نهایی تکامل ساخته‌های سستی محسوب می‌شوند، برخی از استادکاران باهوش‌تر را واداشته تا به جای بوالهوسی‌های فردی و ادعای خلاقیت، به تقلای یادگیری این ویژگی‌ها بيفتند. این لاف‌زدن‌ها - که مثلاً موج کِشتی می‌تواند بر خود کِشتی پیشی بگیرد - مضحک به نظر می‌رسد.

آنهایی که امروزه خود را استادکار می‌نامند، در زمره پیشگامان خلاقیت نیستند. آنان باید بدانند که اگر یک استادکار صاحب صلاحیت - به معنای قدیمی کلمه - نباشند، با هر معیار صحیحی (خواه مربوط به گذشته، خواه حال) که ایشان را محک بزیم، چیزی جز یک تازه‌کار و یک مدعی ترفنی نخواهند بود. همچنین ایشان باید کم و بیش درک کرده باشند که با این خصوصیات، محکوم به تولید کالاهای زائد و بی‌فایده هستند (فرقی نمی‌کند که چقدر دست و پا بزنند تا شاید بر حسب نسبتاً کاربردی بر کالای خود بچسبانند) زیرا صنایع امروزی باید بیشتر نیازهای عملی ما را برآورده کنند که می‌کنند. چنین واقعیاتی باید این به اصطلاح استادکاران را به شک بیندازد که آیا می‌توانند خود را یک استادکار «حرفه‌ای» بنامند یا خیر. همچنین باید ایشان را در تحمیل کردن تولیدات بی‌فایده ترفنی خود به جامعه به تردید وادارد. اگر اینها نتوانند با کار خود نشان دهند که یک هنرمند واقعی یا یک استادکار واقعی - به معنای قدیمی کلمه - هستند، نجات ایشان و سرنوشت ایشان در تشخیص یک نکته نهفته است: کاری که آنان انجام می‌دهند ماهیتی شخصی داشته و فقط برای شخص خودشان مفید است. ارزش کار آنان صرفاً در لذتی است که خود ایشان از کار با دست نصیب خود می‌سازند: کاری که از لحاظ ذهنی و عاطفی آنان را ارضاء می‌کند. به محض اینکه ایشان سعی می‌کنند آن کار را به عموم عرضه کنند، ماهیت یک حقه‌باز را پیدا می‌کنند، همه ارزش‌ها و شایستگی‌هایی را که فرآیند کار با دست می‌توانسته است برای سازنده‌اش داشته باشد، زایل می‌سازند، کلیه آرمان‌های زاهدانه ادعا شده خود را کذب جلوه می‌دهند و ثابت می‌کنند که این به اصطلاح استادکاران، بهتر از سازنده بی‌وجدان کالاهای شرم‌آور کارخانه‌ای نیستند و همچون آن کارخانه‌دار، فقط یک انگیزه داشته‌اند: پول.



۱- (سمت چپ) جام شراب، ۷۸۸ میلادی.
۲- (سمت راست) جام صنفی، آگسبورگ، ۱۸۵۰ میلادی، با تشکر از موزه ملی
باواریا، مونیخ.
از بیان ساده اما قدرتمندانه هدف متعالی، تا نمادِ غرور و معناداریِ فضایل صنفی



- ۱- (سمت چپ) سی. آر. اشپی: بشقاب توگود آجیل خوری، ۱۹۰۰ میلادی با تشکر از موزه کونتگورب، زوریخ.
- ۲- (سمت راست) ارل کزنتزین: پیاله نقره، ۱۹۵۴ میلادی، با تشکر از مؤسسه هنرهای دیترویت
- از مبالغه پر زرق و برق و نامتناسب تا نوعی پوچی آشفته

مصرف کننده باید بداند که در نارضایتی عمومی او از محیط اطراف - یعنی دنیای جدید، رو به رشد و هنوز به تکامل نرسیده صنعتی - شاید گاهی وی به جای مطالبه کیفیت در همه ابعاد این محیط جدید زندگی، به خاطر غم غربت، به فکر یک محیط جانشین و به دنبال تقلیدی

مضحک از چیزی بیفتد که مُرده و تمام شده است.^۱ کیفیت زیبایی‌شناسانه و صمیمیت واقعی، ربطی به کار دست‌ها ندارند و لزوماً نتیجه آن نیستند. یک مصرف‌کننده معمولی در این دوران

۱. ظاهراً این غم غربت که نویسنده چندین بار از آن یاد کرده است، در کشور عزیز ما ایران، عمدتاً از نوع غم غربت مصرف‌زدگان یعنی همان کسانی است که با هنر اصیل و عشق نهفته در آن هیچ نسبتی ندارند و البته با واقعیت‌های همچون روز روشن نیز آشنا نیستند. شاید به همین دلیل است که این غربت‌زدگان «هیچ فن حریف»، که هرگز شور و التهاب پرداختن به کاری عاشقانه و خلاقانه را تجربه نکرده‌اند - به عبارتی صاحب‌نظرانی بیگانه با واقعیت که گاهی حتی یک روز هم معاش خود را با کار دست‌های خود (و گاهی حتی با فکر خود) تأمین نکرده‌اند و خدای ناکرده اگر روزی دست‌قضا، نظام ارتزاق حقوق‌بگیری آنان را براندازد، حتی یک روز نمی‌توانند از راهی حقیقتاً شایسته و مفید به حال جامعه، گلیم خود را از آب بیرون بکشند - با بی‌خبری محض، به مرثیه‌سرایی و اظهار ترحم به حال صنایع دستی مشغول گشته‌اند و اگرچه مثلاً هیچ‌گاه حتی یک گره نیز به فرش نرده‌اند و حاضر نیستند حتی یک درصد از حقوق و مزایای خود را برای کمک به فرش دستی ایران صرف کنند، اما با محکوم کردن این و آن و دوختن زمین به آسمان، ناله سر داده‌اند که «ای وای! به داد فرش ایرانی برسید! این هنر رو به زوال را دریابید! به بافندگان فرش کمک کنید تا باز هم جان و روح خود را یک عمر به پای دار قالی فدا کنند و به شیوه قدیم از صبح تا شب گره بزنند؛ تا ما بتوانیم به ثمن بخش، بافته‌های آنان را زیر پا انداخته و چند صباحی دیگر نیز از راه کارشناس بودن در این حوزه، به نان و آبی برسیم!» وَه که چه کارشناسی! اگر این ناله‌های ظاهراً دلسوزانه، نان و آبی برای بافندگان فرش فراهم نکند، حداقل منافع بعضی‌ها را در قالب کسب‌عنوان کارشناس و صاحب‌نظر!!! و ژست هنردوستی و انسان‌دوستی!!! یا تهیه گزارش و شرکت در مصاحبه (لذت میکروفون و دوربین) تأمین می‌کند.

نکته‌های مورد اشاره نویسنده در این مقاله، در مورد فرش دستی ایران نیز کاملاً صادق است: فقدان کارآموزی‌های نظام‌یافته و منطبق با پیشرفت‌های روز، بی‌توجهی به نیاز بازار و کارکردی بودن محصولات. شایسته است تحقیق شود که علاقه زودگذر مردم مرفه غرب، چه تأثیری بر واماندگی فعلی صنایع دستی داشته است؟ علاقه‌ای دمدمی که لحظاتی چند، در تحسین چند جهانگرد جلوی ویرترین مغازه‌ها جلوه می‌کند، سپس با خرید چند مورد از این (به قول نویسنده) خرت و پرت‌ها ادامه می‌یابد (خرت و پرت‌هایی که گاهی کل بهای پرداخت شده بابت آنها حتی به اندازه یک ساعت درآمد آن جهانگرد در یک کشور پیشرفته هم نیست). این توجهات ناچیز و کم‌اهمیت مردم مرفه غربی - که ما آن را در بوق و کرنا می‌دمیم - و موج‌های زودگذر اقبال ایشان به برخی از صنایع دستی (مانند فرش)، که حداکثر یکی دو دهه دوام دارد، توهم کسب ثروت و شهرت را در حتی در ذهن ساده‌ترین، شریف‌ترین و دورافتاده‌ترین بافندگان در روستاهای بی‌نام و نشان جای می‌دهد و آنان را - که روزگاری نه ادعای هنرمند بودن داشتند و نه توهم توانگر شدن از راه تولید یک محصول زیبا ولی بازممانده از قافله تحول - به موجوداتی سرخورده تبدیل کرده، آن عشق بنیادین را که ارزش هر کار انسانی - اعم از فکری و جسمی در آن نهفته است - از دل آنان به در می‌کند. آنان حالا به جای آنکه با عشق به تولید محصولی مشغول باشند که صرف‌نظر از ارزش مادی آن، می‌تواند یک عمر زینت خانه‌های ایشان، فرزندان ایشان و همه ایرانی‌ها شود، ناله و گلابه سر داده‌اند که چرا دولت فکری برای ترغیب غربی‌ها و «خارجی‌ها» به خرید فرش ایران نمی‌کند (و دولت را به همان مفهوم کلی امروزی آن می‌شناسند که متولی و متصدی همه چیز؛ از جان و مال و ناموس تا آب و نان و سرپناه است؛

باید بداند که استطاعت خرید کالاهای دست‌ساز و نادری را که برای استفاده کاربردی هستند نخواهد داشت، و هنگامی که او یکی از این ساخته‌های نادر تجملاتی را خریده و انتظار دارد که آن کالا زندگی‌اش را «پُرشور» خواهد کرد، اغلب فریب خورده است زیرا اسیر جاذبه‌های فخر و شانه و زودگذر اجتماعی شده و در نهایت امتیازات هنری آن کالا او را راضی نخواهد کرد. او به جای آنکه از محصولات صنعتی فقط توقع مفید بودن داشته باشد، باید به دنبال آگاهی از جنبه‌های زیبایی‌شناسانه آن محصولات نیز بوده و درک کند که این کیفیات زیبایی‌شناختی، از نوعی جدید و در مرتبه‌ای متفاوت هستند و آنها را باید بخشی از مجموعه یکپارچه دنیایی جدید، و محصول نگرشی جدید و جهانی دانست.

از منتقدان فرهیخته، معلمان و متصدیان موزه‌ها انتظار داریم در آموزش ذوق و قوه قضاوت مردم - البته تا حدی که به آموزش مربوط می‌شود - و در رفع ابهام از چنین موضوعاتی تلاش کنند. متأسفانه این افراد نیز همچون عموم مردم و خود به اصطلاح استادکاران، دچار سردرگمی نسبت به ارزش‌ها شده‌اند. مثلاً شاهد برگزاری نمایشگاه‌های صنایع دستی در برخی از مشهورترین موزه‌ها هستیم که هیچ دلیلی جز ترحم به حال صاحبان هنرهای دستی نمی‌توان برای آن نمایشگاه‌ها قایل شد. مسلماً قضاوت در مورد هنرهای دستی معاصر، از اعتبار قضاوت‌هایی

و حقیقتاً نیز دولت‌های امروزی ایران و جهان، چنین ادعا و هدفی داشته‌اند. آن مردم ساده دل غافلند که درباره‌ی علاقه‌انسان غربی به تولیدات سنتی به ایشان دروغ گفته‌اند و انسان‌های غربی یا پیروان بی‌چون و چرای غرب در همین کشورهای در حال توسعه (به عبارتی کشورهای در حال نفس‌نفس زدن برای رسیدن به جای پای غرب) گاهی حاضر نیستند حتی یک صدم بهای یک دستگاه اتومبیل لوکس را بابت یک تخته فرش نفیس بپردازند. برای آنکه به صحت ادعای همان کارشناسان حقوق‌بگیر پی ببریم که اظهار می‌کنند کشورهایی مانند چین، ترکیه و پاکستان، بازار فرش صادراتی ایران را از ما دزدیده‌اند و از نقش‌ها و هنر ما سوءاستفاده می‌کنند، بد نیست به آمارهای واردات فرش آلمان که بزرگترین واردکننده فرش بوده است، نظری مختصر بیندازیم: واردات فرش دستی آن کشور از ۸۲۶ میلیون دلار در سال ۱۹۹۵ به ترتیب به ۲۹۸ و ۳۲۷ میلیون دلار در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ رسیده است (کاهش بیش از ۶۰ درصد). واردات آلمان از فرش ایرانی هم از ۳۵۲ به ۱۳۲ و ۱۳۹ میلیون دلار در همان دوره کاهش یافته است (کمی بیش از یک سوم مقدار اولیه). واردات فرش آلمان از ترکیه هم از ۵۰ به ۱۴ و سپس به ۱۰ میلیون دلار کاهش یافته (تقریباً یک پنجم شده)، واردات آن کشور از فرش دستی چین از ۶۱ به ۸ و سپس ۷ میلیون دلار رسیده (کمتر از یک هفتم شده!!!) و از پاکستان، از ۲۵ به ۲۸ میلیون افزایش یافته است. برای آشنایی با آمارهای کامل تر رجوع کنید به: «علی نصیری اقدم، پایان نامه دکتری، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۳۸۷». - گ.ت.

برخوردار نیست که در برگزاری نمایشگاه و خرید و بحث درباره اشیا قبل از سال ۱۸۰۰ دیده می‌شود. آیا قوه قضاوت متصدیان موزه‌ها نیز به دلیل غم غربت گذشته‌ها مخدوش شده است یا شرمساری ایشان بابت اوضاع رقت‌بار استادکاران امروزی، آنان را به نمایش دادن این آثار بحث‌برانگیز به عموم مردم وامی‌دارد تا شاید این استادکاران به واسطه کوتاهی سایرین، چیزی به دست آورند که به اتکای شایستگی‌های خود قادر به کسب آن نبوده‌اند؟ اگر نتوان به مقامات مسئول اعتماد داشت که از معیارهای صحیح پیروی کنند، عموم مردم مسلماً بدتر از ایشان موضوعات را با یکدیگر خلط می‌کنند و حتی قضاوت خطای خود را عین راستی می‌دانند. معلمان باید تفاوت بین امور مهم و امور شخصی را برای شاگردان شرح دهند و به ایشان ارزش‌های ماندگار را بشناسانند. آنان باید مردم جامعه را از گزند خودمشغولی‌های صرف که به نمایش دادن‌های شخصی می‌انجامد، حفظ کنند.

اگر «استادکارانی» وجود داشته باشند که کمال مطلوبی در سر داشته و می‌خواهند دنیایی بهتر برای زندگی کردن ما خلق کنند؛ استادکارانی که فقط به دنبال جای گرم و نرمی برای خود نیستند؛ در آن صورت آن استادکاران باید خود را وقف بهتر ساختن محیط از طریق یک ابزار یعنی همان صنعت امروز کنند که تنها ابزار قادر به این کار است؛ البته به شرطی که ایشان توانایی کار با آن را داشته باشند. ما تازه، آن هم به شکلی ضعیف، شروع به هماهنگ شدن با ماشین‌ها در حوزه‌های اجتماعی، فنی و زیبایی‌شناختی کرده‌ایم. نیاز ما به سازماندهی و اجرای عملی یک نظم زیبایی‌شناختی جدید برای این دنیای صنعتی جدید، نیازی واجب و فوری است. در دنیای صنعت، یک استادکار قادر است تحقیق کند و بر طرح‌ها اثر بگذارد، اما به هیچ‌وجه نخواهند گذاشت بارها و بارها کوزه‌هایی یکسان و یکجور تولید کند که شباهتی ملالت‌آور به یکدیگر دارند. اگر استادکار احساس می‌کند که چیز خاصی برای ارائه کردن دارد، باید از کم‌اهمیت دانستن ماشین‌ها و تولیدات آنها دست بردارد، از جدا کردن خود در قالب یک موجود قدیمی دست بردارد، از برج عاج خود فرود آید و به محصولات ماشین‌ها که همگی ما از آنها استفاده می‌کنیم و به بخشی از محیط پیرامون ما تبدیل شده‌اند، خصایصی زیبایی‌شناسانه‌تر ارزانی کند. برای او بهتر است کیفیت زیبایی‌شناسانه‌اش را به محصولی وارد کند که میلیون‌ها نفر آن را در دست دارند تا به یک کار هنری منحصر به فرد و ساخته‌هایی از این قبیل.

فرانک لویید رایت^۱ پنجاه سال قبل چنین گفت: «در این دوران و برای این نسل از انسان‌ها باید بدانیم این نیروی دگرگون‌کننده - که نشانه و نماد بیرونی آن، پول و فولاد است - به قدری قدرتمند شده که هنرمند باید آن را بپذیرد و دست از اعتراض بردارد. استادان باید بر کار ماشین‌هایی که ساخته‌اند، مسلط شوند. در این عصر ماشین، چنین وظیفه‌ای بی‌امان به هنرمندان گوشزد می‌شود. هر چند ایفای چنین وظیفه‌ای برای آن هنرمند به بهای جرح و تعدیل ارزش‌های عزیزتر از جاننش تمام شده و به غایت دردناک و بغرنج است، اما وی نمی‌تواند آن را به انجام نرساند و در نهایت، آتش آرمان‌های دیرپا باید در دل خاکستر پنهان شود. [جای نگرانی نیست چرا که آن آرمان‌ها] دوباره ققنوس وار - با حیاتی دوباره و هدفی جدید - سر بر خواهند آورد»^۲.

آن حیات دوباره و آن هدف جدید، در دل صنعت امروز نهفته است. در آنجاست که آن آرمان‌های ارجمند دوباره سر بر آورده‌اند و آنجاست که استادکاران حقیقی این دوران به کار مشغولند. گویا فقط «کارگران هنری» هنوز به این واقعیت واقف نشده‌اند. ما هنرمندان، طراحان و مهندسانی داریم که با علاقه شدید، دغدغه شکل و ظاهر محصولات ماشینی را در سر دارند و به تشکیل قالب‌ها و صورت‌هایی می‌پردازند که امروزه از اعتبار و مقبولیت برخوردار است و موجب ارضای ذائقه زیبایی‌شناختی امروزی می‌شود. آنان نیز به کاری می‌پردازند که هر انسانی باید از جهت ادای دین اجتماعی خود به انجام برساند. اگر گمان کنیم آن «استادکاران» کذایی، واقعاً تنها کسانی بودند که می‌توانستند در این محیط زندگی، ارزش‌های زیبایی‌شناسانه را به ما عرضه کنند، در آن صورت آیا از آنان دفاع نکرده‌ایم که این ارزش‌های زیبایی‌شناسانه را صرفاً در قالب خرت و پرت‌های گرانبیمنت برای ثروتمندان فخر فروش ارایه کنند؟ امروزه اگر یک صاحب هنر، واقعاً از تخیل خلاقانه بهره‌مند باشد، تنها راه به کارگیری آن و منفعت‌رسانی به جامعه، همان طراحی کردن و کار کردن برای صنعت است. صد البته که چنین صنعتی شبیه به تشکیلات دهشتناک آن به اصطلاح استادکاران نخواهد بود.^۳ شکل‌های مختلفی از «صنعت»

1. Frank Lloyd Wright

2. Frank Lloyd Wright on Architecture, ed. By Frederick Gutheim. New York, Duell, Sloan and Pearce, 1941. p. 26.

۳. گویا نویسنده به طعنه به خاطرات ناخوشایند دوران فساد و انحصار اصناف در اروپا اشاره می‌کند - گ.ت.

وجود دارد که از مغازه‌های کوچک تا شرکت‌های غول‌آسا را در بر می‌گیرد و در همه آنها جایی برای توانایی‌های دست انسان، و نیازی به آن هست.

علاوه بر این هم اکنون در صنعت کسانی هستند که ایشان را می‌توان خیلی بیش از سازندگان خرت و پرت‌ها، به عنوان وارثان شایسته استادکاران قدیمی به حساب آورد؛ آنان مدل‌سازها، قالب‌سازها، ابزارسازها و بسیاری از متخصصان فنی دیگر در صنایع الکترونیک و ابزار دقیق، و بسیاری از کارگران ماهر در کارهای دستی در صنایعی کمتر ماشینی - از قبیل سرامیک‌سازی، مبلمان و صنایع ساختمانی - هستند. این فعالان صنعتی، نسبت به بیشتر این به اصطلاح استادکاران، از طریق مهارت و دانش خود و با توجه به دقت و موشکافی در ساخت شکل‌ها و قالب‌ها، سهم بیشتری در سامان دادن به محیط بصری زندگی ما دارند. آنان به تفسیر و واقعیت بخشیدن به رؤیاهای و نقشه‌های هنرمندان، معماران، طراحان و مهندسان می‌پردازند. ایشان نیز همانند استادکاران قدیم، خود و کار خود را وقف کرده‌اند، متواضعند و در واقع، گمنام محسوب می‌شوند. آنان کارگر هستند و نه «کارگر هنری». ایشان به تأیید ارزش کار خود در نمایشگاه‌ها و بازارهای جعلی نیازی ندارند. همچنین برای تبلیغات رایگان و ایجاد فرصت‌های فروش یا به قصد ارتقای جایگاه دانشگاهی خود به نمایشگاه‌ها و بازارهای مذکور محتاج نیستند زیرا به شغل شرافتمندانه‌ای مشغولند که به دلیل احتیاج جامعه به آن، دستمزد شرافتمندانه‌ای نیز بابت آن پرداخت می‌شود. آنان دغدغه «اصیل بودن» یا «خلاق بودن» را ندارند و صرفاً به انجام دادن کاری مفید تقید دارند که همان نشانه یک صنعتگر یا استادکار واقعی است. به سختی می‌توان گفت که شغل ایشان چقدر واقع‌گرایانه‌تر، چقدر پرجنب و جوش‌تر و چقدر ضروری‌تر از مشغله کالاهای تجملاتی دست‌ساز و انگشت‌شمار است: یکی عین زندگی است و دیگری عین تظاهر. شاید در شرایط فعلی بهتر باشد که واژه استادکار را به عنوان یک مفهوم منسوخ به کلی کنار بگذاریم یا در غیر این صورت، آن را برای مردمی به کار ببریم که در شرایط جدید و با روش‌های جدید، دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهند که روزگاری استادکاران خبره، در کار با دست انجام می‌دادند.

چه خوب است که هر چیز و هر کس را در جای شایسته‌اش قرار دهیم و دنیای پیرامون خود را همان‌گونه که هست بپذیریم. چه خوب است معبود استادکاران هنرمندی را که هنوز هستند،

ارج بگذاریم و باقی را به مثابه افرادی تازه کار و مبتدی به حساب آوریم که ارزش کار ایشان صرفاً به آثار درمانی آن برای سازنده‌اش محدود می‌شود. شاید امیدوار باشیم مشیت الهی گاهگاهی برای ما شاعری کارگر بفرستد؛ شخصی به غایت خوش‌قریحه با طاقت و توانی که بتواند در آن واحد هنرمند و نیز صنعتگر باشد؛ با این حال بیاییم در عین حال، واقعیت‌گریزناپذیر دنیای صنعتی امروز - و خصیصه آن به عنوان جانشین ققنوس وار دنیای زوال یافته استادکاران خبره قدیمی - را درک کنیم. چه خوب است قدر و ارج کسانی را که در ارزش‌ها و صفات زیبایی‌شناسانه این دنیا یعنی دنیای امروز نقش دارند، به جا آوریم؛ کسانی که کاری شایسته و مفید به حال جامعه انجام می‌دهند و به همین دلیل به معنای واقعی کلمه، «استادکار» هستند.

مجمع ملی و انحلال اصناف در فرانسه^۱

تردید درباره اقدام مجمع ملی در موضوع اصناف، مدت‌هاست که مورخان را سردرگم کرده است. مجمع ملی پس از آنکه ظاهراً اصناف را در شب چهارم آگوست ۱۷۸۹ منحل اعلام کرد، به مدت ۱۸ ماه از هرگونه اقدام علیه ایشان خودداری کرد. این تحقیق به بررسی دلایل رفتار محتاطانه مجمع ملی پرداخته و به بحث درباره عواملی می‌پردازد که در نهایت در سال ۱۷۹۱ منجر به اقدام عملی شد. بیم از تشدید خشونت‌ها در خارج از مناطق شهری باعث شد که مجمع ملی در ابتدا اقدام خود علیه اصناف را به تأخیر بیندازد. با این حال هنگامی که آن مجمع برای اقدام کردن آماده شد، با مانع تراشی یکی از کمیته‌های وابسته به خود روبرو شد که حاضر نبود کار را به پیش ببرد. دودستگی در مجمع ملی باعث شد که ناآرامی‌هایی در شهرهای کوچک و روستاها به وقوع بپیوندد و آن ناآرامی‌ها - در کنار وظیفه مجمع برای تحقق بخشیدن به اصول جدیدی که خود اعلام کرده بود - مجمع را به اتخاذ شگردی بازدارنده علیه کمیته کارشکن واداشت. آن اقدام باعث برطرف شدن هرج و مرج اصناف در شرایط جدیدی شد که به خاطر تصمیم مجمع ملی به وجود آمده بود.

مورخان در بیشتر دوران قرن بیستم نتوانستند به نحو مطلوب، پاسخی برای معمای خطیر سرنوشت اصناف در ابتدای انقلاب فرانسه - که در اصل از شب چهارم آگوست ۱۷۸۹ آغاز شد - پیدا کنند.^۲ در سال‌های اخیر، اجماع نسبتاً ضعیفی در این باره پدید آمده است. بیشتر افراد، هم عقیده هستند که انگیزه‌های تورگوت^۳ در سرکوب اصناف در سال ۱۷۷۶، عمدتاً

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

"The National Assembly and the Abolition of Guilds in France", by Michael P. Fitzsimmons, Auburn University at Montgomery, *The Historical Journal*, Vol. 39, No.1, March, 1996, pp. 133-154, Cambridge University Press.

2. See, for example, E. Levasseur, *Histoire des classes...*

3. Turgot

اقتصادی بوده است در حالی که مجمع ملی در درجه اول به دلایل سیاسی به انحلال اصناف اقدام کرد.^۱

با این حال در چنین توافق شکننده‌ای، کاستی‌های قابل توجهی وجود دارد که از اتکاء به منابع تحقیقی نسبتاً کم تعداد، توجه به ملاحظات بسیار متنوع و بیش از حد پراکنده، تا تمرکز بر حواشی اصناف به جای انحلال آنها را شامل می‌شود. ویلیام سیوول^۲ که به نوشته‌های منتشر شده سیس^۳ متکی بوده است، سعی کرده تا تلویحاً انسجامی بیش از واقع به اقدامات مجمع ملی برای انحلال اصناف نسبت دهد و در واقع، رویکرد دقیقی به اقدامات مجمع نداشته، فعالیت‌های کارگران در آن دوره را نادیده گرفته است. لیانا واردی^۴ بر خلاف سیوول، بیشتر به تحولات رخ داده در مجمع، و به واکنش‌های کارگران توجه کرده است. با این حال وی یک توصیف بسیار کلی از وقایع ارائه کرده و دقت لازم را درباره هر موضوع به خرج نداده است. مایکل سوننشر^۵ که در صدد بوده است بر ماهیت سیاسی اقدامات کارگران - از دوره رژیم قدیم تا پایان انقلاب - تأکید کند، انحلال اصناف را مورد اغماض قرار داده، فقط قانون لشارپلیر^۶ را به اختصار بررسی کرده، در عوض به ظهور سنس - کولوتس^۷ در سال‌های ۱۷۹۲-۳ تأکید کرده است.^۸

1. Swell, *Work and Revolution*, PP. 72-91, Steven Laurence Kaplan, "Social Classification and Representation in the Corporate world of eighteenth- Century France: Turgot's "Carnival" in work in France representation, meaning, organization, and practice, Steven Laurence Kaplan and Cynthia J.koepp (eds.) (Ithaca, 1986), pp. 176-228

با این حال در ضعف این اجماع همین بس که واردی (Vardi) در مقاله «انحلال اصناف» (*The Abolition of Guilds*) در صفحات ۱۷-۷۱۵، دوباره از ارجحیت عوامل اقتصادی در انحلال اصناف در خلال انقلاب صحبت می‌کند.

2. William Sewell

3. Sieyes

4. Liana Vardi

5. Michael Sonenscher

6. Le Chapelier

7. sans- culottes

8. Sewell, *Work and Revolution*, pp. 78-87; Vardi, "The Abolition of Guilds"; Michael Sonenscher, *Work and Wages: Natural Law, Politics and the Eighteenth- Century French Trades* (Cambridge, 1989).

آنچه مورد توجه قرار نگرفته، دقت کافی به فشارهای سیاسی پیچیده و اغلب ضد و نقیض وارد بر مجمع، دقت در روند ویژه اقدامات مجمع درباره اصناف، و عکس‌العمل عوامل مختلف در فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۱ بوده است. چرا اقدام مجمع ملی در مورد اصناف، سرعت و قاطعیتی بسیار کمتر از میزان لازم برای تحقق آرمان‌های سیاسی جدید آن مجمع داشت، در حالی که آن مجمع در سایر حوزه‌های زندگی مردم فرانسه به سرعت عمل کرد؟ احزاب ذی‌نفع چگونه به انحلال علنی اصناف فرانسه و سپس نسبت به فقدان قاطعیت واکنش نشان دادند؟ سرکوبی اصناف بالأخره در چه شرایطی محقق شد؟ موضوع سرنوشت اصناف، بحث خطیری است زیرا به کهنه ماهیت انقلاب فرانسه مربوط می‌شود. تهاجم مجمع ملی به صنف بازی‌های برخوردار از حق انحصاری - همان صنف بازی که مشخصه دولت گذشته بود - تهاجمی سنجیده محسوب می‌شد که قرار بود گسترده و فراگیر باشد. چون نهادهای صنفی از مزایای فراوان برخوردار بودند، بدون شک اصناف دقیقاً همان نهادهایی بودند که مجمع - در تلاش برای دستیابی به آرمان سیاسی جدیدش - سعی داشت آنها را ریشه کن کند. بنابراین خط‌مشی محتاطانه؛ و گاهی تناقض‌آمیز مجمع در قبال اصناف؛^۲ بسیار گیج‌کننده به نظر می‌رسد. در واقع جالب است که اصناف حتی پس از انحلال برخی از قدرتمندترین نهادهای پادشاهی - از قبیل درباریان، مجلس شورا، و املاک خارج از پایتخت^۳ - هنوز از بین نرفته بودند.

اگر قرار بود با توسل به صورتجلسه‌های مجمع^۴ قضاوت شود، شواهد قلیلی برای حمله فراگیر به اصناف به دست می‌آمد. مسلماً خیلی‌ها دوست داشتند که اصناف اصلاح شوند اما عده ناچیزی با انحلال کامل آنها موافق بودند.^۵ در هر حال اصناف به موضوع مورد توجه مجمع تبدیل شدند و آن توجه نه بر اساس تبادل نظر درباره آنها در جلسات مجمع، بلکه ناشی

1. corporatism

2. See Carla Hesse, *Publishing and Cultural Policies in Revolutionary Paris, 1789-1810* (Berkeley, 1991), p.55.

3. provincial estates

4. cahiers

5. See Beatrice Fry Hyslop, *French Nationalism in 1789 according to the General Cahiers*, rev. edn (New York, 1968), pp. 127-8, George V. Taylor, "Revolutionary and Nonrevolutionary Content in the Cahiers of 1789: an interim report", *French Historical Studies*, VII (1972), 495. On opposition to them, see Hyslop, *ibid.* p.133.

از موج لغو امتیازاتی بود که در شب چهارم آگوست به وقوع پیوست. صاحب‌نظران دریافته‌اند نماینده‌ای که علناً موضوع اصناف را [در مجمع] به میان کشید، یکی از مخالفان سرشناس آنها بود، اما واقعیت مهم‌تر آن است که اصلاح یا سرکوبی اصناف، تماماً با لغو امتیازات ایشان و با انحلال آن ساختار صنفی ارتباط داشت که در آن شب سرنوشت‌ساز، منجر به تدوین یک آرمان جدید برای فرانسه شد.^۱

اگرچه مورخان اتفاق نظر ندارند که آیا نماینده مذکور، پیشنهاد اصلاح اصناف را مطرح کرده است یا انحلال آنها را، اما بیشتر شواهد موجود، حاکی از پیشنهاد انحلال هستند. برای مطمئن شدن می‌توان گفت که یادداشت رسمی شب چهارم آگوست، اشاره به اصلاح نهادها دارد - که مایه سردرگمی فراوان در این باره شده است. اما این یادداشت، چند روز پس از آن جلسه تهیه شده بود.^۲ آن دسته از نوشته‌های نمایندگان که زمان تهیه آنها به برگزاری جلسه نزدیکتر بوده است، تقریباً همگی بدون ابهام اشاره کرده‌اند که انحلال اصناف به تصویب رسیده بوده است.^۳ همچنین گزارش روزنامه‌ها و سایر مطبوعات - و بیانیه‌هایی که قبل از زمان تصویب رسمی پخش شد - سرکوب اصناف را اعلام کرده و همه را متقاعد ساخت که اصناف به زودی منحل خواهد شد.^۴ یکی از روزنامه‌های پاریسی در ۱۳ آگوست ۱۷۸۹ به خوانندگان خود اطمینان داد که انحلال اصناف، از قبل عملی شده است و به تمجید از تحول ناشی از آن در محیط کار پرداخت که به نظر او، قریب‌الوقوع بود.^۵ یک مجله پاریسی دیگر نیز خبر داد که اصناف قبلاً در شب چهارم آگوست منحل شده‌اند، اما فردای آن روز تذکر داد که گزارش مربوط به انحلال اصناف، «در معرض جرح و تعدیل قرار دارد». «در واقع، احساس تردید درباره اهداف مجمع را می‌توان در یک رساله پُرشور دست‌نویس که در خلال آگوست ۱۷۸۹ تهیه شده است، مشاهده نمود. یکی از طرفداران اصناف - به نقل از گزارش‌های روزنامه‌ها و

1. See Mathiez, "Les Corporations ontelles ete supprimees en principe dans la unit de 4 Aug 1789". See also Sewell, *Work and Revolution*, p. 86.

2. See Process- Verbal de l'Assemblee Nationale, No.40 bis (4 august. 1789), and p.41, see also A.N.C 30, dossier 250, document 44.

3. See for example, A.D.Ain Mi I, letter of Garron de la Beviere...

4. On newspaper reports, see for example, Affiches des Eveches et Lorraine, 13 Aug. 1789...

5. See Journal d Etat et du Citoyen, 13 Aug. 1789.

6. Journal de la Ville, par Jean-Pierre-Louis de Luchet, 6 Aug. 1789.

اظهارات سایر نوشته‌های عمومی که سرکوبی اصناف را قطعی می‌دانستند - ادعا کرد که انحلال اصناف به شدت برای کسب و کار در فرانسه مضر خواهد بود. او تأکید کرد که شش صنف بزرگ پاریسی به مجمع عمومی فشار آوردند و به ایشان قول داده شد که در قانون اساسی از فعالیت اصناف جلوگیری نخواهد شد.^۱

شخصی به آن جزوه دست‌نویس پاسخ داد و اظهار کرد که هریک از انسان‌های جامعه، حتی بقاء دارد و این حق را نمی‌توان فروخت (به نظر نویسنده، حق فروش، در نظام استادکاری به اجرا در می‌آمد). او اقدام مجمع برای انحلال اصناف و نظام استادکاری را ستوده و بعید دانسته بود که مجمع به خاطر تلاش‌های آن شش صنف پاریسی، از تصمیم خود عدول کند.^۲ با این حال در همان دوره، یک روزنامه پاریسی دیگر با عصبانیت نوشت که کلاه‌گیس‌سازان پاریسی - یکی از گروه‌هایی که به فرصت‌طلبی سیاسی معروف بودند - دوباره صنف خود را به راه انداخته‌اند. سؤال شده بود چگونه در شرایطی که اصناف منحل شده‌اند، یک گروه می‌تواند جرئت کند صنف را دوباره راه‌اندازی کند؟ البته آن روزنامه تذکر داده بود که ماده حقوقی اولیه در تصویب انحلال اصناف - که در بیانیه‌های اولیه وجود داشت - در مصوبه رسمی، به «سرکوب کردن» تغییر یافته است و چنین تغییری غیر قابل توضیح به نظر می‌رسد.^۳

چرا مجمع ملی به طور ناگهانی و بی‌سروصدا از قصد خود برای انحلال اصناف دست کشید؟^۴ شفاف‌ترین توضیح برای این تغییر رویه را می‌توان در نامه‌های رد و بدل شده بین نماینده‌ای به نام ژان فرانسویس بگوئن - دموکس^۵ و موکلان او در لیاور^۶ در آگوست ۱۷۸۹ پیدا کرد. موکلان بگوئن - دموکس پس از دریافت احکام رسمی در فاصله چهارم تا یازدهم

1. L'Oracle Francois, dedie a l'Assemblee Nationale, au Roi et a toute La Nation (Paris, n.d) [B.H.V.P.966 197].

2. (M.de Jabin), Liberte du Commerce, abolition de maitres et jurandes, suppression *des moines* (paris n.d.) [B.H.V.P 963 303].

3. Chronique de Paris, 4 Sept. 1789.

۴. تا حدی که باعث بهت و حیرت یکی از نمایندگان گمنام شد و او در مجمع نسبت به بی‌تفاوتی کمیته در صدور حکم در قبال ماده قانونی مربوط به اصناف، شکایت سر داد. رجوع کنید به:

Bulletin de l'Assemblee Nationale, 8 Aug. 1789.

5. Jean-Francois Begouen- Demeaux

6. Le Havre

آگوست، از وی به خاطر این «اقدام عالی» تشکر کردند. ایشان اقدام مذکور را چیزی می‌دانستند که حتی جرئت مطرح کردن آن در جلسات مجمع وجود نداشت. با این حال آنان می‌پرسیدند که چرا در متن رسمی، سخنی از اصناف به میان نیامده است.^۱ بگوتن - دموکس در ۲۰ آگوست جواب داد که «تعمداً از ذکر نام اصناف خودداری شده است تا مذاقه بیشتری صورت گرفته و احتیاط‌های لازم در نظر گرفته شود. بنابراین تصمیمی در مورد آنان اتخاذ نشد». مجمع ملی که به دلیل ادامه ناآرامی‌ها در خارج از پایتخت دستپاچه شده بود - و این دستپاچگی را در حکم ۱۰ آگوست، با تعدیل حکم قبلی نشان داد - کاملاً آشکارا خاطره ناآرامی‌های ناشی از انحلال اصناف در سال ۱۷۷۶ را به یاد داشت و نمی‌خواست که با اجرای حکم قبلی، موجب ناآرامی‌های بیشتر در شهرهای غیر از پایتخت شود.

علی‌رغم تلاش‌های مجمع ملی برای به تعویق انداختن اجرای حکم، در اواخر آگوست و پس از انتشار اعلامیه حقوق، عدم اطمینان نسبت به وضعیت اصناف تشدید شد.^۲ ماده اول از این اعلامیه با برابر خواندن انسان‌ها - یعنی آرمانی که به اصناف آسیب می‌رساند - همان هدفی را داشت که تورگوت نیز در انحلال اصناف به آن تکیه کرده بود.^۳ همچنین ماده ۴ تأکید کرده بود که هیچ محدودیتی برای بهره‌مندی انسان‌ها از حقوق طبیعی خود - به جز حقوق تضمین‌شده سایر اعضای جامعه - وجود ندارد و اظهار کرده بود که این محدودیت‌ها فقط توسط قانون تعیین می‌شوند. این مواد با توجه به پشتوانه‌ای که تضعیف قانونی مزایای اصناف در شب چهارم آگوست برای آنها فراهم کرده بود، موقعیت اصناف را سست‌تر کرد.^۴ وقایع آگوست ۱۷۸۹ - یعنی سردرگمی‌های احکام مجمع درباره اصناف، و افزایش ابهامات ناشی

1. A.M.Le Havre D 38, no. 40, letter of 2. August...

۲. اعلامیه حقوق (*Declaration of Rights*) را نباید با اعلامیه جهانی حقوق بشر که امروزه مورد توجه است، اشتباه کرد - گ.ت.

۳. در مورد ناآرامی‌های سال ۱۷۷۶ رجوع کنید به:

Steven Laurence Kaplan, "Social Classification", pp.199-201.

در مورد درهم‌تنیدن اصناف با ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فرانسه، رجوع کنید به:

Edward J. Shepherd, Jr., "Social and Geographic Mobility of the Eighteenth-Century Guild Artisan: An Analysis of Guild Recetions in Dijon, 1700-90",...

4. See A.M.Bordeaux D 85, fo. 1067; A.N.D IV 32, dossier 767, document 14; A.N.D IV 49, dossier 1400, document V; Chronique de paris, 4 sept. 1789. See also Vardi "The abolition of Guilds" p.712.

از انتشار اعلامیه حقوق - یک دورهٔ تزلزل شدید وضعیت اصناف را در سراسر فرانسه به وجود آورد.

یکی از محققان حوزهٔ اصناف ادعا کرده است که شکل متداول برای اعتراض در قرن هجدهم، نه از نوع اعتصاب غذا یا سایر اعتصابات، بلکه از نوع دعوای حقوقی بود. شروع اعتراضات، حاکی از شناخت کاملی است که کارگران ماهر نسبت به حقوق قانونی خود کسب کرده بودند. این موضوع را ژان سیلویین بیلی^۱ - شهردار پاریس - در خاطرات خود ذکر می‌کند.^۲ فقط دو هفته بعد از شب چهارم آگوست، استادکاران خیاط پاریسی، با اعتصاب کارگران ماهر خود روبرو شدند که خواستار افزایش دستمزد و تقاضاهای نامعلوم دیگری بودند.^۳ [که ما امروزه از آنها بی‌خبریم]. اگرچه اعتصابات شغلی را می‌شد نوعی اعتراض متداول به حساب آورد، اما بیلی این اقدام را یکی از پیامدهای چهارم آگوست می‌داند که یک ماه بعد از آن ظهور کرد. در سپتامبر ۱۷۸۹، قصاب‌های سیار پاریس، هفته‌ای دو روز آزادانه به مردم گوشت می‌فروختند و چنین تحولی به بهای از دست رفتن بازار استادکاران صنف قصابان محقق شده بود.^۴

با اینکه اصناف دیگر از آن قدرت مهیب برای ضمانت اجرای نظارت‌های تمام و کمال بر حرفهٔ خود بهره‌مند نبودند^۵، ولی هنوز - حداقل در ابتدا - از حمایت مقامات شهرداری برای حفظ موقعیت انحصاری خود برخوردار می‌شدند. در سپتامبر ۱۷۸۹، هنگامی که اعضای سندیکای کلاه‌گیس‌سازان، ۳۰۰۰ لیور^۶ به شهرداری کمک کردند، از حکومت شهری پاریس درخواست نمودند که نظم و انضباط را بین کارگران ماهر کلاه‌گیس‌ساز برقرار ساخته و با ضمانت اجرای قاطعانهٔ مقررات، به «نافرمانی» ایشان پایان دهد. بیلی جواب داد که شهرداری

1. Jean- Sylvain Bailly

2. Procès- Verbal de l' Assemblée Generale des Representans de la Commune de Paris, 18 Aug. 1789, pp. 31-3; Bailly, Memoires, III, 90-10

3. Procès- verbal de l' Assemblée Generale des Representans de la Commune de Paris, 18 Aug. 1789, pp. 31-3; Bailly, Memoires, III, 90-10

4. See Chronique de Paris, 14 Sep. 1789. Also see Hubert Bourgin L' Industrie de la boucherie a Paris pendant la Revolution (Paris, 1911)...

5. See A.N.T 1373, dossier Martin (Philibert), Memoire au Roi concernant la communaute des maitres perruquiers...

6. livres

مصمم است قوانین موجود را کماکان نافذ دانسته و به اجرا در آورد تا اینکه با گذشت زمان، مجمع ملی دستور به اجرای اصلاحات دهد.^۱ در واقع در دسامبر ۱۷۸۹، ارگ حکومتی^۲ با توقیف ابزارهای افرادی که به صورت انفرادی و بدون هماهنگی با تشکیلات صنفی کلاه گیس سازان به کار مشغول بودند، به حفظ موضع انحصاری صنف کلاه گیس سازان کمک کرد.^۳

نگرانی نسبت به موقعیت اصناف، فقط به پاریس ختم نمی شد. اصناف صنعتگر تولوز^۴ در نامه سپتامبر ۱۷۸۹، از مجمع ملی درخواست کردند که مزایای [انحصاری] ایشان را حفظ کند. آنان به اعلام کردن حق هر فرد برای کار کردن در هر حرفه که بخواهد، اعتراض کرده بودند.^۵ این احساس نگرانی را می توان در یادداشتی نیز مشاهده کرد که استادکاران قفل ساز استان آیس ان^۶ در اوایل ژانویه ۱۷۹۰ به مجمع ملی تقدیم کردند. آنان با یادآوری قدمت و سابقه تاریخی صنف خود - که از سال ۱۵۸۷ شناخته شده بود - به مجمع ملی تذکر داده بودند که هیچگاه از پرداخت مالیات های مختلف به حکومت طفره نرفته اند. آن صنف با احکام تورگوت در سال ۱۷۷۶ - هنگامی که حکومت قصد داشت [کار کردن در] همه حرف را آزاد اعلام کند - منحل شده بود؛ ولی قفل سازان ادعا کردند «در دسرهای این آزادسازی به قدری زیاد بود که مقامات به سرعت ضرورت احیای وضعیت قبلی را دریافتند». قفل سازان یادآوری کردند که آن آزادی نیز در ابتدا به عنوان یکی از فواید خط مشی جدید قلمداد می شد، اما به زودی تعقل ورزی نمایندگان مجمع، ایشان را واداشت که حکم قبلی خود درباره چنین موضوع حساسی را باطل کنند. آن یادداشت، با چند نکته و نتیجه گیری کلی علیه انحلال اصناف - به ویژه صنف قفل سازان - پایان می یافت.^۷

1. See Procès-verbal de l'Assemblée générale des représentants de la commune de Paris, 26 Sep. 1789, PP.3-4...

2. chatelet

3. See, for example, A.N.Y 13016, entry of 12 Dec. 1789.

4. Toulouse

5. A.N.C 98, dossier 128, document 300.

6. Aix-en province

7. A.N.D IV 20, dossier 412, documents 1-2 ... also see Hesse, *Publishing and Cultural Politics*, PP. 52-3.

قفل سازان به وجود کسانی که قصد فعالیت حرفه‌ای در خارج از نظام صنفی را داشته باشند، اشاره نکرده بودند. بنابراین ظاهراً قدرت ایشان چندان در معرض خطر مستقیم قرار نگرفته بود. با این حال دلواپسی‌های آنان - که باید با توجه به نقش خطیر صنف قفل ساز در زندگی شهری، جزو امین‌ترین افراد در میان کسبه به حساب می‌آمدند - شاهدی بر نگرانی‌های فراوان در میان اعضای آن صنف است. در ابتدای سال ۱۷۹۰، اصناف هنوز هم - هرچند به شکل متزلزل - موقعیتی نسبتاً مطمئن داشته و در کل، از حمایت مقامات محلی برخوردار بودند.

با این حال در همان زمان در سال ۱۷۹۰، نااطمینانی‌هایی کاملاً آشکار در بوردو^۱ ظهور کرد که ناشی از آرمان‌های «تازه اعلام‌شده» مجمع ملی بود و پایگاه اصناف را تخریب می‌کرد. شهرداری آن شهر که بابت نظم عمومی نگران بود، در ماه می ۱۷۹۰ حکمی را در مورد کارگران ماهر کلاه‌گیس ساز در آن شهر صادر کرد. مأمور مصلحت عمومی که می‌دید «بی‌ملاحظگی‌ها و بی‌صبری‌های مربوط به مشاهده آثار مطلوب احکام مجمع ملی» باعث «نافرمانی» کارگران ماهر در بسیاری از حرفه‌های شهر بوردو شده است، شورای شهر را ترغیب کرد تا آن احکام را به حالت تعلیق در آورَد. او تذکر داده بود که با انتشار اخبار لغو امتیازات اصناف، کارگران ماهر گمان کرده‌اند که اصناف از بین رفته‌اند، در حالی که مجمع ملی در یک «اقدام عاقلانه» اجرای عملی آن حکم را به تأخیر انداخته تا به نفع هر دو دسته استادکاران و کارگران ماهر عمل کرده باشد. آن مأمور اظهار کرد که بیشترین آشوب‌ها توسط کارگران ماهر کلاه‌گیس ساز برپا شده است زیرا ایشان آشکارا مقررات صنف خود را نقض کرده و در صدد هستند کار استادکاران را از چنگ آنان در آورند.

مأمور مصالح عمومی از شورای شهر خواسته بود از تجربه انجمن شهری پاریس پیروی کند که مشکل مشابهی را تجربه کرده بود. مقامات شهرداری پاریس دستور داده بودند که تا زمان تصویب مجموعه قوانین و مقررات جدید توسط مجمع ملی، مقررات صنف کلاه‌گیس ساز کماکان نافذ بوده و به اجرا در آید. او عقیده داشت که اقدام مشابه می‌تواند در بوردو نیز نظم عمومی را تقویت کند. شهردار و مقامات شهری بوردو با قبول توصیه‌های وی،

1. Bordeaux

دستورِ ادامهٔ ضمانت اجرای مقررات و احکام صنفِ کلاه‌گیس‌سازانِ بوردو را صادر کرده و همدستی و تمرد کارگران ماهر در آن صنف و سایر اصناف شهر بوردو را ممنوع ساختند.^۱ به همین ترتیب در ژوئن سال ۱۷۹۰، بیش از ۳۰۰ نفر از اهالی آمینتر^۲ به رئیس مجمع ملی نامه نوشته و اظهار کردند که به نظر ایشان، مادهٔ دهم از اعلامیهٔ حقوق، به طور تلویحی به معنای قبول انحلالِ اصناف است زیرا هرگونه مزایای ویژه [اصناف] را مردود می‌داند. با این حال در این مورد، مأمور مصالح عمومی انجمن آمینتر به تقاضای اهالی صنفی و در پاسخ به عرضحالِ ایشان اعلام کرد همه افرادی که بدون مجوز به فعالیت در یک حرفه مشغول هستند، باید مجوز بگیرند. کارگران فاقد مجوز که قبلاً به مجمع ملی نامه نوشته و خواستار تصمیم‌گیری دربارهٔ قانونی بودن تصمیم مقام مذکور شده بودند، به خاطرِ واژه‌ها از تعطیلی احتمالی مغازه‌های خود، بار دیگر در ماه ژوئن درخواست خود را تکرار کردند.^۳

با همهٔ این احوال، اصناف در خلال تابستان ۱۷۹۰ تقریباً روال عادی کار خود را ادامه دادند. از جمله اقدامات اصناف در آن زمان می‌توان گفت که در ژوئن سال ۱۷۹۰، هیئتی از صنفِ قصابان پاریس در مجمع ملی حاضر شده، خواستار ضمانت اجرای مقررات خود شد.^۴ با این حال علی‌رغم تداوم کارکرد عادی اصناف، ایشان کمتر از سابق قادر به عملی کردنِ انحصار قبلی خود بودند و به همین دلیل در سراسر فرانسه، سروصداهایی بلند شد که مضمون همهٔ آنها تقاضای رسیدگی مقامات شهری و دولتی به آشفتگیِ اوضاع اصناف بود. مثلاً در رن^۵ استادکاران نجار و کفاش - از طریق توقیف، جریمه و سایر اقدامات، به واکنش علیه کارگران ماهری پرداختند که به شکل آزادانه [خارج از صنف] به کار مشغول شده بودند. ایشان مقامات اداره امور کشاورزی را تحریک کردند تا با مجمع ملی مکاتبه کرده و چاره‌جویی کنند. آن مقامات پافشاری کردند که هرچند هیچ حکم صریحی درباره انحلال اصناف صادر نشده است، اما مزایای انحصاری اصناف در تضاد با حقوق انسان^۶ و آزادی‌های

1. A.M. Bordeaux D 85, fos. 107 V-109.

2. Amiens

3. A.N.D IV 64, dossier 1924, document I.

4. See Chronique de Paris, 10 July 1790; Courier Provincial, July 1790 (no-12). See also Hesse, Publishing and Cultural Politics, P.49, ...

5. Rennes

6. rights of man

فردی به نظر می‌رسد. آن مقامات همچنین واهمه داشتند که اگر کارگران ماهر بدانند قادر به یافتن کار نخواهند بود، خشونت‌ها تشدید شود و به همین دلیل از مجمع ملی کسب تکلیف کردند تا به آنان بگویند که چه بکنند.^۱

سال ۱۷۹۰ از بسیاری جهات، سال گذار بود زیرا در نیمه دوم آن سال - در اواخر تابستان و اوایل پاییز - اوضاع کاملاً دگرگون شد. در شهرداری‌های سرتاسر فرانسه، اصناف مختلف مورد حمله قرار گرفته، تنش‌های اجتماعی در محلات مختلف بروز کرد. همچنین نشانه‌ای دیگر از موضع رو به زوال اصناف را می‌توان در روگردانی مقامات محلی از ایشان دانست که قبلاً طرفدار اصناف بودند و حالا درباره اقدامات خود از مجمع ملی کسب تکلیف می‌کردند. این تحول اوضاع را می‌توان تا حدی ناشی از تغییر ساختار نظام سیاست و قدرت در فرانسه، و گذار از صنف‌گرایی‌های برخوردار از مزایای ویژه، به آرمان‌جدیدی برای خط مشی سیاسی دانست که مشخصه آن، یکسان‌بودن قانون برای همه بود. علاوه بر این هر چند مقامات محلی که در اوایل ۱۷۹۰ قدرت داشتند، اکثراً دست‌پرورده نظام صنف‌گرایی برخوردار از مزایای ویژه بودند^۲، اما کسانی که در تابستان و پاییز ۱۷۹۰ قدرت را در دست گرفته بودند، وانمود می‌کردند که قدرت را از طریق آرمان‌جدید ملت به دست آورده‌اند. اگرچه مقامات جدید نیز دغدغه‌های نیروی کار و به ویژه حفظ نظم عمومی را در سر داشتند، اما به ویژه در بدو امر، تمایل به احیای حقوق اصناف از خود نشان داده و سپس با گذشت زمان، به همسویی با حقوق مورد توافق در شب چهارم آگوست یا اعلامیه حقوق پرداختند که دو مؤلفه اصلی آرمان سیاسی جدید به حساب می‌آمدند. در واقع کارگران در چند مورد که مقامات شهری به خواسته‌های آنان اهمیت ندادند، در توسل به قدرت مجمع ملی یا تماس مستقیم با آن مجمع از خود تردید نشان ندادند.

1. A.N.D IV 33, dossier 806, documents 4-5. See also *Journal des departments, district et municipalites de la ci-devant province de Brtagne*, 26 Sep 1790.

۳. البته در تابستان ۱۷۸۹ دگرگونی‌های عمده‌ای در شهرداری‌ها رخ داد که برخی از رهبران شهری را به زیر کشید، اما حداقل از لحاظ صوری باز هم آنهایی که قدرت داشتند، دست‌پرورده نظام قدیم بودند.

مثلاً در لِه‌اُور^۱ در اوایل نوامبر، هیئت حلّ اختلاف لِه‌اُور که به تازگی منصوب شده بود، نامه‌ای به کمیته قانون اساسی نوشت و ایشان را آگاه کرد که بسیاری از افراد، به هیئت حل اختلاف مراجعه کرده، خواستار پذیرش در مشاغل مختلف بوده و اظهار کرده‌اند که با توجه به لغو بسیاری از امتیازات صنفی، عملاً باید اصناف را منحل دانست. آنان ادعا کرده بودند که چنین چیزی در پاریس رخ داده است. پس از آن، قضات هیئت حل اختلاف به ایشان گوشزد کردند که مقامات شهری هنوز حقوق اصناف را رعایت می‌کنند و به همین دلیل باید در این باره نامه‌ای به مقامات عالی نوشته، کسب تکلیف شود.^۲

به همین ترتیب در اکتبر ۱۷۹۰ گروهی از کسبه اهل دیپه^۳ نامه‌ای به کمیته قانون اساسی نوشته، ادعا کردند که چون مجمع ملی، برابری حقوق را برای همه افراد اعلام کرده و کلیه مزایای ویژه را لغو کرده است، دیگر نباید به اصناف اجازه داده شود بابت اشتغال در یک حرفه، از کسی پول دریافت کنند. با این حال شهرداری آن شهر از اصناف حمایت نموده، دکان‌های نویسندگان آن نامه را تعطیل کرده و یک ماه به آنان فرصت داد که عوارض عقب‌افتاده خود را به اصناف پردازند. ایشان هم به کمیته قانون اساسی پناه بردند.^۴

با وجود این‌گونه عرضحال‌ها، مجمع نتوانست در طول سال ۱۷۹۰ به خوبی به ایشان پاسخ دهد یا موضع مشخصی در قبال اصناف اتخاذ کند. در یازدهم اکتبر ۱۷۹۰، یک هیئت به نمایندگی از زرگران پاریس، در نشست عصرانه مجمع ملی حاضر شده، خواستار تغییر قوانین صنفی خود شد که گمان می‌شد به ضرر اعضای آن صنف است. مجمع بلافاصله تصمیم گرفت که عرضحال ایشان را به کمیته کشاورزی و بازرگانی بفرستد که در ابتدا متهم به تهیه طرحی درباره اصناف شده بود. برخی از اعضای مجمع ملی با چنین کاری مخالف بودند زیرا دقیقاً ناکارآمدی همین کمیته در تهیه چنین طرحی بود که دلیل اصلی انفعال مجمع و عدم هم‌صدایی ایشان در قبال مسئله اصناف شده بود. یکی از اعضاء پیشنهاد کرد این درخواست را به کمیته

1. Le Havre

2. A. N. D IV 61, dossier 1827, document I.

3. Dieppe

4. A.N.D IV 61, dossier 1827, document 20.

مشترک تازه تأسیسی بفرستند که متشکل از کمیته قانون اساسی و کمیته بازرگری بود، اما مجمع نظر او را نپذیرفت. در عوض، آن عرضحال به دو کمیته «امور مالی» و «کشاورزی و بازرگانی» فرستاده شد که با هم جلسه مشترک برگزار می کردند.^۱ مشاجرات اعضای مجمع در این باره خاتمه نیافت و بیشتر اعضاء نظر مساعدی نسبت به کمیته کشاورزی و بازرگانی نداشتند.

ناخرسندی اعضای مجمع نسبت به کمیته کشاورزی و بازرگانی بی دلیل نبود. اگرچه یکی از نمایندگان در بهار ۱۷۹۰ ادعا کرد که کمیته مذکور در حال بررسی حکم تورگوت - و البته هزاران یادداشت دیگر - است، اما گزارشی که تقریباً در همان زمان درباره خط مشی آن کمیته منتشر شد، نشان می داد که پرداختن به موضوع اصناف در آن کمیته از اولویت برخوردار نیست. اگرچه در آن گزارش به شکل گذرا بیان شده بود که کمیته کشاورزی و بازرگانی قصد دارد قانون جامعی علیه امتیازات فراگیر و متنوع وضع کند ولی هیچ اشاره ای به اصناف نشده بود.^۲ در نتیجه اگرچه مجمع به وضوح درصدد بررسی انحلال اصناف بود و مثلاً در تابستان ۱۷۹۰، کمیته مالی سعی می کرد خسارات جبران سرکوبی آنان را برآورد کند، کمیته کشاورزی و بازرگانی، هیچ گونه طرحی ارایه نکرد.^۳ همچنین آن کمیته در سراسر مدت پاییز ۱۷۹۰ نتوانست علی رغم شکواییه های متعددی که علیه اصناف ارایه می شد و فرصتی بسیار خوب برای عمل کردن علیه ایشان پدید می آورد، کاری انجام دهد. در واقع همه موضوعات مرتبط با اصناف در آن کمیته به مارکی دِ بوفلرز^۴ ارجاع داده می شد و او نیز به راحتی همه چیز را پشت گوش می انداخت.^۵

۱. درباره درخواست زرگران رجوع کنید به:

A.N.D XIII 1, dossier 1, undoter, Letter of Tournachoy, 10 Oct. 1790.

۲. در مورد نامه آن نماینده رجوع کنید به:

A.D.Dordogne, O E DEP 5004, no.15, letter of de la Rocque to Municipal Officers of Perigueux, 15 May 1790.

۳. درباره کمیته «امور مالی» رجوع کنید به:

Camille Bloche, Proces- verbaux du Comite des Finances de L Assemblée Constituante, 2 Vols. (Rennes, 1922-3), I, 307-13.

4. marquis de Boufflers

5. See A.N.AF 1* 11, fos. 27V, 39V, 43, 45V, 145-145V.

به خاطر این شرایط، هنگامی که نمایندگان درخواست‌هایی از موکلان حوزه انتخاباتی خود دریافت می‌کردند، مجبور می‌شدند پاسخی مبهم و حتی ریاکارانه به ایشان دهند. در ژولای ۱۷۹۰، نماینده‌ای به نام ژان فرانیس فورنیه دلاکارمی^۱، به درخواست مقامات پریگویکس^۲ درباره تاجرانی که خارج از شهر به خرید و فروش مشغول بودند، پاسخ داد. او به ایشان گفت که یقیناً حق دارند آن تجار را دستگیر کرده و مانع از تجارت آنان در محدوده شهر شوند، زیرا قوانین اصناف هنوز لغو نشده است. با این حال وی به توصیه یک کمیته - که نام آن را ذکر نکرد - به آن مقامات گفت که بهتر است موضوع را به دیده اغماض بنگرند.

در واقع آن وضعیت نمایانگر ابهام در جایگاه مجمع ملی - و نیز موقعیت آن مجمع به عنوان حاکم بلائنازع سرنوشت فرانسه - بود و به همین دلیل سایر اهالی صنفی نیز که از ساختار قدیم منتفع می‌شدند، به آن مجمع نامه نوشته، خواستار صیانت از حقوق خود می‌شدند. مثلاً صنف مبل سازان لیل^۳ در اکتبر ۱۷۹۰ چنین درخواستی را از آن مجمع مطرح کرد.^۴ به همین ترتیب دو نفر از چاپخانه‌داران صاحب جواز دانکرک^۵ دست به دامان کمک‌های مجمع شدند تا در برابر چند چاپخانه که قرار بود [بدون مجوز صنفی] در آن شهر به کار پردازند، اقدام کند. در واقع نامه ایشان نمایانگر تضادی بود که بروز انقلاب در دیدگاه‌های اجتماعی پدید آورده بود.

چاپخانه‌داران صاحب جواز، روال متعارف را پشتوانه شکایت خود قرار داده، به احکام مورخ ۱۰ ژانویه ۱۷۱۹، ۳۱ مارس ۱۷۳۹ و ۳۰ آگوست ۱۷۷۷ اشاره می‌کردند؛ در حالی که صاحبان چاپخانه‌های جدید نیز به اصل آزادی مطبوعات استناد می‌کردند.^۶ با اینکه وضعیت چاپخانه‌ها حساسیتی فراتر از معمول داشت،^۷ اما این حکایت را می‌توان توصیفی بی‌چون و چرا از اوضاع بغرنجی دانست که بسیاری از اعضای اصناف با آن روبرو بودند. وفاداری به صنف را نمی‌شد یک معیار مطمئن برای تعهد سیاسی دانست زیرا بسیاری از طرفداران دو آتشه اصناف، به همان

1. Jean- Francois Fournier de Lacharmie

2. Perigueux

3. Lille

4. A.N.F12 761, dossier Lille, Letter to committee of constitution, 13, Oct. 1790.

5. Dunkirk

6. A.N.D IV 46, dossier 1334, document 4.

7. درباره وضعیت حساس چاپخانه‌ها رجوع کنید به:

Hesse, Publishing and Cultural Politics, pp. 10-13.

اندازه، انقلابیون دو آتشه محسوب می‌شدند. آنان با تمام وجود تلاش کردند مسئله‌ای را حل و فصل کنند که با چشم‌اندازی که ما اکنون به تاریخ آن دوران داریم، تناقضی بس بزرگتر از آن چیزی به نظر می‌رسد که مردم آن دوران تصور می‌کردند.^۱

اصناف در سراسر پاییز ۱۷۹۰ نیز دوران سختی را گذراندند. استادکاران کلاه‌گیس‌ساز در اوسر^۲ که صنف ایشان توسط کارگران ماهر در خطر قرار گرفته بود، در دسامبر ۱۷۹۰ به مجمع ملی نامه‌ای نوشته و خواستار حمایت مجمع از صنف خود شدند. ایشان از مجمع خواستند با توجه به آنکه بسیاری از کارگران ماهر به طور مستقل به کار پرداخته و مستقیماً به رقابت با استادکاران مشغول شده‌اند، موضوع را به دقت مورد بررسی قرار داده و امتیازات اعضای صنف را به ایشان بازگرداند.^۳

در پاریس نیز مشکلات به همان اندازه - بخصوص برای کلاه‌گیس‌سازان - بغرنج بود. استادکاران کلاه‌گیس‌ساز در پاییز ۱۷۹۰ نامه‌ای به مجمع ملی نوشته، ضمن اظهار درماندگی، تقاضا کردند که به مشکل ایشان رسیدگی شود.^۴ آنان خبر دادند که عده زیادی از کارگران ماهر، برای خود کسب و کار مستقل - و فارغ از نظام صنفی - به راه انداخته‌اند.^۵

در اوایل نوامبر ۱۷۹۰، کمیته قانون اساسی به نامه‌ای که توسط بیللی درباره موضوع امتیازات مطرح شده بود، پاسخ داد. البته جواب نامه آشکارا نشان می‌دهد که بیللی به جای موضوع کلی‌تر یعنی امتیازات، بیشتر به خود اصناف توجه داشته است. آن نامه نمایانگر ناهمگونی‌های موجود در خط مشی سیاسی است که با استقرار اصول «تازه مورد بحث» در مجمع ملی پدید آمده بود و علاوه بر آن سردرگمی‌های ناشی از ادامه موضوع گیری یک بام و دو هوای مجمع ملی را نشان می‌داد. کمیته مذکور بیان کرده بود که هر چند آماده شدن/اعلامیه حقوق باعث شده است بسیاری از امتیازات به دست فراموشی سپرده شوند، اما نباید گمان کرد که لغو هر امتیاز، امری است که می‌توان تصمیم‌گیری درباره آن را به هر شهروند عادی سپرد، زیرا یک شهروند معمولی نمی‌تواند پیش‌بینی کند که در آینده چه قانونی مورد تصویب قرار خواهد

1. See for example, A.N.D iv 65, dossier 1957, document 30.

2. Auxerre

3. See A.N.C 124, dossier 404, document 74.

4. See A.N.D IV, 49, dossier 1400, document 7.

5. A.N.D IV, 49, dossier 1400, document I.

گرفت. در نتیجه آن کمیته تصریح کرده بود که - صرف نظر از وجوب یا عدم وجوب انحلال اصناف - انحلال هر یک از امتیازات فقط باید مطابق قانون صورت پذیرد.^۱

آن نامه به وضوح هیچ گونه قطعیت یا شفافیتی برای حل و فصل سردرگمی های اصناف در پاریس یا نقاط دیگر در بر نداشت؛ از یک جهت در صدد بازداشتن مردم از پیش بینی قانون و ارتکاب اقدامات خودسرانه بود و از جهت دیگر - و شاید ر از آن - به سختی می توانست تأییدی بر وجود اصناف و حقوق ایشان به آن شکلی باشد که مورد نظر مقامات شهری قرار داشت. در واقع عدم تأیید اصناف در آن نامه را می توان نوعی اقرار پنهان به وقوع تحولات چشمگیر در آینده نزدیک دانست.^۲ آن نامه انگیزه و دستمایه ناچیزی برای مقامات شهری پاریس یا سایر نقاط فراهم کرد و نتوانست عاملی برای ضمانت اجرای حقوق اصناف یا اقدام قاطعانه آن مقامات علیه کسانی باشد که در مورد آن حقوق تردید ابراز می کردند.^۳

به این ترتیب مشاجرات مربوط به مقررات صنفی، کماکان به قوت خود باقی ماند. مردی به نام فرانسویس مورله^۴ اهل لافره در پیکاردی^۵ در دسامبر ۱۷۹۰، نامه ای به مجمع ملی نوشته، خواست که از وی در برابر صنف نانویان آن شهر حمایت شود. مورله تذکر داده بود که مجمع ملی طی چند فقره از احکام خود، کلیه امتیازات اصناف را لغو کرده است، اما چهار یا پنج نفر از نانویان لافره که خود را به اعتبار حکم آوریل ۱۷۷۷، یک صنف به حساب آورده اند، مانع از پرداختن او به شغل نانویی شده اند. آنان کاری به قابلیت ها و توانایی های وی به عنوان یک نانوا نداشته، بلکه صرفاً مبلغی کلان را به عنوان پیش شرط افتتاح مغازه از او طلب کرده اند. او توانایی پرداخت آن مبلغ را نداشته و صنف نانویان همچنان با اقدامات حقوقی مانع از کار او می شوند. مورله پس از محکوم کردن بی عدالتی های آن صنف، به مجمع متوسل

1. A.N.D IV, 6, dossier 88, document 5.

۲. به این ترتیب تردیدی باقی نماند که اقدام علیه اصناف، قریب الوقوع خواهد بود. مثلاً مراجعه کنید به:

A.N.D IV, 22, dossier 474, document 10, A.N.D IV, 33, dossier 805 bis document I; A.N.D IV 65, dossier 1957, document 1,2.

۳. با این حال شهرداری پاریس در ژانویه ۱۷۹۱، هنوز حق انحصاری صنف کتاب پاریس را در اختیار داشت. رجوع کنید

به:

Hesse, *Publishing and Cultural Politics*, PP 49-51.

4. Francois Mourlet

5. La Fere in Picardy

شده بود تا به وی اجازه دهد آزادانه مغازه‌ای برای خود باز کند. او گفت که حاضر است به کلیه دستورات پلیس گردن نهاده و حتی اظهار کرد که حاضر است در صورت تمایل مجمع، [برای اطمینان از صحت گفته هایش] مورد بازپرسی قرار گیرد.^۱

تنش‌های بعدی بین مقررات صنفی و اصول تازه اعلام شده مجمع ملی، به صورت آشکار در بوردو بروز کرد. ژان سیونت^۲ یک کارگر ماهر کلاه گیس ساز در ۲۹ اکتبر ۱۷۹۰ به تقاضای صنف کلاه گیس سازان و به خاطر نقض مقررات و مصوبات آن صنف - یعنی به دلیل ترک کردن مغازه استادکار خود در ۲۰ اکتبر و باز کردن مغازه شخصی - دستگیر شد. سیونت پس از آنکه خواسته گروهی از استادکاران برای بازگشت به مغازه استادکار خود را رد کرد، دستگیر شد. او در بازجویی اقرار کرد که می دانسته است اقدام او نقض قوانین صنف محسوب می شود، ولی وی این مقررات را به دلیل بی اعتبار شدن آنها پس از اعلام بیانیه حقوق انسان، به رسمیت نمی شناسد.

سندیکاهای صنفی اظهار کردند که اعلامیه حقوق هیچ ربطی به این موضوع ندارد، اما سیونت جواب داد که رابطه بی چون و چرایی بین آن اعلامیه و مشاجرات او با اصناف وجود دارد، زیرا وی سعی کرده است از آزادی‌های مورد ذکر برای آحاد فرانسویان در اعلامیه حقوق، بهره مند شود. او سپس گزارشی از کوریه فرانسیس^۳ به تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۷۹۰ را قرائت کرد که در شواهد دادگاه ثبت شد.

قطعه‌ای که سیونت قرائت کرد، گزارشی از ملاقات یک هیئت نمایندگی از طرف زرگران پاریس با مجمع ملی در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۷۹۰ بود. در آن گزارش صراحتاً به غلط گفته شده بود که آن ملاقات منجر به بازرسی از اصناف شده است زیرا آنها هنوز مطابق با روال سابق به کار خود ادامه می دادند و مجمع ملی تصمیم گرفته است که فعلاً هرگونه اقدام علیه اصناف، به دلیل مشکلات مالی متوقف شود. با این حال نتیجه گیری شده بود که مجمع تا اطلاع ثانوی،

1. A.N.D IV, 43, dossier 1192, document 2.

2. Jean Savent

3. Courier Francais

ملاک رفتار هر فرد را اعلامیه حقوق می‌داند که طبق آن، آحاد مردم جامعه می‌توانند استعدادهای خود را همان‌گونه که صلاح می‌دانند به کار بگیرند.^۱

سندیکاها عقیده داشتند در گزارش مذکور - که در دادگاه قرائت شده و به عنوان شاهد مورد استناد قرار گرفته بود - به آن حکم مجمع ملی که چنین مسائلی را منوط به قانون جاری می‌داند، توجه نشده است. آنان اظهار کردند احکام بی‌شماری وجود دارد که اصناف را کماکان در همان جایگاه پیشین قرار می‌دهد؛ مگر آنکه صریحاً تجدیدنظری صورت پذیرد. ایشان همچنین گفتند سیونت باید عادلانه بداند که مثلاً امتیازات صنف کلاه‌گیس ساز محفوظ بماند، زیرا اعضای صنف بابت عضویت خود هزینه‌هایی متقبل شده‌اند. آنان عقیده داشتند که گزارش قرائت‌شده در دادگاه، ظاهراً قصد داشته است عدم تمایل مجمع ملی به هرگونه نوآوری در اصناف را صرفاً به مشکلات مالی دولت نسبت دهد. با این حال سیونت پاسخ داد که هر چند به احکام مجمع ملی پایبند است و هیچ‌یک از اصول نظام صنفی قدیم را قبول ندارد اما حاضر است مطابق با روال سابق کار کند. به این ترتیب در ازای تعطیل کردن مغازه شخصی و بازگشت به مغازه استادکار، جریمه‌های او را بخشیدند.^۲

با این حال استادکاران کلاه‌گیس ساز بوردو که آشکارا بابت اظهارات سیونت احساس نگرانی می‌کردند، توضیحاتی برای مجمع ملی ارسال کرده، جزئیات وضعیت حرفه خود را شرح دادند. آنان به مجمع اطلاع دادند که از زمان انتشار اعلامیه حقوق، کارگران ماهر در آن صنف، از ارتکاب هر تخلفی که در قانون منع نشده باشد، مضایقه نکرده، بسیاری از ایشان مغازه‌های استادکاران را ترک کرده، برای خود مغازه‌ای باز کرده‌اند و به این ترتیب، وضعیت ۲۰۰ استادکار کلاه‌گیس ساز بوردو بسیار وخیم شده است. آن استادکاران پس از ذکر جزئیات سختی‌ها و مشقت‌هایی که تحمل می‌کردند، از مجمع خواستند نظم و انضباط را دوباره در آن صنف برقرار کرده و برای حفظ حقوق ایشان حکم صادر کند.^۳

۱. برای مطالعه آن متن مراجعه کنید به:

Courier Francais, 13 oct. 1790. See also *Journal des Debates et des Decrets*, 11-12 Oct. 1790...

2. A.M.Bordeaux 1 81, no. 56.

3. A.N.D IV, 32, dossier 767, Document 14.

آن کلاه گیس سازان در ۲۰ دسامبر ۱۷۹۰، از تصمیم خوشایند کمیته قانون اساسی مطلع شدند. هرچند آن کمیته اظهار کرده بود که مجمع در حال تهیه قانونی در مورد استادکاری و اصناف است که به زودی آماده خواهد شد، اما گفته بود که رعایت مقررات و مصوبات صنفی، «بی چون و چرا ضروری» است و بنابراین مقررات صنف کلاه گیس ساز نیز لازم الاجرا است زیرا هنوز هیچ چیز تغییر نکرده است. کلاه گیس سازان به سرعت آن حکم را به اطلاع حکومت شهری رساندند تا در سراسر شهر [بوردو] پخش شود.^۱ با اینکه حکم کمیته قانون اساسی و حکومت شهری، کاملاً موردی بود و در آن فقط به کلاه گیس سازان اشاره شده بود، اعلام ممنوعیت کار مستقل از طرف کلاه گیس سازان غیر استادکار، به دلیل پیامدهای جانبی آن باعث بروز تنش در آن شهر توسط کارگران ماهر شد.^۲

در پاریس نیز کلاه گیس سازان در دسرهایی داشتند و پس از جلسه‌ای که برای بررسی کساد کاروبار خود برگزار کردند، در دوم دسامبر ۱۷۹۰ یک هیئت را به نمایندگی از خود به مجمع ملی فرستادند تا صدور حکمی درباره مقررات حرفه خود را مطالبه کنند.^۳ البته کلاه گیس سازان بدون شک تنها صنفی نبودند که روتق کار خود را در پاریس از دست داده بودند. نمایندگان برتون^۴ به نام‌های ژان دنیس لائرویناس، جاکوب دفرمون و ژوزف لانسولت^۵

1. A.M. Bordeaux D88, fos 130 V -131.

2. Le Spectateur National et Le Moderateur, 30 Jan. 1791.

وضعیت کلاه گیس سازان در سراسر فرانسه، یک وضعیت ویژه محسوب می‌شد زیرا آنان مجبور بودند تعداد زیادی مجوز فعالیت از دربار خریداری کنند و به همین دلیل اوضاع مالی نامساعدی داشتند. به همین دلیل یعنی به خاطر ملاحظات مالی، امکان دارد که حکومت‌های شهری از ایشان حمایت‌های ویژه به عمل می‌آوردند. برای آشنایی کامل با ساختار مالی اصناف در نظام صنفی قدیم، رجوع کنید به:

Bossenga, *The Politics of Privilege*, P. 127, for the wigmakers. See also A.N.D IV 49, dossier 1400, document 7.

در نهایت مجمع ملی با رعایت حال آنان، اجازه داد که ایشان از ارزش گذاری سال ۱۷۷۱ - به عنوان مبنای قیمت نقدی حق ورود به صنف - پیروی نکنند. برای اطلاعات بیشتر در این باره رجوع کنید به:

William Doyle, "The Price of offices in Pre- Revolutionary France", *Historical Journal* XXVII, (1984), 831-60.

3. See A.N.Y 13017, entry of 1 Dec. 1790; A.N.D IV 49, dossier 1400, document V; A.N.D IV 1, dossier I, document 190000.

4. Breton

5. Jean- Denis Lanjuinais, Jacques Defermon and Joseph Lancelot

در اواخر دسامبر ۱۷۹۰ در نامه‌ای خطاب به کارگران ماهر خیاط شهر رن^۱ - که از اصناف شکایت کرده بودند - اظهار کردند که در پاریس؛ به استثنای زرگران، عطاران و قفل‌سازان؛ بیشتر اصناف رو به زوال هستند.

ایشان همچنین به طور تلویحی از قانون‌گذاری قریب‌الوقوع درباره جوازهای صنفی خبر داده و به طور غیرمستقیم اشاره کرده بودند که تغییرات عمده‌ای در راه است.^۲ در آغاز سال ۱۷۹۱، موقعیت اصناف کماکان نامشخص باقی مانده بود. مجمع ملی آشکارا آماده عمل کردن شده بود ولی کمیته کشاورزی و بازرگانی راضی بود که مقررات موجود همچنان لازم‌الاجرا باقی بماند. با اینکه شکواییه‌هایی توسط کلاه‌گیس‌سازان و سایر حرفه‌هایی که خواستار مشخص شدن وضعیت اصناف بودند، برای کمیته کشاورزی و بازرگانی فرستاده شد، اما آن شکواییه‌ها به دست مارکی دِ بوفلرز می‌رسید و او هم طبق معمول به آنها ترتیب اثر نمی‌داد.^۳

جایگاه نامعلوم اصناف در جامعه را می‌توان از نامه دیگری نیز دریافت که مقامات شهری کوتانس^۴ در ژانویه ۱۷۹۱ برای مجمع ملی فرستادند. آن مقامات پس از دریافت یک شکواییه عریض و طویل در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۰، دست به دامان مجمع ملی شدند تا ایشان را در مورد اوضاع اصناف مختلف در آن شهر راهنمایی کند. چند ماه بود که بسیاری از تجار و کارگران آن شهر گمان می‌کردند با لغو کلیه امتیازات اصناف، می‌توانند آزادانه و بدون رعایت مقررات «نظام صنفی پیشین»، به باز کردن مغازه، و فروش کالاها یا نیروی کار خود پردازند. از طرفی تجار با سابقه [دارای حق امتیاز صنفی] ادعا می‌کردند که تازه واردان باید قبل از پرداختن به هر شغل و حرفه، مقررات صنفی را به جا آورده باشند.

این ادعاهای ضد و نقیض موجب اختلافات فراوانی شد که در نهایت حل و فصل آنها بر عهده مقامات شهری قرار می‌گرفت و بسیاری وقت‌ها بدون صدور حکم فقط با تأخیر و تعلیق

1. Rennes

2. Journal de departments, districts et municipalités de la ci-devant province de Bretagne; et des amis de la constitution, VIII, 377.

3. See A.N.AF I* 11, fos. 193, 203, 212 V- 213, 222V- 223; Vardi, "The Abolition of Guilds", pp. 713-14.

4. Coutances

روبرو می‌شد. با این حال تجار تازه وارد - که مدت‌ها در انتظار تصمیم مجمع ملی به سر برده بودند - بلافاصله در عرضحال خود به تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۷۹۰، از مقامات شهری کوتانس خواستند که با آگاه کردن مجمع ملی از خواسته‌های ایشان، تکلیف آنان را مشخص کنند. هنگامی که این مطالب به مجمع ملی فرستاده شد، نامه مقامات شهری در کنار شکواییه‌ها با نامه دیگری تقویت شد که مقامات اجرایی اداره امور مانس^۱ تهیه کرده بودند و به نمایندگان گوشزد می‌کرد لازم است برای برقراری نظم و آرامش در شهرهایی که اصناف در آنها فعال بودند، اقدامی عاجل صورت پذیرد.^۲

به همین ترتیب مقامات شهری ریوم^۳ در ژانویه ۱۷۹۱ - پس از آنکه در برخی اعلامیه‌ها گفته شد کمیته قانون اساسی به دلیل عدم انحلال رسمی اصناف، مقررات صنفی را کماکان لازم‌الاجرا و نافذ دانسته است، نامه‌ای به مجمع ملی نوشتند.^۴ اخبار مربوط به این نظر کمیته قانون اساسی، باعث تفتیش و بازجویی‌های حقوقی علیه کسبه غیر صنفی در ریوم شده بود. آن کسبه نیز به نوبه خود با مقامات شهری دیدار کرده، به «نص صریح و روح قوانین جدید، آزادی‌های جدید و برابری‌های جدید» اشاره کردند که «استفاده طبیعی و صحیح هر فرد از مهارت‌ها و قابلیت‌های شخصی را برای برآورده ساختن نیازهایش مجاز می‌دانند» و نیز به ممنوعیت و توقف امتیازات اشاره کردند که به زعم ایشان - به معنای آن بود که تنها ملاک برتری در جامعه، مهارت و قابلیت است. مقامات شهری به مجمع گفتند نمی‌توان این کارگران [ماهر] را ناامید نمود که کمیته قانون اساسی - یعنی همان نهادی که زنجیر از پای ایشان باز کرده است - حالا می‌خواهد دوباره زنجیری جدید بر پای ایشان ببندد. آن مقامات شهری به مجمع ملی نوشتند کارگران می‌گویند بازگشت به دوران بردگی، پس از تجربه شیرین «نعمت آزادی»، امری تحمل‌ناپذیر است.

1. Department of Manche

2. A.N.D IV 41, dossier 1102, documents 19-21.

3. Riom

۴. البته این موضوع دقیقاً معلوم نیست ولی تقریباً شکی وجود ندارد که این مطالب اشاره‌ای به نظرات کمیته قانون اساسی درباره کلاه‌گیس‌سازان بوردو بوده است.

مقامات به سهم خود اظهار کردند که استادکاران صنفی نیز برای حقوقی که بابت آن پول داده‌اند و امتیازاتی که به واسطه مقررات قدیم از آن بهره‌مند شده‌اند - و هنوز لغو نشده است - ارزش فراوان قائلند. آنان حالا عقیده پیدا کرده بودند که نظرات مورد استناد در گزارش‌های جدید کمیته قانون اساسی، به نفع استادکاران است.

مقامات شهری به نمایندگان مجمع اطلاع دادند که این تضادِ قدرتمندانۀ منافع - به ویژه در شرایطی که قصد دارند آرامش و همدلی را در ریوم برقرار کنند - باعث شده که ایشان در موقعیت دشواری قرار گیرند. آنان اظهار کردند با توجه به اصول بی‌شماری که در قانون اساسی در این باره وجود دارد، ترجیح می‌دهند بر مبنای بیانیۀ حقوق انسان عمل کنند که - به قول ایشان - به هر فرد اجازه می‌دهد قابلیت‌های خود را به شکل آزادانه به کار بگیرد. ایشان تصریح کردند حکم جدید مجمع ملی که علی‌رغم اعتراضات و اقدامات صنف کلاه‌گیس‌سازان صادر شد، به منزله تأییدی بر نظر ایشان است، و همچنین به نمایندگان مجمع گفتند که طبق مطالب انتشاریافته در روزنامه‌ها، کارگران ماهر در پاریس توانسته‌اند بدون محدودیت و علی‌رغم اعتراضات و اقدامات صنف کلاه‌گیس‌سازان، به آزادی شغلی دست یابند. آنان اظهار کردند که اگر چنین خبری درست باشد، راهی برای برای خاتمه یافتنِ دردهای فراق‌گشایی شده که ریوم با آنها دست و پنجه نرم می‌کرده است.

مقامات شهری از مجمع ملی خواستند ایشان را از اطلاعات کلاه‌گیس‌سازان بی‌نصیب نگذاشته و راهی برای مواجه‌شدن با بی‌قراری استادکاران اصناف مختلف در شهر ریوم پیش‌پای آنان قرار دهد. ایشان گفتند که اگر قرار باشد امتیازات صنفی برقرار بماند یا اگر قرار است که آن امتیازات به واسطه مفاد تلویحی موجود در قوانین جدید لغو نشود، فقط به بهای بی‌توجهی به آرمان اطاعت از قانون می‌توان آن امتیازات را همچنان نافذ دانست. آنان عریضه خود را این گونه به پایان رساندند که بدون شک وضعیت ریوم در سایر شهرها نیز تکرار می‌شود؛ به طوری که تداوم این اوضاع باعث زوال امنیت و به خطر افتادن منافع شهروندان می‌شود.^۱

1. A.N.D IV 53, dossier 1540, document I.

مقامات اجرایی؛ از جمله شورای اداری *باس - راین* در *استراسبورگ*؛^۱ نیز در اوایل ژانویه ۱۷۹۱، به دلیل تردید درباره ملاحظات متعارض موجود در قوانین و مقرراتی که به طور کامل توسط حقوق طبیعی موجود در اعلامیه حقوق *انسان لغو نشده* بود، نامه‌ای به مجمع ملی نوشتند. آنان به دلیل ناآرام شدن وضعیت *استراسبورگ*، ظرف مدت ۱۵ روز دوبار به مجمع نامه نوشته، با طرح رشته‌ای از پرسش‌ها، تقاضای رفع ابهام از مسایل مذکور را داشتند. ایشان خواستار تصمیم‌گیری سریع درباره موضوعی شده بودند که به نظر آنان بر سرنوشت بسیاری از همشهری‌ها تأثیر می‌گذاشت.^۲

عرضحالی به مراتب قاطعانه‌تر در تاریخ ۳۱ ژانویه از لیون^۳ به مجمع رسید. گروهی بزرگ از شهروندان لیون - در واکنش صریح به اخبار کارگران ماهر کلاه‌گیس‌ساز پاریسی که در نامه مقامات شهری ریوم به آن اشاره شده بود - عرضحالی به مجمع ملی فرستاده، خواستار لغو جایگاه کلیه استادکاران، اصناف و تشکیلات صنفی شدند. آن عرضحال با ستایش از اعلامیه حقوق *انسان* آغاز شده، سپس به تحسین از اقدامات مقامات پاریس پرداخته بود که «حتی با وجود عدم تصویب قانون لغو مقام استادکاران و اصناف» آزادی شغلی را برای همه افراد برقرار ساخته بودند. ایشان اظهار کردند که انقلاب برای همه مردم فرانسه بوده است در حالی که مردم لیون هنوز هم در چنگال جزم‌اندیشی‌ها و تعصبات اصناف گرفتار هستند. آنان گزارش

در واقع وضعیت مشابهی در *پرپینان (Perpignan)* نیز رخ داد و مقامات آن شهر هم در صدد مصلحت‌جویی از مجمع ملی بر آمدند. تجاری که اهل *پرپینان* نبودند، مغازه‌هایی باز کرده، آزادانه به فروش کالاهای خود مشغول بودند. صنف تجار آن شهر شکواییه‌ای تنظیم کرده، به مقامات آن شهر تسلیم نموده و از ایشان خواستند که تاجران تازه‌وارد را مجبور به گردن نهادن به مقررات صنفی آن شهر کنند. مقامات شهری - که بین انتخاب منافع عمومی ناشی از آزادی تجارت، و منطبقاً با ظاهر بی‌چون و چرای عرضحال استادکاران مذبذب مانده بودند - تصمیم گرفتند که قبل از هرگونه اقدام، با مجمع ملی مشورت کنند. آنان از مجمع ملی خواستند بگویند آیا یک شهروند فرانسوی که اهل یک شهر نیست، می‌تواند علی‌رغم حضور اصناف در آن شهر، به بازکردن مغازه بپردازد یا خیر و اگر نمی‌تواند، آیا شهرداری باید با قاطعیت مقررات صنفی را علیه غریبه‌ها اعمال کند یا نه. رجوع کنید به:

A.N.D IV 55, dossier 1592, document 4.

1. Bas -Rhin in Strasbourg

2. A.N.D IV 56, dossier 1654, document 2; A.N.D IV 55, dossier 1605, document I.

3. Lion

دادند اصنافی که به دنبال اخذ پول هستند تا جواز کار برای هرگونه اقدام شغلی را صادر کنند، همه روزه توهین‌ها و دست‌درازی‌هایی علیه کارگران ماهر مرتکب می‌شوند.

ایشان خواستند قانونی برای سرکوبی کلیه ساختارهای صنفی وضع شود زیرا آن ساختارها را مایه دودستگی مردم، دشمن شدن آنان با یکدیگر، و آزار و اذیت افراد می‌دانستند. ایشان گفتند قبلاً نامه‌ای در این باره نوشته‌اند زیرا مدت‌ها امیدوار بوده‌اند که چنین قانونی به زودی تصویب خواهد شد. آنان ضمن تأکید بر صحت و صداقت درخواست خود، ادعا کردند که ۲۳۱۶ مورد امضاء در حمایت از این خواسته‌ها از اقشار مختلف مردم لیون جمع کرده‌اند.^۱

هرچند آشکار بود که رفع ابهام و حل و فصل اختلافات ضروری است، ولی بررسی وضعیت اصناف در کمیته کشاورزی و بازرگانی همچنان در حالت تعلیق به سر می‌برد. پیر ژیلبرت لروی - بارون د'آلاردی^۲ - یکی از اعضای کمیته مالیات‌ستانی، در جلسه کمیته کشاورزی و بازرگانی حاضر شد و طرحی در مورد تعرفه‌های گمرکی شهرهایی ارائه کرد که مشتمل بر تمهیدات انحلال اصناف و مقام استادکاری بود. با این حال کمیته کشاورزی و بازرگانی - طبق معمول - هیچ‌گونه تصمیم یا حتی تأییدی در مورد آن طرح از خود نشان نداد و بررسی آن را به آینده و به تاریخی نامعلوم موکول کرد. حاضر شدن د'آلاردی در جلسه آن کمیته شاید در مجموع چندان صمیمانه نبوده است زیرا یکی از یادداشت‌های رسمی نشان می‌دهد که با حضور او برای تحویل دادن نسخه‌ای از گزارش خود به آن کمیته، مخالفت شده بود.^۳ آن کمیته به همان شکل به کار خود ادامه داد و هنگامی که چند روز بعد نامه‌هایی از

1. A.N.D IV 57, dossier 1674, document 3.

2. Pierre- Gilbert Leroy, Baron d' Allarde

3. Ibid. fo 240.

به نظر می‌رسد که آن کمیته، طرح پیشنهاد شده از طرف د'آلاردی را نوعی دخالت در کار خود دانسته و اصلاً قصد نداشته به آن ترتیب اثر دهد. کمیته کشاورزی و بازرگانی، مسئول اصلاحات تعرفه‌های گمرکی بود و بدون شک ابتکار عمل ارائه شده توسط کمیته مالیات‌ستانی را مزاحمت آمیز تلقی می‌کرد. رجوع کنید به:

Kenneth Margerison, P-L. Roederer: Political thought and Practice during the French Revolution (Philadelphia, 1983), p.34.

اسناد مربوط به کمیته کشاورزی و بازرگانی فقط در حد یک بسته هستند (A.N.D XIII, I) و باعث هیچ‌گونه رفع

ابهام از موضوع انحلال اصناف نمی‌شوند. درباره نقش محوری این کمیته‌ها رجوع کنید به:

The letter of 27 aug 1790 from William Short to Thomas Jefferson in *The Papers of Thomas Jefferson*, Julian P.Boyd (ed), 25 vols (Princeton, 1950 -), XVII, 441.

کلاه گیس سازان پزناس و مارسسی^۱ به آن کمیته رسید، آن نامه‌ها دوباره به مارکی دِ بوفلرز داده شد.^۲

به همین دلیل کمیته مالیات‌ستانی، در جلسه ۱۵ فوریه ۱۷۹۱، در تلاشی آشکار برای تسریع در حل این مشکل، جای کمیته کشاورزی و بازرگانی را در این زمینه گرفت. در آن روز درباره تعرفه های گمرکی شهرهای کوچک بحث می‌شد اما یکی از اعضای کمیته مالیات‌ستانی به نام پیر لوئی لودرر^۳ برخاست و از اعضای مجمع خواست فقط پس از مشخص شدن وضعیت جوازها به بحث در مورد تعرفه‌های گمرکی پرداخته شود. مجمع بلافاصله نظر وی را پذیرفت و لودرر کار را به بارون دآلاردی سپرد تا او گزارش خود را ارایه کند.^۴ وی انحلال اصناف و تشکیلات استادکاری را پیشنهاد نموده، اظهار کرد که هر یک از افراد جامعه باید آزاد باشد تا صرفاً با خرید یک گواهی - یا به عبارتی یک جواز کسب که او را مجاز به پرداختن به یک حرفه مشخص می‌سازد - آزادانه به کسب و کار پردازد. مجمع پس از مختصری گفت‌وگو، به نفع پیشنهاد جواز رأی داد اما تصمیم‌گیری نهایی درباره طرح دآلاردی را به فردا موکول نمود.^۵

بررسی طرح دآلاردی فردای آن روز آغاز شد و مجمع در خلال بررسی آن طرح، به سرکوبی اصناف و بازپس دادن پول کسانی رأی داد که امتیاز استادکاری را خریداری کرده بودند.^۶ پذیرش طرح دآلاردی باعث تحقق وعده چهارم آگوست ۱۷۸۹ شد و دگرگونی عمده‌ای در ساختار اشتغال به وجود آورد زیرا موجب شد که نیروی کار از قرن‌ها قید و بند فراوان، آزاد شود. در واقع فقط ظرف مدت چند سال، تقریباً تمام تمایزاتی که بین کارگران

1. Pezenas and Marseille

2. Ibid. fo. 252.

3. Pierre- Louis Roederer

۴. در واقع آن گزارش صرفاً با تغییراتی جزئی همان گزارشی بود که دآلاردی قبلاً در کمیته کشاورزی و بازرگانی ارایه کرده بود.

5. A.N. C 54, dossier 537, document 10; Procès – Verbal de L' Assemblée Nationale, No. 563 (15 Feb. 1791), PP. 4, 5-6.

6. See Procès – Verbal de L' Assemblée Nationale, No. 564 (16 Feb. 1791), PP. 5-7, 10-60

ماهر و استادکاران وجود داشت، از بین رفت و شکل‌گیری چیزی آغاز شد که بعدها با اصطلاح «طبقه کارگر»^۱ معروف شد.

انحلال اصناف به تعبیر سیاسی موجب شد یکی از ماندگارترین تناقضات یعنی انحلال الگوی صنفی توسط مجمع ملی وضع شود. قانون تأسیس حکومت‌های شهری در فرانسه مقرر کرده بود که انجمن‌های شهری نمی‌تواند بر پایه شغل، حرفه یا اصناف شغلی تشکیل شوند بلکه باید فقط بر اساس همسایگی یا همجواری^۲ شکل بگیرند.^۳ این ماده قانونی موجب در هم‌شکستن کارکرد سنتی اصناف شد که تا قبل از شروع خودمجمع ملی انقلاب فرانسه، نقش اصلی را در نظام سیاسی ایفاء می‌کردند.

با تصویب قانون دالاردی، لجام گسیختگی‌های اصناف - که خصیصه جدایی‌ناپذیر دنیای صنف‌گرایی و صنف‌بازی محسوب می‌شد - در میان ملتی که حقوق برابر برای شهروندان خود قایل بود، از میان رفت.

از لحاظ مالی، انحلال اصناف موجب بروز تضادی دیگر شد. منافع مادی که اصناف قبلاً برای دولت مهیا می‌کردند، حالا در کشوری که مالیات را بر حسب استطاعت مردم از ایشان اخذ می‌کرد، دیگر محلی از اعراب نداشت. در یک ملت «برابری طلب» فقط می‌شد از کارگران - البته اگر کار پیدا می‌کردند - بابت درآمدی که کسب می‌کردند، مالیات گرفت. به این ترتیب دیگر نمی‌شد برای سازمان‌های صنفی جنبه کسب درآمد مالیاتی هم در نظر گرفت.^۴

تقریباً همه از انحلال اصناف استقبال کردند زیرا آن اقدام به مثابه یکی از دستاوردهای حقوقی تلقی می‌شد که از اعلامیه حقوق انسان قابل تفکیک نبود. یکی از قضاوت‌های نمونه در این باره از این قرار است:

1. working class

2. arrondissements

3. *Process- Verbal de l'Assemblée Nationale*, No. 134 (25 Nov. 1789), p.7.

۴. درباره جنبه مالی اصناف در نظام قدیم، رجوع کنید به:

Rene Nigeon, *Etat Financier des Corporations Parisiennes d'Arts et Metiers au XVIIIe Siecle* (Paris, 1934).

این ترتیبات را باید یکی از بزرگترین منافع دانست که قانون‌گذاری توانسته است تا به امروز برای ملت به ارمغان بیاورد. اصناف از امتیازات منحصر به فردی بهره‌مند بودند که باعث می‌شد اکثریت مردم از مهم‌ترین حق انسانی خود - یعنی کار کردن - محروم شوند. زمام کسب و کار، تقریباً در همه شهرهای نظام پادشاهی، به دست عدهٔ قلیلی از افراد بود که با درست کردن دار و دسته‌ای برای خود، به بهای محروم کردن سایر شهروندان، به فروش مجوز کسب و کار در حرفه‌ای می‌پرداختند که در آن از امتیازاتی برخوردار بودند. به دست آوردن این امتیازات، مستلزم تن دادن به همهٔ کارها و ستم‌هایی بود که می‌تواند از شم پل پرستی سر بزند. قانون‌گذاران آخرین بقایای بردگی را به دور انداخته‌اند؛ از این پس هر کس قادر خواهد بود مهارت‌های خود را به کار بگیرد؛ دیگر کسی مجبور نیست مبلغ گزافی بپردازد تا کسب و کار خود را برپا کند.

در شهرهای کوچک و بزرگ مناطق دورافتاده که اصناف ظاهراً توفیق بیشتری در حفظ جایگاه خود داشتند، از انحلال آنها استقبال بیشتری به عمل آمد.^۱ در *استراسبورگ* - که حداقل یکی از نمایندگان آن در مجمع ملی سعی می‌کرد به بقای اصناف کمک کند - تنش‌هایی بروز کرد.^۲ به همین ترتیب در *نانسی*^۳ نیز برخی از اصناف، تلاش‌های مختصر و مذبحانه‌ای برای مقاومت در برابر حکم انحلال از خود نشان دادند.^۴ با این حال شواهدی از همان زمان در دست است که نشان می‌دهد تغییرات سریعی در *بورگو* به وقوع پیوسته و شهرداری آن شهر پس از دوبار تمدید قاطعانه مهلت اخذ جواز کسب، بیش از ۶۰۰۰ جواز صادر کرده است.^۵

۱. فعال تر بودن اصناف در هر منطقه را نه تنها مربوط به آزار و اذیت کارگران ماهر در آن مناطق، بلکه از شکواییه‌هایی می‌توان دریافت که به مجمع ملی ارسال می‌شد. رجوع کنید به:

A.N.D IV 15, dossier 281, document 2, A.N.D IV 21, dossier 459, document 11,
 2. Le Spectateur National et le Moderateur, I Mar 1791 See also A.N.C 54, dossier 537, document 12, 3- A.m. Strasbourg AA 2005a, fo.19.
 3. Nancy
 4. A.N.C 131, dossier 461, document 58; Proces- Verbal de l' Assemblée Nationale, No. 585 (9 mar. 1791), p.2.
 5. A.M. Bordeaux D 139, fo. 91. See also Hesse, Publishing and Cultural Politics, PP. 56-7.

بدون شك مجمع ملی گمان می کرد قانون دالاردی تا حدی راه حل وضعیتِ بلا تکلیفی خواهد بود که تا آن زمان سراسر فرانسه را در بر گرفته بود. امیدواری‌هایی وجود داشت که انحلال اصناف توسط مجمع ملی و لغو حقوق ایشان برای بازرسی از مشاغل، بتواند نظم بهتری در محیط کار برقرار کند. با این حال فقط توفیقی ناقص - و در واقع توفیقی قانونی و نه عملی - حاصل شد زیرا قانون دالاردی به تشکیلات کارگران ماهر، به ویژه به رفقا^۱ نپرداخته بود که هیچ‌گونه جایگاه رسمی حقوقی نداشتند، اما کاملاً سازمان یافته بوده و در اغلب مواقع، منشأ آشوب‌های عمومی در میان رقبای خود بودند.^۲

به این ترتیب کارگران ماهر در دوره پس از تصویب قانون دالاردی، توانستند خود را طوری سازماندهی کنند که مطالبات فراوانی را به استادکاران سابق خود تحمیل نمایند. در بوردو، کارگران ماهر خیاط در آوریل ۱۷۹۱ نشستی درباره نرخ دستمزدهای خود برگزار کردند، در حالی که شورای شهر از این اقدام ایشان بهت زده شده، قصد داشت که آنان را منصرف کند.^۳ یک هفته بعد، کارگران ماهر نانوا با یکدیگر ملاقات کردند و مقامات شهری به تکاپو افتادند تا از مقامات استانی بوردو راهنمایی بخواهند که چه رویه‌ای اتخاذ کنند.^۴ در پاریس کارگران ماهر کفاش در ژوئن ۱۷۹۱ با برنامه ریزی قبلی قصد کردند دستمزدها را افزایش دهند و هنگامی که با درخواست ایشان موافقت نشد، از کار دست کشیدند.^۵ این گونه تلاش‌های حساب شده کارگران یک حرفه، نشان دهنده ظهور دوباره آن الگوی صنفی بود که مجمع ملی قصد داشت آن را از میان بردارد. در نتیجه نماینده‌ای به نام آیزاک رنه گای لشارپلیه^۶ - در واکنش به ناآرامی‌های کارگران در پاریس و مناطق مجاور آن^۷ - به مجمع ملی آمد تا راهکاری دیگر ارایه دهد.

1. Compagnonnages

2. See for example, A.N.D IV 51, dossier 1488, document 20; A.N.C 127, dossier 428, document 42.

3. A.M Bordeaux D90, fo , 125v.

4. A.M. Bordeaux D 139, fo 49 v.

5. Journal de La Cour et La Ville, 13 June 1791. See also Le Spectateur National et Le Moderateur, 29 Apr. 1791, 23 may 1791.

6. Isaac- Rene – Guy Le Chapelier

7. See urbain- Rene Pilastre de La Brardiere and J.B. Leclerc, Correspondence de MM. Les deutes du Department de Maine-et – Loire, IX, 357.

لشاپلیه با ذکر ناآرامی‌های پاریس و مناطق دورافتاده، خواستار پیشگیری از این ناآرامی‌ها در همان شروع شد. او به مثال باشگاه‌هایی اشاره کرد که در آنها کارگران در شهرهای کوچک گرد هم جمع می‌شدند تا انجمن‌هایی تشکیل داده، برای خود رئیس انتخاب کرده، دبیر انجمن تعیین نموده، برای خود نوعی قدرت قانون‌گذاری پدید آورند و نرخ دستمزدها را خودسرانه تعیین کنند. لشاپلیه ادعا کرد که تعبیر مقامات شهری از صدور مجوز - یعنی اجازه‌دادن به شهروندان منضبط و آرام برای گرد یکدیگر جمع شدن - درست نبوده است و عقیده داشت که چنین حقی در کل فقط مربوط به شهروندان غیر مسلح؛ و نه همکاران و اعضای یک حرفه؛ است. وی اظهار کرد که اجازه‌دادن به شکل‌گیری چنین اقداماتی، به معنای بازگشت به گذشته و جمعیت‌های صنفی خواهد بود که انحلال آنها هدف و مبنای قانون اساسی جدید بوده است. وی درخواست کرد که چنین احکامی فقط پس از اصلاح همه‌جانبه اصول و مبانی هر انجمن صادر شوند. بعدها یکی از روزنامه‌ها نوشت نمایندگان مجمع که «تعیین چنین اصولی را ضروری می‌دانستند» به پیشنهاد لشاپلیه، چند مورد از آن اصول را تصویب کردند.^۱

اولین ماده اصلاحات مذکور، پیشنهاد تجدیدنظر در هرگونه انجمن یا صنف بود که متشکل از افراد یک پیشه باشد زیرا انحلال چنین اصنافی، یکی از مؤلفه‌های بنیادی قانون اساسی محسوب می‌شد. ماده دوم، کارگران، کارگران ماهر، کارگران روزمزد یا سایر افراد «هم‌شغل» را از تشکیل انجمن‌ها، تعیین رئیس، دبیر یا اعضای هیئت اُمنّا و تصویب مقررات یا تمهیداتی که ظاهراً همسو با منافع جمعی ایشان باشد، منع می‌کرد. سایر مواد نیز به قدغن بودن دریافت عرضحال‌ها و شکواییه‌ها از چنین گروه‌هایی توسط دستگاه‌های اداری و شهری اشاره کرده، در آنها اعلام شده بود که تشکیل همه این گروه‌ها، مغایر با قانون اساسی است.^۲

پیش‌بینی این موارد در قانون، و نیز پیشنهادشدن آن قوانین توسط لشاپلیه - که از تمام ظرفیت‌های خود به عنوان عضوی از کمیته قانون اساسی استفاده می‌کرد - در کنار نقش آن

1. See *Proces- Verbal de l'Assemblée Nationale*, No 680 (14 June 1791), PP. 7-12 See also *Le Spectateur National de le Moderateur*, 15 June 1791.

2. Ibid. See also A.N.C. vi, dossier 693, document 17; *Journal de La Cour de La Ville*, 15 June, 1791, See also .N.D.IV, 35, dossier 868, document 14

کمیته که به مثابه کمیته هدایت کننده مجمع ملی برای تهیه قانون اساسی عمل می کرد، همگی نشان می دهند که انحلال اصناف تا چه حد برای آن دولتمردان اهمیت داشته و اقدامات رقفا یکی از آرمان های جدید خط مشی سیاسی به حساب می آمده است. در واقع، اولویت و اهمیت اصول سیاسی و تشکیلاتی مورد نظر در آن دوران را می توان از توضیحات یکی از نمایندگان گمنام مجمع دریافت کرد که پس از قرائت حکم پیشنهاد شده توسط لشارپلیه، اظهار کرد که آن حکم از هر زمان دیگری واجب تر بوده است زیرا ظاهراً سایه شوم صنف بازی و امتیازات انحصاری، دوباره در حال سر بر آوردن بوده اند.^۱

انحلال اصناف و نظام استاد کاری، یکی از آخرین موارد جدید انحلال بود که در شب ۴ آگوست ۱۷۸۹ مورد توجه قرار گرفت. مجمع ملی که در ابتدا از تشدید خشونت و نا آرامی ها در کشور واهمه داشت، موقتاً بند انحلال اصناف را از احکام مورد بحث در چهارم آگوست خارج کرد و اجرای آن را به زمان مناسب تر موکول نمود.

با این حال مجمع وقتی اطمینان بیشتری پیدا کرد و دریافت که قادرست اصناف را منحل کند، با سنگ اندازی های یکی از کمیته های خود (کمیته کشاورزی و بازرگانی) روبرو شد که از اقدام کردن امتناع می کرد. البته فشارهایی از خارج مجمع برای تسریع انحلال اصناف وجود داشت زیرا کارگران فرانسوی در صدد بودند اصول اعلام شده توسط مجمع در جلسه چهارم آگوست و در اعلامیه حقوق انسان را محقق کنند. این حرکت ها با تعویض مقامات شهری قدیمی و به ویژه با تعویض نهادهای قضایی - که در نظام قبلی در زمره حامیان اصناف محسوب می شدند - تقویت شد. مقامات جدید از طریق فرآیند انتخابات بر سر کار آمده بودند و خود از جمله ذی نفعان آرمان جدید ملت محسوب می شدند. به این ترتیب ایشان در کل نسبت به خواسته های سازگار با آرمان جدید، همدلی بیشتری نشان داده و نسبت به نهادهای وابسته به نظام امتیازات قدیمی، کمتر تمایل داشتند. با این حال چون آنان می دانستند که به اتکای خود نمی توانند اوضاع را تغییر دهند، تلاش ایشان برای راهنمایی خواستن از یک قدرت برتر، همه کارها را در فاصله سال های ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ به مجمع ملی ختم می کرد. انحلال اصناف که تا

1. See Proces- Verbal de L'Assemblée Nationale, No. 680 (14 June 1791) , p.80 See also Journal de la Cour et de La Ville, 15 June 1791,...

حدی در خود مجمع ملی هم با برخورد های مصلحت‌اندیشانه به پیش رفته بود، حاصل تکاپو برای هماهنگ‌سازی آرمان جدید کشور با اوضاع نهاد های اجتماعی بود. از طرفی هم سرکوبی رفقاً در زمانی رخ داد که معلوم شد ایشان نه تنها ممکن است آرمان ضد صنفی نظام سیاسی جدید را تخریب کنند، بلکه آرامش سیاسی کشور را نیز - دقیقاً همان گونه که در چند شهر در سال های ۱۷۹۰ و ۱۷۹۱ به وقوع پیوست - بر هم خواهند زد. به همین دلیل بود که آن مقامات می‌خواستند برای تصمیم‌گیری درباره حقوق افراد و اصناف، نظر مجمع ملی را بدانند. اما ویژگی آخر انحلال اصناف نیز شایسته توجه است. اصناف در سراسر قرن هجدهم، نه تنها به دنبال جلب حمایت قضات و مقامات شهری بودند، بلکه علاوه بر این باعث یادآوری مفهوم قانون طبیعی می‌شدند. همان‌طور که مایکل سوننشر^۱ نیز گفته است، در نظام قدیم، قانون امری استثنا پذیر بود و حقوق نیز در زمره مایملک افراد محسوب می‌شدند.^۲ با این حال مجمع ملی با مردود دانستن الگوی امتیازات ترجیحی صنفی، و تعویض آن الگو با قانون اعطای امتیاز (جواز) - به عنوان مبنای جدید خط مشی سیاسی - مبنای قضاوت جامعه را تغییر داد. با ظهور انقلاب ۱۷۸۹، بسیاری از برداشت‌های مربوط به قانون طبیعی - که به ویژه در اعلامیه حقوق انسان به آنها اشاره شد - به شکلی بنیادین به آرمان جدید کشور فرانسه ارتباط یافته و بخشی از آن شدند. یکسان‌بودن قوانین برای همه، اصل بنیادی خط مشی سیاسی جدید بود، به طوری

1. Michael Sonenscher

2. Michael Sonenscher, Work and wages, PP. 52-4.

با این حال با نظر سوننشر موافق نیستم که گمان می‌شد حقوق طبیعی حتی بدون پشتوانه قانون می‌تواند جاری و ساری باشند. بخش عمده شواهدی که او ذکر می‌کند، به قراردادهای مورد اختلاف یا لفاظی‌هایی مربوط است که در آنها از عبارات بردگی و آزادی استفاده شده است و هیچ اثری از استقلال مشخص در حوزه حقوق طبیعی در آنها به چشم نمی‌خورد. مثلاً وی در صفحات ۵۲ و ۵۳ از اختلافات مطرح شده درباره حقوق اربابی (*seigneuriat*) برای احداث کارخانه‌های سنگ‌شکنی استفاده کرده، از اظهارات مطرح شده در مجلس پاریس نتیجه‌گیری می‌کند که گمان می‌شد حقوق طبیعی حتی بدون وضع قانون می‌تواند برقرار باشند. اما در آن متون هیچ نشانه‌ای نیست که ثابت کند قضات آن واقعیت را پذیرفته، به نفع روستاییان (که قصد داشتند کارخانه احداث نمایند) حکم کرده باشند زیرا به حکم صادر شده از طرف ایشان اشاره‌ای نشده است. نمایندگان حقوقی قصد داشتند شواهد هر چه بیشتری ارائه دهند ولی آن شواهد گاهی مورد توجه یا قبول قرار نمی‌گرفت. شاید دقیقتر باشد اگر بگوییم به همان اندازه که این مفاهیم - و یا شاید خود اصطلاحات آنها - در دعاوی حقوقی مطرح می‌شوند، آگاهی نسبت به موضوع حقوق طبیعی نیز پدید می‌آید.

که حقوق مدنی دیگر به منزله دارایی افراد یا یک حق اختصاصی محسوب نشده، بلکه حقوقی همگانی بودند که به آحاد ملت تعلق می‌یافتند.^۱ چنین تحولی نه تنها آن امتیازات را در هم شکست، بلکه در عمل، واکنش پیش‌بینی شده اصنافی را در پی داشت که در عصر مدنی جدید، از لحاظ سیاسی و فلسفه وجودی، تضعیف شده بودند. در جامعه‌ای که به برابری همه در پیشگاه قانون و به حق هر فرد برای بهره‌برداری کامل از استعدادها و توانایی‌های فردی اش متعهد شده بود، اصناف به منزله نوعی واپس‌گرایی تاریخی محسوب می‌شدند. با توجه به آنکه بسیاری از مطالبات اصناف، حتی در جامعه سلسله‌مراتبی و تبعیض‌آمیز قدیم نیز تناقض‌هایی در برداشت، نمی‌شد جایگاهی در نظام سیاسی جدید - همان‌که ساخته و پرداخته مجمع ملی بود - برای آنان در نظر گرفت.

در واقع در بیشتر بخش‌های سرگذشت جنبش نیروی کار پس از آن زمان، چنین تنشی به مضمون اصلی جنبش کارگری تبدیل شد. هرچند شکل نظام سلطنتی دوباره در سال‌های ۱۵-۱۸۱۴ برقرار شد، اما جوهر آن دیگر زنده نشد. حقوق مدنی نیز پس از آن به شکل همگانی - و نه اختصاصی یا انحصاری - درآمد و بسیاری از جنبه‌های نظام کار قدیم، به سختی توانست با تحولات ناشی از انقلاب، سازگاری حاصل کند.^۲

1. Ibid.p.68.

با این حال فقط در آگوست ۱۷۸۹ - با ممنوعیت امتیازات و انتشار اعلامیه حقوق - بود که تصور حقوق طبیعی به وجود آمد. چنین پیشرفتی در تغییر مشخصات گفتمان‌های کارگری به خوبی آشکار شد. تا آن زمان کارگران باید در حالت کلی برای دستیابی به حقوق ویژه خود، به دادگاه‌ها متوسل می‌شدند:
رجوع کنید به:

Sonenscher, "Journeyman, the Courts and the French Trades".

پس از آگوست ۱۷۸۹ و با افزایش آگاهی از حقوق طبیعی بود که کارگران به روشی مستقل‌تر عمل کرده و عمدتاً خود را بی‌نیاز از دادگاه‌ها یافتند.

2. Sewell, *Work and Revolution in France*, Michael D. Sibal, "Corporatism after the Corpotions: the Debate on Restoring the Guilds under Napoleon I and the Restoration", *French Historical Studies*, XV (1988), 718-30.

زوال اصناف و ظهور یک نظم اجتماعی جدید

ظهور یک نظم اجتماعی جدید

در اروپای مرکزی، نظم اجتماعی جدیدی در حال ظهور بود که حتی مترنیش^۱ و پیروان محافظه کار او نیز قادر به متوقف کردن آن نبودند. سیاست، در مواجهه با عوامل اقتصادی و پیامدهای اجتماعی ناشی از آن عوامل، راه به جایی نمی برد. به ویژه یکی از طبقات اجتماعی - یعنی طبقه صنعتگر - شدیداً تحت تأثیر عوامل جدید اقتصادی قرار گرفت. در واقع، پیشرفت نظام صنعتی، به معنای اضمحلال طبقه صنعتگر و نظام صنفی جمعی ایشان بود که جزو میراث قرون وسطی به حساب می آمد. اصناف به خاطر حفظ امنیت و نظم خود، از مزایای نهفته در کارآیی ماشینی و فردگرایی رقابتی چشم پوشی کردند. در فرانسه، تا سال ۱۷۸۹، اصناف ضعیف شده بودند در حالی که در قلمروی امپراتوری مقدس روم هنوز از همان حقوق قدیمی خود برخوردار بودند. اصناف به همراه کلیه موانعی که بر سر راه کسب و کار آزاد قرار داشت، در تمامی ایالات آلمان که تحت تسلط مستقیم فرانسه قرار داشت، برچیده شدند. پس از سال ۱۸۱۵، سایر ایالات نیز از رویه مشابهی پیروی کرده و مقررات صنفی را مورد تجدید نظر قرار دادند.

چشمگیرترین تغییرات اقتصادی، در پروس و پس از فروپاشی آن امپراتوری در ۱۸۰۷ رخ داد: انحلال نظام رعیتی^۲، خودگردانی شهری، وضع دوره خدمت اجباری سربازی و سهل گیری در مقررات صنعتی. اشتاین^۳ به دلیل اعتقادی که به اهمیت اصول اخلاقی اصناف داشت، سعی کرد تا آنها را حفظ کند. با این حال هاردنبرگ^۴ تمام تلاش خود برای لغو اصناف را به کار برد و در دهه ۱۸۲۰ اینکار را به انجام رساند. قوانین جدید به مردم اجازه می داد که به طور همزمان در چند شغل به کار مشغول شده و پلیس دیگر نظارتی بر نحوه اجرای امور

-
1. Prussia
 2. serfdom
 3. Stein
 4. Hardenberg

شغلی نداشت. به این ترتیب عضویت در اصناف به شکل اختیاری در آمد و دیگر مزایای قابل توجهی نداشت.

به این ترتیب، پروس به براندازی نظام اداره جمعی تولیدات صنعتی اقدام کرد زیرا آن را در تقابل با اصل شکل‌گیری آزادانه توانمندی‌های فردی می‌دانست. با این حال با شکست ناپلئون، واکنش‌هایی علیه آزاداندیشی اقتصادی بروز کرد. طرفداری محکم از اقتدار اصناف، به ویژه در بخش شمالی آلمان، کماکان تا آستانه انقلاب سال ۱۸۴۸ باقی ماند اما در غرب و جنوب آن کشور، هجوم انقلاب صنعتی، آزادی اقتصادی را به کلیه مناطق قلمروی امپراتوری در سال ۱۸۱۵ تعمیم داد. هانوفر^۱ آخرین ایالتی بود که قبل از انقلاب آلمان، نظام صنفی را منحل کرد.

آن سال‌ها برای صنعتگران آلمانی، سال‌های بحران بود، سال‌هایی که ظاهراً حکومت، فناوری و سرنوشت، همه دست به دست هم داده بودند تا باعث براندازی ایشان شوند. اصناف از گرانی اجاره‌ها، کاهش استانداردها و قابلیت‌های نیروی کار، و فقر گسترده استادکاران به حکومت شکایت می‌کردند. با این حال همه حملات ایشان به نظام کارخانه‌ای بی‌ثمر ماند و صنعتگران صنفی تنها گذاشته شدند تا در رویارویی با صنعتی‌شدن جامعه، نظاره‌گر اضمحلال خود باشند. هیچ‌چیز - از خواهش و پافشاری گرفته تا اعتراضات و حتی گاهی به راه انداختن خشونت‌های شدید و موقتی - نتوانست به داد ایشان برسد.

در هاناو^۲ در سال‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲، با پیوستن هاسکاسل^۳ به زولورین^۴ - یعنی اتحادیه گمرکی معروفی که در ابتدا از طرف پروس راه‌اندازی و گسترش پیدا کرد - درگیری‌های عملی آغاز شد. زولورین به تدریج به جنوب سرایت یافت و ایالت‌های کوچکتر را هم در بر گرفت تا یک اتحادیه گمرکی بدون عوارض گمرکی شکل بگیرد. آن اتحادیه گمرکی مایه رونق شدید صنعتی شدن بود و علاوه بر آن، ملاحظات بسیار مهمی برای اتحاد سیاسی

1. Hanover
2. Hanau
3. Hessekassel
4. Zollverein

آینده در آن نهفته بود. اما صنعتگران صنفی با این اتحادیه گمرکی مخالف بودند زیرا نشانه‌های نگون‌بختی اقتصادی خود را در آن تشخیص می‌دادند.

ناآرامی‌هایی که تا حدی با برگزاری جشنواره هامباخ^۱ بروز کرده بود، پالاتینیت^۲ را نیز در بر گرفت. این مراسم، نوعی تظاهرات بود که عمدتاً از طرف دانشجویان و جوانان، به طرفداری از دموکراسی، افزایش اقتدار مردمی و اتحاد ملی برگزار شده بود. ناراحت‌کننده‌تر از همه، شورش روستاهای سیلاسی^۳ بود که از طریق نمایشنامه معروف هایپمن^۴ با نام «بافندگان»^۵ شهرت یافتند. رکود اقتصادی به همراه استثمار بیش از حد، بافندگان سیلاسی را در سال ۱۸۴۴ به شورش واداشت. آشوب‌هایی از این قبیل را باید نشانه بارزی از زوال صنایع دستی دانست.

در همان زمان که آزادی صنعتی باعث تسهیل ورود تازه واردان به مشاغل صنعتگری می‌شد، تعداد کسانی که می‌توانستند از این آزادی جدید اقتصادی منتفع شوند، روز به روز کاهش می‌یافت. یکی از ریشه‌های اصلی این بحران که شخص صنعتگر با آن روبرو می‌شد، تأسیس کارخانه‌هایی بود که بازار محصولات او را از بین می‌بردند، درآمد وی را کاهش می‌دادند و او را از گردونه کسب و کار خارج می‌کردند. در برلین در سال ۱۸۴۰، از ۲۸۱۲ کفاش، فقط ۴۰۷ نفر آنقدر درآمد داشتند که مشمول مالیات قرار بگیرند. از طرفی اوضاع کارگران کارخانه‌ها خوب بود. یک کارگر ماهر در کارخانه نساجی می‌توانست روزی ۱۰ مارک درآمد داشته باشد، در حالی که درآمد بافندگان خانگی به زحمت به ۲ مارک در روز می‌رسید. کارگران کارخانه‌ها به یک طبقه اشرافی در گروه کارگران تبدیل شده بودند، در حالی که صنعتگران و صاحبان صنایع دستی - که روزگاری سرافزار و محترم بودند - تا حد افراد بی‌بضاعت، و کارگران روزمزد تنزل یافتند. با این حال هنوز هم تعداد صنعتگران بیشتر از تعداد کارگران کارخانه‌ها بود. بنابراین صنعتی شدن، با وجود دسیسه‌های سیاسی متریش برای حفظ آن، تهدیداتی در تعادل اجتماعی اروپایی مرکزی به وجود آورد. صنعتی شدن موجب تخریب شیوه زندگی میلیون‌ها نفر از مردم شده، احساس خوشبختی ایشان را زایل کرد.

-
1. Hambach
 2. Palatinate
 3. Silesian villages
 4. Gerhard Hauptmann
 5. Weavers

حکومت‌ها این معضل را کاملاً نادیده گرفتند. به این ترتیب بود که اعضای اصناف این نظم جدید را نپذیرفتند و از طریق انقلاب، نجات خود را در نظم سیاسی جدیدی جست‌وجو کردند.

بد نیست که این بخش را با نقل قولی از گوته بزرگ به پایان ببریم:

ثروت و سرعت انجام امور، موضوعاتی هستند که دنیا برای آنها ارزش قایل است و همه مردم در تقلاي رسیدن به آنها هستند. خطوط راه آهن، پست سفارشی و سریع، و کشتی‌های بخار، همگی ابزارهایی برای ارتباطات هستند که مردمان تحصیل کرده خواستار آنها هستند. این قرن در واقع، زمانه تیزهوشان و مردمان عمل‌گرایی است که نکات را به سرعت در می‌یابند، از توانایی‌های ذهنی عالی برخوردارند، خود را نسبت به عامه مردم برتر می‌پندارند، اما فاقد استعدادی هستند که برای کارهای خطیر لازم است.^۱ بیایم هر چه سریعتر آن آرمان‌هایی را که مطابق با آنها تربیت شدیم، دوباره زنده کنیم. ما و شاید قلیلی از افراد دیگر، آخرین بازمانده‌های دورانی هستیم که دیگر به این زودی‌ها دیده نخواهد شد.

مختصری از انحلال اصناف^۲

اولین اصناف در فرانسه، تقلیدی از جمعیت‌های صنعتگری رومی بودند. سینت لوئیس (لوئی نهم، ۱۲۷۰-۱۲۱۵)، نقش پدرگونه‌ای به اصناف داد تا بازرسی امور صنعتگران را به عهده بگیرند. در سال ۱۵۶۰، چارلز نهم که قصد داشت از اصناف درآمد بیشتری برای خود کسب کند، برای ایشان مالیات وضع کرد و دفاتری را به منظور جمع‌آوری مالیات‌ها تأسیس کرد. این مالیات‌ها در سال ۱۵۸۱ یعنی در زمان سلطنت هنری سوم حتی بیشتر هم شدند. تا قبل از انقلاب فرانسه، روابط بین دربار و اصناف، همواره با کشمکش بین آن دو و تلاش برای کسب درآمد بیشتر در ازای حمایت، مزایا، اختیارات و عواید بیشتر برای حرفه‌های مختلف همراه بود.

۱. شاید منظور گوته از آن استعدادی که برای کارهای خطیر لازم است، همان «حکمت» بوده که هیچ ربطی به هوش یا زیرکی در امور عملی زندگی ندارد - گ.ت.

۲. این متن ترجمه‌ای است از:

"Napoleon Series Discussion Forum Archives", Trade guilds, 2004.

تورگوت^۱ در حکمی در فوریه ۱۷۷۶ سعی کرد تا اصناف را منحل کند، با این حال تلاش وی فقط به مدت ۶ ماه کارگرافتاد زیرا در آگوست ۱۷۷۶، اصناف دوباره کار خود را از سر گرفتند. در سال ۱۷۷۹، نکر^۲ بار دیگر سعی کرد حمایت گرای اصناف [از محصولات و نفوذ خود] را از میان ببرد. با این حال چنین امری فقط در دوران انقلاب و از طریق حکم مجلس شورا محقق شد.

با بررسی عملکرد اصناف متوجه می شویم که آنها دو وجه کاملاً متضاد داشته، می توانستند خیر بی حد و حساب تا شری بی حد و حساب به بار بیاورند. در واقع آنها در آن واحد، ویژگی هایی سازنده و نیز مخرب داشتند:

ابعاد مخرب

- توافق (تبانی) بر سر قیمت ها در درون اصناف (نفی رقابت کامل)؛
- سنت گرای و مقاومت در برابر نوآوری؛
- حمایت گرای و ممانعت از ورود افرادی که خارج از حلقه خواص در هر حرفه بودند؛
- روح همبستگی جمعی برای دفاع از مزایایی که از طریق چانه زنی از دربار اخذ شده بود؛
- قدرت بیش از حد اصناف (که همانند دولتی در دل دولت اصلی عمل می کردند).

ابعاد سازنده

- اصناف در واقع همانند نوعی مرجع نظارتی در حوزه کیفیت کالاها عمل می کردند؛
- از طریق اصناف، آموزش های شغلی مهیا می شد؛
- ایشان نظارت و برقراری توازن در تعداد صنعتگران را تضمین می کردند؛
- منشورها یا احکام اخلاقی هر حرفه توسط اصناف تهیه می شد؛
- آنها دانش و اطلاعات هر حرفه را به صورت متمرکز در می آوردند، به نحوی که مثلاً اگر کسی می خواست بداند آیا در شهری نجاری وجود دارد یا خیر و اگر وجود دارد، تعداد آنها چقدر است، آن اطلاعات را می توانست از اصناف به دست بیاورد.

1. Turgot
2. Necker

به این ترتیب، یکی از پیامدهای اصلی انحلال اصناف، نوعی هرج و مرج در حرفه‌های مختلف بود. بدون نظارت‌های صنفی، مشکلاتی از این قبیل پدید می‌آمد:

- تقلب در کیفیت و کمیت کالاها؛
 - محروم شدن صنعتگران از حق شکل‌دادن به تشکیلات جمعی؛
 - عدم توازن بین عرضه و تقاضا که منجر به ضعف و اضمحلال حرفه‌ها می‌شد.
- به همین دلایل بود که *مونتالیوت*^۱ در گزارشی که برای *ناپلئون* تهیه کرد، مثلاً به قفل‌سازی اشاره کرده بود که از قفل‌های فروخته‌شده به مردم، یک کلید نیز برای خود ساخته بودند و. *ناپلئون* در ابتدا سعی کرد وظیفه نظارت را به مقامات شهرداری‌ها بسپارد اما ایشان برای این کار آمادگی کافی نداشتند و علاوه بر این، باز هم توافقات (تبانی‌هایی) در میان صاحبان یک حرفه بر سر قیمت‌ها صورت می‌گرفت. او طبق روال همیشگی خود، در این مورد نیز رویکرد عمل‌گرایانه را در پیش گرفت: صبر کردن تا بروز مشکل، بررسی و تحلیل مشکل، و یافتن راه‌حل آن. او در روز بیست و دوم از هفتمین ماه سال یازدهم از تقویم انقلاب فرانسه، «اتاق شورای اصناف صنعتگر و پیشه‌ور^۲» را تأسیس کرد. با این حال اینکار (به دلیل فقدان ساختار و اطلاعات مناسب) نتیجه چندانی نداشت (بسیاری از صاحبان حرفه‌ها اصلاً از وجود آن مطلع نشدند).

در واقع *ناپلئون* در خلال دوران اقتدار خود، چند بار مقررات اتاق‌های شورا را مورد اصلاح و تجدیدنظر قرار داد و باعث شکل‌گیری اتحادیه‌های حرفه‌ای شد.

با توجه به اینکه چنین مشکلاتی امروز نیز همچنان لاینحل باقی مانده‌اند، چگونه می‌توان *ناپلئون* را به خاطر ناتوانی در حل آنها سرزنش کرد؟

زوال اصناف، تأثیر اصناف، و اصنافِ امروزی

زوال اصناف

اصناف با وجود منفعتی که برای تولیدکنندگان کشاورزی و صنعتی داشتند، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، مورد انتقادات فراوان قرار گرفتند. ادعا می‌شد که ایشان با

1. Montalivet

2. advisory chamber of arts and profession

تجارت آزاد مخالف هستند و نوآوری فناورانه، انتقال فناوری، و پیشرفت کسب و کار را کند می‌کنند. مطابق برخی از گزارش‌های موجود، اصناف در آن دوره به طور روزافزون در مناقشات پیش پا افتاده‌ی مربوط به قلمروی خود، علیه یکدیگر اقدام کرده و علیه صاحبان حرفه‌های آزاد (غیرعضو در صنف) در حوزه تخصصی خود نیز اقدام می‌کردند.

دو نفر از مشهورترین منتقدان اصناف، ژان ژاک روسو، و آدام اسمیت بودند. در سراسر اروپا گرایش به مخالفت یا سلطه حکومت بر کسب و کار و حرکت به نفع نظام‌های بازار آزاد و فارغ از مداخله حکومت در حال رشد بود و نفوذ خود را در نظام سیاسی و حقوقی آن زمان افزایش می‌داد. کارل مارکس نیز در بیانیه کمونیستی خود، نظام صنفی را - به دلیل درجه‌بندی انعطاف‌ناپذیر اجتماعی آن، و به خاطر رابطه بین ستمدیده و ستمگر در این نظام - مورد انتقاد قرار می‌دهد. از همان زمان ریشه بی‌حرمتی امروز اصناف در ذهن برخی از مردم پدید آمد. مثلاً آدام اسمیت در ثروت ملل (کتاب اول، فصل ۱۰، پاراگراف ۷۲) می‌نویسد:

[وجود صنف] برای جلوگیری از کاهش قیمت، و به تبع آن، کاهش دستمزدها و سود است. صنف این کار را از طریق محدود کردن همان رقابت آزاد عملی می‌کند که بدون شک مهم‌ترین دلیل وجودش بوده است، و بیشتر شرکت‌ها و بخش اعظم قانون شرکت‌ها برای آن [رقابت آزاد] پدید آمده‌اند. (...) و هرگاه یکی از اصناف صنعتگر یا تاجر چنین تشخیص می‌داد که بهتر است به شکل یک شرکت فاقد حکم (مجوز) کار کند، این اصناف به اصطلاح «ناپاک نهاد»^۱، بابت آن اقدام محروم نمی‌شدند، بلکه موظف بودند سالانه جریمه‌ای به پادشاه.

پرداخت کنند تا باز هم اجازه بهره‌مندی مجدد از مزایای غاصبانه به ایشان داده شود در واقع اصناف به دلیل ناتوانی از مهار کردن رفتار جمعی طاعیان‌های که داشتند، موجهی علیه خود به راه انداختند.

قدرت اصناف به دلیل صنعتی شدن و تجدد در حوزه تجارت و صنعت، و به دلیل ظهور دولت‌های ملی قدرتمندی که می‌توانستند مستقیماً به صدور مجوز و حمایت از حقوق تکثیر

۱. آدام اسمیت در اینجا از لغت *adulterine* استفاده کرده که معنای تحت‌اللفظی آن «حرامزاده» است، اما منظور وی اشاره به جایگاه نابجا و خاستگاه غلط اصناف در آن زمان بوده است که به هیچ‌وجه در خدمت نیازهای جامعه و برطرف کردن کاستی‌ها و هرج و مرج‌های ناشی از بی‌قانونی نبوده‌اند. به همین دلیل و با توجه به منظور اصلی او که هتاک‌ی و فحاشی نبوده است، در ترجمه از عبارت «ناپاک نهاد» استفاده شد - گ.ت.

بپردازند (حقوقی که معمولاً به عنوان اسرار کسب و کار تلقی می‌شد)، به تدریج رو به زوال گذاشت. آنها پس از انقلاب فرانسه در طول قرن نوزدهم در بیشتر کشورهای اروپا ضعیف شدند چرا که نظام صنفی منحل شده و قوانین تجارت آزاد به جای آن وضع شد. در آن هنگام بسیاری از کارگران سابق مجبور شدند در کارخانه‌های صنعتی نوظهور به جست‌وجوی کار بپردازند، کارخانه‌هایی که دیگر از فنونِ شدیداً محرمانه و مخفیانه استفاده نمی‌کردند بلکه روش‌های استانداردِ تحت نظارت شرکت‌ها را به کار می‌بردند.

این تغییر شرایط را نمی‌توان کاملاً به مثابه خیر عمومی تلقی کرد. کارل مارکس، بیگانگی کارگران از تولیدات کارگری را مورد انتقاد قرار داد و به بهره‌کشی‌های ممکن در نظام جدید صنعتی اشاره کرد زیرا به نظر او در این نظام، مواد اولیه و تعداد ساعات کار، تحت سلطه شدید مالکان ابزارهای جدید و بزرگ مقیاس تولیدی بودند.

تأثیر اصناف

اصناف را گاهی همان شکلِ قدیمیِ اتحادیه‌های تجاری و همچنین - البته تا حدی تناقض گونه - شکل اولیه برخی از ویژگی‌های شرکت به معنای امروزی آن می‌دانند. با این حال، اصناف گروه‌هایی از صنعتگرانِ خوداشتغال و دارای مهارت بودند که مالکیتِ مواد اولیه و ابزارهای تولیدِ خود و نحوه اداره آنها را در دست داشتند. به عبارتی آنان انجمن‌های کوچکِ کسب و کار بوده و به این دلیل اشتراکات اندکی با اتحادیه‌های امروزی داشتند. اصناف را بیشتر می‌توان به کارتل‌های امروزی شبیه دانست و نه به اتحادیه‌های تجاری. با این حال شاید بتوان تشکیلات کارگران ماهر را که در آن زمان غیرقانونی محسوب می‌شد، تشکیلاتی تأثیرگذار بر اوضاع امروز دانست.

مزیت انحصاری هر صنف در تولید کالاها یا ارائه خدمات خاص، به روح و خصیصه نظام‌های واگذاری جواز شبیه بود که در سال ۱۶۲۴ در انگلستان ظهور پیدا کردند. این نظام‌ها در پایان دادن به سلطه اصناف نقش داشتند زیرا اسرار کسب و کار صنفی، جای خود را به روش‌های بنگاه‌های امروزی داد که فنون خود را به آسانی آشکار می‌کردند و ضمانت اجرای حق انحصاری خود را بر عهده دولت می‌گذاشتند.

در اروپا برخی از سنت‌های صنفی هنوز هم نزد برخی از صاحبان صنایع دستی - به ویژه در میان کفاشان و سلمانی‌ها - حفظ شده است. برخی از آداب و رسوم صنفی نیز در تشکیلات فرقه‌ای همچون فراماسونری حفظ شد. با این حال بازمانده‌های اصناف را نمی‌توان از لحاظ اقتصادی چندان مهم دانست و بیشتر باید آنها را به مثابه خاطراتی از مسئولیت برخی مشاغل نسبت به جامعه محسوب کرد.

می‌توان ادعا کرد که قانون ضد تراستی تا حدی از دل مقررات اولیه‌ای بیرون آمد که به قصد انحلال اصناف در اروپا وضع شده بودند.

اصناف امروزی

اصناف امروزی به شکل‌های مختلف در گوشه و کنار دنیا وجود دارند. اصناف هنوز هم در بسیاری از کشورهای اروپایی به صورت سازمان‌هایی محلی از صنعتگران - عمدتاً در حوزه مهارت‌های سنتی - دوام یافته‌اند. آنها گاهی برای پیشرفت مهارت‌ها کار می‌کنند و اغلب به مثابه واحدهایی محلی از یک تشکیلات کارفرمایی ملی هستند.

اصناف در ایالات متحده در چند حوزه به کار مشغولند. صنف بازیگران سینما، صنف نویسندگان شرق آمریکا و صنف نویسندگان غرب آمریکا قادر به اعمال نظارت قدرتمندانه در هالیوود هستند، زیرا در آن کشور یک نظام نافذ و سختگیرانه برای حقوق مالکیت وجود دارد. این اصناف، همه بازیگران و نویسندگانی را که از قوانین سختگیرانه رقابت در صنعت سینما و تلویزیون آمریکا سرپیچی کنند، از صحنه بیرون می‌رانند. صنف روزنامه‌نگاران نیز یک اتحادیه کارگری برای اهالی مطبوعات و خبرنگاران است که در شمال ایالات متحده، بیش از ۳۰/۰۰۰ عضو دارد. صنف لحاف‌دوزان و حلاجان نیز تقریباً در همه مناطق ایالات متحده حضور دارد.

دلالتی املاک و مستغلات را می‌توان یکی از مثال‌های بسیار خوب برای اصناف امروزی در ایالات متحده دانست. نشانه‌های دُم خروس از رفتار صنفی را می‌توان آشکارا در دلالتی املاک و مستغلات مشاهده کرد: قیمت‌گذاری معیار (۶ درصد از قیمت خانه)، ارتباط نزدیک بین همه اعضا، وضع مقررات از سوی آن صنف، اندک بودن تغییرات قیمت برای تغییر کیفیت خدمات، و روش‌های سنتی که از طرف همه اعضا رعایت می‌شوند. وزارت دادگستری

ایالات متحده در سال ۲۰۰۵ یک پرونده حقوقی ضد تراستی برای انجمن ملی دلالان املاک و مستغلات در ایالات متحده افتتاح کرد و آن انجمن را متهم به جلوگیری از رقابت از طرف کسانی کرد که از روش‌های آن انجمن پیروی نمی‌کنند. وزارت دادگستری به همراه کمیسیون تجارت فدرال در سال ۲۰۰۵ به قوانین ایالتی آن کشور که حامی آن انجمن است و به ضرر انواع تازه‌واردان به حوزه املاک و مستغلات عمل می‌کند، اعتراض کردند.^۱

حوزه حقوقی نیز یکی از مثال‌های اصناف امروزی در ایالات متحده است. هر ایالت هنوز کانون وکلای مخصوص به خود دارد که تحت نظارت دادگاه عالی آن ایالت کار می‌کند. آن دادگاه معیارهای قبول عضویت در آن کانون، و باقی‌ماندن به عنوان یک عضو در آن مجموعه حقوقی را وضع می‌کند. در اکثر ایالتها هر یک از وکلا که بخواهد به کارهای حقوقی پردازد، باید به عضویت کانون وکلای آن ایالت درآید. قوانین ایالتی، پرداختن به کارهای حقوقی را که بدون مجوز باشد، ممنوع کرده و وکلای مشغول به کار، موظف به اجرای یک مجموعه از قواعد حرفه‌ای هستند که دادگاه عالی ایالتی، ضمانت پایبندی وکلا به آن را بر عهده دارد.

سایر تشکیلاتی که تا حدی شاید بتوان آنها را اصنافی کوچک محسوب کرد - هرچند که نام آنها ظاهراً چنین واقعیتی را نشان نمی‌دهد - عبارتند از انجمن پزشکی آمریکا، انجمن دندانپزشکی آمریکا و غیره.

برخی از صاحب‌نظران تاریخ عقاید، گمان می‌کنند که مشاوران را می‌توان شبیه به کارگران ماهر در نظام‌های صنفی دانست: آنان اغلب بسیار سفر می‌کنند، در شرکت‌های متعدد کار می‌کنند، و باعث اشاعه معلومات و اقدامات عملی بین شرکت‌های کوچک و بزرگ می‌شوند. به همین ترتیب، بسیاری از شرکت‌های حرفه‌ای، ساختاری شبه صنفی دارند. حرفه‌هایی مانند معماری، مهندسی، زمین‌شناسی، و مساحی، همگی قبل از آنکه شخص بتواند گواهی «تخصصی» دریافت کند، نیاز به طی دوره کارآموزی دارند که البته طول مدت آن متفاوت

۱. برای آگاهی از اقدام وزارت دادگستری رجوع کنید به:

U.S. v. National Association of Realtors, U.S. District Court Northern District Illinois, Eastern Division, September 7, 2005, Civil Action No. 05C-5140.

است. این گواهی‌ها از ارزش حقوقی فراوان برخوردارند و در بیشتر ایالت‌ها برای مشغول شدن به کار در آن حوزه، ضروری قلمداد می‌شوند.

توماس ملون^۱ از مؤسسه فنی ماساچوست، از گونه‌ای امروزی از ساختار صنفی، یعنی «نیزه‌داران الکترونیکی»^۲ دفاع می‌کند. اینها متخصصانی هستند که از راه دور برای چند کارفرما کار می‌کنند. صنعت بیمه (از جمله کلیه مسئولیت‌های شغلی)، حامیان سرمایه معنوی، یک قانون اخلاقی که شاید ضمانت اجرای آن از طریق فشارهای همکاران عملی شود، نرم افزارها، و سایر مزایای همدستی قدرتمندانه تولیدکنندگان دانش، همگی از صرفه‌های به مقیاس منتفع می‌شوند، و ممکن است مانع از رقابت بیرحمانه‌ای شوند که منجر به خدمات پست و نامرغوب، و شکست قیمت‌ها می‌شود و البته همه اینها همانند اصناف پیشین، شاید در مقابل رقابت خارجی نیز مقاومت نشان دهند.

جامعه نرم‌افزارهای رایگان^۳، هرچند وقت یکبار، یک ساختار شبه صنفی اتخاذ کرده است تا اعضای خود را در برابر رقابت از سوی مایکروسافت با یکدیگر متحد کند. مثلاً دوگاتو^۴ به کسانی که فقط برای ساخت نرم‌افزارهای رایگان کار می‌کنند (یا بیش از اوقات خود را به این کار اختصاص می‌دهند)، رتبه مهارت یا استادی اعطا می‌کند. دیان^۵ نیز دائماً فهرستی از آنچه نرم‌افزارهای رایگان محسوب می‌شود، منتشر می‌کند.

در شهر لندن، اصناف باستانی یا قدیمی، به شکل مؤسسات اعطای نشان ویژه^۶ باقی مانده و اکثراً فقط نقش تشریفاتی دارند. همچنین در انگلستان، اصناف در پرستون (لنکشر)^۷ به صورت تجار صنف پرستون باقی مانده‌اند که در کنار جشن‌ها و مراسمی که برگزار می‌کنند، بازمانده‌های برگسی‌ها^۸ را نیز به عضویت می‌پذیرند. مؤسسات اعطای نشان ویژه در لندن، در سال ۱۸۷۸، مؤسسه شهر و اصناف لندن^۹ را تاسیس کردند که شکل اولیه مدرسه مهندسی بود

-
1. Thomas Malone
 2. e-lancers
 3. free software community
 4. Advogato
 5. Debian
 6. Livery Companies
 7. Preston, Lancashire
 8. Burgesses
 9. City and Guilds of London

(و هنوز هم با همان نام *دانشکده شهر و اصناف*^۱ نامیده می‌شود) و در محل دانشگاه سلطنتی لندن قرار داشت. هدف از تأسیس *مؤسسه شهر و اصناف لندن*، ارتقای مشاغل فنی بود. این مؤسسه امروزه یک دستگاه بازرسی و اعطای اعتبارنامه برای تأیید صلاحیت‌های شغلی، مدیریتی و مهندسی - از مهارت‌های ابتدایی صنعتی و شغلی تا مدارج فوق دکترا - محسوب می‌شود.

در استرالیا صنف فیلم‌سازان تجاری به کار مشغول است که مجموعه‌ای از سازندگان فیلم‌های تجاری، فیلم کوتاه و فیلم بلند محسوب می‌شود. در حوزه بازی‌های رایانه‌ای اینترنتی نیز بازیگران گروه‌هایی با عنوان *اصناف بازیگر* تشکیل داده‌اند.